

۱۹۷۰
الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين
۱۹۷۰

قول الفصل في شبهات الولادة

نویسنده:

عبدالصدیق آخوند کشمیری

حافظ کل قرآن، مدرس حوزه، کارشناس علوم قرآن و حدیث، کارشناس
ارشد علوم قرآنی تفسیر، دکترای زبان و ادبیات عرب

قول الفصل في شبهات الوهابية / نويسنده عبدالصديق آخوند کشمیری

پدیدآور آخوند کشمیری، عبدالصديق، ۱۳۵۸

تاریخ اثر، ۱۳۹۰.

موضوع  وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها 

وهابیه -- عقاید 

شرح: ۱۸۵ ص.

کتابنامه: ص. ۱۶۶ - ۱۸۵؛ همچنین به صورت زیرنویس

ناشر گرگان: انتشارات نوروزی

شابک: ۹۷۸۹۶۴۱۵۱۴۷۵۶

شماره بازیابی دیوی: ۲۹۷/۵۲۷

شماره بازیابی کنگره: BP238/6 / آق ۱۳۹۰

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۷۵۸۴۰

فهرست مطالب

۱	مقدمه.....
۳	اسلام: هر آنچه که حضرت محمد ﷺ آورده از اوامر و نواهی می‌باشد، که در زمان آن حضرت کامل شده است و چیزی به آن اضافه یا کم نخواهد شد:.....
۶	آیات قرآن همه موافق و مؤید یکدیگر هستند و هیچ تناقضی بین معانی آیات وجود ندارد:.....
۸	به تمام آیات و معانی آن‌ها ایمان داریم:.....
۱۰	هدف تحقیق:.....
۱۲	معانی عبادت:.....
۱۵	نتیجه‌گیری از معانی عبادت و اینکه سجده بر غیر الله ﷺ روا نیست:.....
۲۲	شرک از منظر قرآن و بر شمردن عده‌ای از کفار و بیان دلیل کفر آن‌ها:.....
۲۶	شبهه‌ی اول: دعاء، عبادت است:.....
۲۷	ذکر تمسکات و دلایل وهابیان بر عدم جواز دعاء غیر الله:.....
۲۹	تقسیم آیاتی که در آن‌ها کلمه‌ی دعاء و مشتقات آن‌ها مذکور است:.....
۳۱	معانی دعاء در لغت:.....
۳۴	بیان انواع دعاء مشروع:.....
۳۴	۱) دعای خیر به یکدیگر:.....
۳۷	اقوال علماء در مورد دعای خیر به یکدیگر:.....
۳۹	۲) دعاء و استغفار برای میت (مردگان):.....
۴۲	۳) دعاء به معنی صدا کردن و فرا خواندن کسی و طلب توجّه به منادی (صدا زننده):.....
۴۴	مردگان را دعاء کرده می‌شود و از وی خواسته می‌شود تا به منادی توجه کند:.....
۵۷	شبهه‌ی دوم: مردگان نیز می‌شنوند (سمع موتی):.....
۶۹	اقوال مفسّران در باره‌ی آیاتی که دعاء در آن‌ها شرک گفته شده است:.....

..... ۷۳	شبههی سوم: استعافت از غیر الله:.....
..... ۸۹	حکایتی از یک متعصب و معنی هدایت الله ﷺ و هدایت رسول الله ﷺ:.....
..... ۹۰	احادیث دربارهی علم مردگان و مجادله و خوشی و ناراحتی آنان:.....
..... ۱۲۰	شبههی چهارم: توسل (وسیله قرار دادن مخلوق):.....
..... ۱۲۰	توسل به انبیاء و اولیاء مشروع است:.....
..... ۱۲۳	احادیث توسل:.....
..... ۱۴۰	شبههی پنجم: موت انبیاء:.....
..... ۱۴۰	انبیاء زنده هستند:.....
..... ۱۴۴	برای اطلاع از این نوع دعاء به بحث پیشین یعنی در بحث «مرده را دعاء کرده می‌شود و از وی خواسته می‌شود تا به منادی توجه کند» در همین کتاب مراجعه شود و متن آن کتب ذکر شده است.
..... ۱۴۵	شبههی ششم: طریقهی انجام توسل:.....
..... ۱۴۵	در توسل اعتقاد متوازن مهم است نه طریقهی ادای توسل:.....
..... ۱۵۷	شبههی هفتم: هر کس مولد را انکار کند، به آن شخص، و هایت نسبت می‌دهند:.....
..... ۱۶۸	شبههی هشتم: بیعت با پیامبر و پیر:.....
..... ۱۶۹	انواع اولیاء و ولی در آیات قرآن:.....
..... ۱۷۵	معنی ولی در لغت:.....
..... ۱۸۳	صفات اولیاء الله طبق آیات قرآن:.....
..... ۱۸۷	مؤمنان حق ندارند غیر مؤمن را اولیاء خود گیرند:.....
..... ۱۸۹	آیا بیعت کردن با کسی به عنوان پیر و مرشد - راهنمای اساس و پایهی دینی دارد یا خیر؟ و آیا اگر با کسی بیعت کرده شود کفر است؟.....
..... ۱۹۰	بحث بیعت و دلائل آن: ۱) از قرآن ۲) بحث بیعت برای امارت و خلافت رسول الله ﷺ:.....
..... ۱۹۴	مذاهب اهل سنت و بیعت با پیران:.....

۲۰۰.....	شبههی نهم: مذهب نداشتن:.....
۲۰۰.....	ضرورت تبعیت از مذهب:.....
۲۰۳.....	ما تابع مذهب امام اعظم <small>علیه السلام</small> هستیم:.....
۲۰۷.....	شبههی دهم: خواندن سنن و نوافل:.....
۲۱۳.....	شبههی یازدهم: صدقه و خیرات از طرف میّت:.....
۲۲۳.....	شبههیدوازدهم: اولین انبیاء و آخرین آن‌ها:.....
۲۲۷.....	شبههی سیزدهم: کرامات اولیاء:.....
۲۳۱.....	مطلوبی در باره‌ی فرشتگان موکّل امور عالم:.....



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّورِ أَنفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مِنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضْلِلُ لَهُ وَمِنْ يَضْلِلُ فَلَا هَادِي لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَمَنْ تَبَعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَيْهِ يَوْمَ الدِّينِ.

مقدمه:

در بارهی شناخت دین اسلام باید گفت که طبق فرمایشات قرآن کریم دین اسلام اولین و آخرین دین الله ﷺ می باشد؛ یعنی از حضرت آدم ﷺ تا روز قیامت تنها دین مقبول نزد الله ﷺ اسلام می باشد.

*إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱۹). (سوره آل عمران آیه ۱۹)

ترجمه: همانا دین معتبر نزد الله ﷺ اسلام می باشد.*

پس معلوم شد که دین اسلام از زمان حضرت آدم ﷺ شروع شده است؛ به این معنی که دین اسلام، دین توحید و یگانه دانستن الله ﷺ و خالق می باشد و اینکه ما الان می بینیم که دین محمد ﷺ به دین اسلام مشهور است و ادیان دیگری با نام های دیگر موجود می باشند، به این خاطر است که از زمان حضرت آدم نبی ﷺ، یگانه موجود مورد پرستش، الله ﷺ بوده است تا اینکه از نسل های بعد از وی کسانی پدید آمدند که غیر الله ﷺ را عبادت کردند و دین حضرت آدم ﷺ را تحریف و تغییر دادند تا اینکه دین توحید تقریباً منقرض شد و

در این برده از زمان الله ﷺ برای هدایت و باز شناساندن دین خود پیامبرانی مبعوث کرد و در هر زمان که پیامبری می‌آمد دین اسلام به نام آن پیامبر و یا قوم وی مشهور می‌گشت. از این رو می‌گویند دین موسی ﷺ و دین عیسی ﷺ و دین مسیح و یا دین یهود و یا دین نصاری و به این طریق سنت الهی جاری گشت تا اینکه دین عیسی مسیح ﷺ که دین ماقبل دین حضرت محمد ﷺ بود، بالکل تحریف گشت و حتی یک نفر نیز از دین توحیدی مسیح ﷺ باقی نماند. (داستان اسلام آوردن سلمان فارسی دقیقاً به این نکته اشاره دارد.)

اراده‌ی الله ﷺ بر این واقع شد که برای آخرين بار دین خود را به مردم بشناسند و آخرين پیامبر خود را ارسال کند، اين بود که حضرت محمد ﷺ را فرستاد و به دین محمد ﷺ و دین اسلام معروف شد و اين دين، آخرين دين تا روز قيامت خواهد بود و اين پیامبر آخرين فرستاده است و ديگر بعد از وی پیامبری فرستاده نخواهد شد و هر آنچه وی حکم کرده است تغییر نخواهد یافت و دین وی زیادت یا نقصان پذیر نیست؛ به این معنی که کس دیگری حق ندارد چیزی به آن اضافه و یا از آن کم کند.



اسلام: هر آنچه که حضرت محمد ﷺ آورده از اوامر و نواهی می باشد، که در زمان آن حضرت کامل شده است و چیزی به آن اضافه یا کم نخواهد شد:

ما دین اسلام را با حضرت محمد ﷺ می شناسیم و هر آنچه ایشان فرموده اند برای ما دین است و به آن گردن می نهیم و ایمان می آوریم و هر کس چیزی که در دین نباشد را به عنوان حکم دینی عرضه کند، مردود و بدعت و گمراهی است.

*«صلی لنا رسول الله صلی الله علیه و سلّم الفجر، ثم أقبل علينا، فوعظنا موعظة بلية ذرفت لها الأعین ووجلت منها القلوب، قلنا – أو قالوا – يا رسول الله كانت هذه موعظة مودع، فأوصنا؟ قال: أوصيكم بتقوى الله و السمع و الطاعة و إن كان عبداً حبيشاً، فإنه من يعش منكم يرى بعدي اختلافاً كثيراً، فعليكم بسنني و سنة و أخلفاء الراشدين المهدىين، و عضوا عليها بالنواجد، و إياكم و محدثات الأمور، فإن كل محدثة بدعة و أن كل بدعة ضلاله». (مسند امام احمد ج ۵ ص ۱۰۹ – سنن الترمذی ج ۵ ص ۴۴ – سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵)

ترجمه: رسول الله ﷺ برای ما نماز صبح را اقامه کردند بعد رو به ما کرده و موعظه ای رسا اداء کردند، طوری که همه گریان شدند و قلب-ها ترسیدند و صحابه ؓ گفتند: این موعظه کسی است که دارد با کسی وداع و خدا حافظی می کند پس ما را نصیحتی و وصیتی بکنید. حضرت فرمودند: شما را به تقوای الله ﷺ (ترس از الله ﷺ) وصیت

می کنم و به گوش کردن و اطاعت کردن از امیر و حاکم خود گرچه آن کسی که بر شما حکومت می کند، بندهای حبشی باشد. همانا هر کس که بعد از من زندگی کند اختلافات بسیاری خواهد دید؛ پس در آن وقت بر شما لازم است که چنگ زنید بر سنت و طریقه‌ی من و سنت خلفاء راشدین (خلفاء چهارگانه) و آن را محکم بگیرید و دور باشید از امور نو پیدا، زیرا هر کار نو پیدا بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.*

پس بر ما لازم شد که به هر آنچه که رسول الله ﷺ به آن امر کرده ملزم بوده و عمل نماییم و از هر آنچه که از آن نهی فرموده‌اند، دوری نماییم.

* وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (٧). (سوره حشر آیه ٧)

ترجمه: هر آنچه که پیامبر به شما می‌دهد را بگیرید و هر آنچه را که منع می‌کند، از آن باز ایستید.*

مجتهد، اول از همه به قرآن می‌نگرد و بعد به احادیث و در آخر به اجتهاد می‌پردازد:

عمل به فرایمن رسول الله ﷺ از چه راههایی می‌سیر است و چه چیزهایی در دین دلیل محسوب می‌شود؟



(١) كتاب الله (قرآن). (٢) سنت رسول الله ﷺ. (٣) اجماع امت. (٤) اجتهاد مجتهدین.

*عن معاذ بن جبل — رضي الله عنه — قال: قال لي رسول الله — صلی الله علیه و سلّم — حين بعثني إلى اليمين «بم تقضي يا معاذ؟ قلت: بما في كتاب الله قال عليه الصلاة و السلام، فإن لم تجد ذلك في كتاب الله تعالى؟ قلت: أقضى بما قضى به رسول الله — صلی الله علیه و سلّم — قال — صلی الله علیه و سلّم — فإن لم تجد ذلك فيما قضى به رسول الله — صلی الله علیه و سلّم — قلت: أجتهدرأيي فقال — صلوات الله عليه و سلامه — الحمد لله الذي وفق رسول رسوله» (المبسوط السرخسى ج ١٦ ص ٥٩ — سنن ابى داود ج ٩ ص ٥٠٩ — مسند امام احمد ج ٦ ص ٣٠٣ — معجم الطبرانى الكبير ج ٢٠ ص ١٧٠)

ترجمه: از معاذ بن جبل رضي الله عنه: رسول الله ﷺ (موقعی که مرا به یمن فرستاد) به من فرمودند: با چه چیزی می خواهی بین مردم حکم کنی؟ جواب دادم: با آنچه که در کتاب الله می باشد. فرمودند: اگر در آن نیافتنی؟ جواب دادم: با سنت رسول الله ﷺ. فرمودند: اگر در آن نیافتنی؟ جواب دادم: با رأی خود اجتهاد خواهم کرد. ایشان فرمودند: سپاس الله جل جلاله را که فرستادهی پیامبرش را موافق رسولش گردانید.*

آیات قرآن همه موافق و مؤید یکدیگر هستند و هیچ تناقضی بین معانی آیات وجود ندارد:

در بارهی کتاب الله (قرآن) بر ما لازم است که بر همهی آیات آن ایمان داشته باشیم و در معنی آیات، آن معنی را انتخاب کنیم که موافق تمام آیات باشد و اگر کسی یک معنی برای آیه‌ای از قرآن بگیرد که آن معنی را آیات دیگر رد کنند، پس معنی وی اشتباه بوده است و اگر از خودش آیه‌ای را تفسیر کند پس بداند که جایگاه وی به حکم رسول الله ﷺ جهنّم خواهد بود:

*عن النبي قال: من قال في القرآن برأيه، أو بما لا يعلم، فليتبوا
مقعده من النار. (سنن النسائي الكبرى ج٥ ص٣١ - سنن الترمذى
ج٨ ص٢٣٥ - مشكاة المصايبج ج١ ص١١١)

از رسول الله ﷺ: هر آن کس که در بارهی قرآن چیزی را با رأی خودش بگوید یا آنچه را که نمی‌داند بگوید پس جایگاهش را در آتش (دوزخ) آماده کند.*

پس تفسیر و معنی قرآن باید مستند باشد.

و دقیقاً مشکل مسلمانان همین است که هر کسی بر طبق هوای نفسانی خود به آیات الهی معنی می‌دهد، بدون توجه به این که آیا این معنی مستند است یا که خیر و بدون توجه به آیات دیگر و به همین خاطر ما می‌بینیم که اهل الاهواء هر آنچه دلشان می‌خواهد به قرآن معنی می‌دهند و دلیل این که اهل سنت و جماعت نام گرفته‌ایم به این خاطر است که ما می‌گوییم که هر آنچه که رسول الله ﷺ فرمودند

با جان و دل قبول می‌کنیم و ما عجز خود را شناختیم و قدرت الله ﷺ را فهمیده‌ایم بدین سبب الله ﷺ راه را به ما نشان داد.

*من عرف نفسه فقد عرف ربه.

هر که خود را بشناسد همانا الله خود را شناخته است.*
و هر آن کس که به غیر این عمل کند از اهل سنت نیست، گرچه ادعای آن را داشته باشد.

و باید به یاد داشته باشیم که در میان مفهوم و مراد آیات قرآن هیچ اختلافی وجود ندارد و آیات قرآن ضد و نقیض یکدیگر نمی‌باشند.

*أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (٨٢). (سورة نساء آیه ٨٢)

آیا در قرآن نظر نمی‌کنند و در آن تأمل نمی‌کنند که اگر آن از نزد کسی غیر از الله ﷺ می‌بود در آن اختلافات بسیار یافت می‌شد.*

برای استخراج معنای صحیح یک آیه، کاری که بر ما لازم است این می‌باشد که معنی و مفهوم آن آیه را به آیات دیگر عرضه کنیم و آن معنی را باید انتخاب کنیم که تمام آیات دیگر قرآن آن را تأیید کنند و آن معنی، معارض آیات دیگر نباشند.

*وَعَنْ عُمَرَ بْنِ شَعِيبٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِهِ ، قَالَ: سَمِعَ النَّبِيُّ قَوْمًا يَتَدَارَؤُونَ فِي الْقُرْآنِ ، فَقَالَ: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا: ضَرَبُوا كِتَابَ اللَّهِ بِعِصْمِهِ بِعَضَّهِ ، وَ إِنَّمَا نَزَّلَ كِتَابًا اللَّهَ يَصْدِقُ بِعِصْمِهِ بِعَضَّهِ ، فَلَا تُكَذِّبُوا بِعِصْمِهِ بِعَضَّهِ ، فَمَا عَلِمْتُمْ مِنْهُ فَقُولُوا ، وَ مَا جَهَلْتُمْ فَكُلُّهُ إِلَيْ

عالمه». (مشکاه المصایح ج ۱ ص ۱۱۲ - مسند امام احمد ج ۲ ص ۳۸۴ - جامع المسانید و المراسیل ج ۳ ص ۲۰۶ - کنز العمل ج ۱ ص ۵۴ - مصنف عبد الرزاق الصنعانی ج ۱۱ ص ۲۱۶ - معجم الطبرانی الأوسط من اسمه اسحق)

رسول الله ﷺ عدهای را دیدند که در قرآن اختلاف می‌کنند و با هم مجادله می‌کنند. فرمودند: همانا کسانی که قبل از شما صاحب کتاب بودند (أهل کتاب) این گونه هلاک شدند (با عملی، شبیه این عمل شما). کتاب الله را بر یکدیگر زدند (معانی مقابل هم از آن گرفتند) و نازل نشده است کتاب الله مگر در حالتی که بعض آن بعض دیگر را تصدیق می‌کنند. پس با بعض کتاب الله بعض دیگر را تکذیب نکنید. پس بر آنچه که از آن می‌دانید عمل کنید و بر آنچه به آن جاهلید، پس به عالمش بسپارید.*

به تمام آیات و معانی آن‌ها ایمان داریم:

و نکته‌ی ضروری دین، اینکه ما باید به همه‌ی آیات قرآن ایمان بیاوریم.

***أَفَتُؤْمِنُونَ بِعَضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْنٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِ
الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵).** (سوره البقره آيه ۸۵)

آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌اورید و به بعض دیگر کافر می‌شوید. پس نیست جزای این کار شما مگر خواری و ذلت در این دنیا و در روز



قيامت نيز به اشد عذاب برد خواهيد شد و الله جل جلاله از کارهایی که انجام می دهید غافل نیست.*

این آیه در بارهی اهل کتاب است که به آنچه که باب میل آنها باشد از احکام کتابشان به آن عمل می کردند و هر آنچه را که باب میل و هوای نفسانی آنها نبود، قبول نمی کردند و از مسلمانان نیز هر کس این گونه عمل کند، شامل این آیه خواهد بود.

*عَنْ عَلَيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ خَطِيبًا عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كَانَ الْمَوْتَ عَلَى غَيْرِنَا فِيهَا كُتُبٌ، وَ كَانَ الْحَقُّ عَلَى غَيْرِنَا وَجَبٌ، وَ كَانَ الَّذِي يُشَيِّعُ مِنَ الْأَمْوَاتِ سُفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، نُؤْوِيْهِمْ أَجْدَاثَهُمْ، وَ نَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ كَانُوا مُخَلَّدُونَ، قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَ اعِظَّةٍ، وَ أَمِنَّا كُلَّ جَائِحَةٍ»..... (جامع المسانيد و

المراسيل ج ١٦ ص ٤١٩ - مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٩٤ - کنز العمال ج ١ ص ٣٢٦٩ - شعب الایمان ج ٧ ص ٣٥٤ - مسند البزار ج ١٢ ص ٣٤٧)

از حضرت علی صلی الله علیه و آله و سلم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که بر اصحابش خطبه می خواندند و فرمودند: ای مردم، گویا مرگ بر کسی غیر از ما نوشته شده است و گویا که حق بر گردن کسی غیر از ما واجب شده است و گویا آن کس را که از مردگان تشییع می کنیم، مسافرانی هستند که خیلی زود باز خواهند گشت. اجساد آنان را دفن می کنیم و میراث آنان را می خوریم، گویا که ما (در این دنیا) برای همیشه باقی هستیم و همانا ما هر موعظه‌ای را فراموش می کنیم و خود را از هر بلاء در امان می بینیم....*

هدف تحقیق:

*الله تعالى می فرمایند: إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوَّةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوَّةِ الْقُصُوْى
وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خَتَّلْفُتُمْ فِي الْمِيَعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ
اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنَةٍ
وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيْمٌ (٤٢). (سوره الانفال آيه ٤٢)

در آن هنگام که شما در طرف پایین بودید و آنها در طرف بالا (و دشمن بر شما برتری داشت) و کاروان (قریش)، پایین‌تر از شما بود (و وضع چنان سخت بود که) اگر با یکدیگر وعده می‌گذاشتید (که در میدان نبرد حاضر شوید)، در انجام وعده خود اختلاف می‌کردید ولی (همه‌ی این‌ها) برای آن بود که الله ﷺ کاری را که می‌بایست انجام شود، تحقق بخشد تا آن‌ها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد و آن‌ها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد و الله ﷺ شنوا و داناست.

*وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا
اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (٨٨). (سوره
هود آیه ٨٨)

و نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن نهی می‌کنم با شما مخالفت ورزم. من قصد [کاری] جز اصلاح در حدّ توان خویش ندارم و توفیقم جز به [فضل] الله ﷺ نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز

می‌گردم.

گروهی هستند که آیات را طبق هوای نفس خود تفسیر کرده و دیگر مسلمانان را به شرک و کفر متهم می‌کنند:

برای روشن شدن این مطلب سخنان و احکام گروهی به نام وهابیت را مورد بررسی قرار خواهیم داد و تمسکات آنان را بیان می‌داریم و در اینجا آشکار خواهیم کرد که آنان با سفسطه و غلط-اندازی در میان مردم، چگونه آنان را به سوی گمراهی می‌کشانند.

و طریقه‌ی عمل آن‌ها این گونه است که یک آیه را می‌خوانند و به آن معنی می‌دهند و بعد شروع به متهم کردن دیگر مسلمانان به شرک و مشرک بودن می‌کنند.

و هر آنچه را که طبق هوای آنان بود، دست‌آویز قرار می‌دهند و هر آنچه از احادیث رسول‌الله ﷺ را که مطابق هوای نفسانی آن‌ها نبوده را مردود می‌دانند و می‌گویند؛ این حدیث موضوع است (یعنی دروغ است). معاذ الله.

و در این باب دلائل ما از قرآن کریم و احادیث صحیحه خواهد بود. قبل از اینکه به شبہات وهابیت جواب دهیم، باید چند نکته و معنی چند کلمه با توجه به استعمال آن در آیات قرآنی را مشخص کنیم و بدین ترتیب لغزش‌های آن‌ها آشکار خواهد شد.



معانی عبادت:

«عین باء دال» در لغت دارای دو معنی اصلی است که بقیه‌ی معانی بر آن استوار می‌باشد. یکی به معنی نرمی و ذلت (خواری) می‌باشد و دیگر معنای آن بر غلظت و شدّت و سختی دلالت دارد. (مقایيس اللّغة باب العین و الباء و ما يثلّهما و لسان العرب باب العین)

اصل العُبُودِيَّة: فروتنی و خواری می‌باشد. (الصحاح للجوهري فصل باب الدال فصل العين - تاج العروس فصل العين مع الدال المهملتين مع الدال المهملتين)

العِبَادَةُ: انجام آنچه که رضایت اللّه جل جلاله در آن می‌باشد. (تاج العروس فصل العين مع الدال المهملتين)

العِبَادَةُ: اطاعت کردن همراه با فروتنی. (تهذیب اللّغه باب العین و الدال مع الباء)

العُبُودِيَّة: اظهار خوار بودن و مبالغه‌ی آن عبادت می‌باشد؛ زیرا عبادت آخر و منتهای خواری و ذلت است. به همین خاطر کسی لایق آن نیست مگر اینکه آخر فضل و کرم باشد (يعنى اللّه جل جلاله). (غريب القرآن عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري ج ۲ ص ۳۱۹ - مفردات ألفاظ القرآن الكريم - كتاب الكليات أبوالبقاء أبیوب بن موسى الحسيني الكفوی ۵۸۳)

العِبَادَةُ: غایت فروتنی و خواری است. (تفسير بیضاوی ذیل آیه ۴ الفاتحة - تفسیر الالوسي ذیل آیه ۳۶ النساء - تفسیر الكشاف ذیل آیه ۴ الفاتحة - تفسیر لباب التأویل فی معالم التنزیل ذیل آیه ۴ الفاتحة - تفسیر غرائب القرآن ذیل آیه ۴ الفاتحة)

العِبَادَةُ: غایت فروتنی و خواری است و آن همان توحید و یگانگی الله ﷺ است. (مرقاہ المفاتیح ج ۱ ص ۱۹۱)

عبادت: معنای غالب این کلمه، تعظیم الله ﷺ به طریقه‌ی مبالغه می‌باشد. (کتاب الكلیات أبوالبقاء أیوب بن موسی الحسینی الکفوی ۵۸۳)

عبد، یَعْبُدُ، عبادَةُ: این فعل در بارهی کسی استعمال نمی‌شود مگر بر کسی که الله ﷺ را عبادت می‌کند. (مقایيس اللغه باب العین و الباء و ما یتثلثهما - تهذیب اللغه باب العین و الدال مع الباء - لسان العرب باب العین)

العُبُودَةُ: راضی بودن به آنچه که الله ﷺ بر وی مقدر کرده است. (تاج العروس فصل العین مع الدال المهملتین)

و عامه مردم بین عباد الله و عبید مملوکین فرق گذاشته‌اند. (مقایيس اللغه باب العین و الباء و ما یتثلثهما - تهذیب اللغه باب العین و الدال مع الباء - لسان العرب باب العین)

یعنی هر دو لفظ (عباد و عبید) بر هر دو معنی صحیح است؛ یعنی بر بندگان الله و بندگان مردم، ولی عباد را در بندگان الله بکار بردنده و عبید را بر بندگان مردم.

العَبْدُ: بنده را گویند، چه آزاد و چه مملوک باشد؛ زیرا همه بنده‌ی الله ﷺ هستند. (الصحاح للجواهري باب الدال فصل العین - تاج العروس فصل العین مع الدال المهملتین مع الدال المهملتین)

و عبد گفته و مملوک (غلام) منظور کرده می‌شود که در این صورت به شخص آزاد اطلاق نمی‌شود. (المحکم و المحیط الأعظم ج ۱ ص ۲۰۹ - تاج العروس فصل العین مع الدال المهملتین مع الدال المهملتین)

((عبد بر چهار معنی استعمال می‌شود:

۱) شخص به حکم شرع عبد است؛ و آن مملوک می باشد و صاحب وی می تواند آن را بفروشد و بخرد.

۲) عبد است از لحاظ ایجاد، که آن خاص الله ﷺ است؛ یعنی الله ﷺ وی را به وجود آورده است؛ پس وی بندھی الله ﷺ است. از این وجه و این معنی در این آیه منظور شده است: *إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا أَتَيَ الرَّحْمَنَ عَبْدًا. (سوره مریم آیه ۹۳)
تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بندھی اویند!

۳) عبد است به اعتبار خدمت و عبادت؛ و مردم در این وجه بر دو قسمند: یکی بندھی خالص الله ﷺ که این معنی منظور است در آیه‌ی: {وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوب... يَادْ كَنْ بَنْدَهِيْ مِنْ أَيُّوبْ رَأْيْ}. و هر آیه‌ای که منظور پیامبران باشند.

۴) و دیگری بندھی دنیا و متع آن و این معنی منظور است در حدیث (تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ، تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ) بدین خت است بندھ در هم و دینار. (غريب القرآن عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري ج ۲ ص ۳۱۹ - مفردات الفاظ القرآن راغب)

عبدة الطاغوت: به مشرکین گفته می شود. و به مسلمین: عباد
یعبدون الله تعالی اطلاق می شود. (مقاييس اللغة باب العين و الباء و ما
يثلثهما - تهذیب اللغة باب العین و الدال مع الباء - لسان العرب باب العین)
ال العبودية: وفاء به عهد است و رضاء به موجود و صبر بر نداری.
(حاشیة الطحطاوى على مراقي الفلاح ج ۱ ص ۱۱ - التعريفات الجزجانى
ج ۱ ص ۴۶ش قديم)

عبادت: عمل بنده است بر خلاف هوای نفس خود برای جلب رضایت الله جل جلاله. (التعريفات جرجانی ص ۴۶ش قدیم)

عبادت در شرع اخص از تعریف آن در لغت می‌باشد و آن؛ انجام آنچه که الله جل جلاله از آن خشنود می‌شود؛ مانند خضوع و فروتنی و انجام اوامر وی تعالی و اجتناب از نواهی. (التحریر و التنویر ج ۱ ص ۱۷۷ ذیل آیه ۴ فاتحه)

عبادت: نزدیکی جستن به الله جل جلاله است به وسیله‌ی آنچه وی تعالی مشروع دانسته است؛ از قول و فعل ظاهری و باطنی. (اسهام جمعیات التحفیظ ج ۱ ص ۹)

تکالیف با همه‌ی انواع خود در دو چیز خلاصه می‌شود ۱) تعظیم امر الله جل جلاله و ۲) شفقت و مرحومت بر خلق الله. (تفسیر رازی ذیل آیه ۸ مائدہ)

نتیجه‌گیری از معانی عبادت و اینکه سجده بر غیر الله جل جلاله روا نیست:

۱) فروتنی و خواری در برابر معبد. ۲) ادای حق الله و حق الناس.
 ۳) هر کاری که الله جل جلاله برای تقریب به وی تعالی معین کرده است. ۴) انجام اوامر الله جل جلاله و اجتناب از نواهی الله جل جلاله. ۵) نهایت خواری.
 حال چیزی که باید یادآور شویم این است که آیا هر نوع فروتنی و ذلت عبادت محسوب می‌شود و اگر این فروتنی و ذلت بر غیر الله جل جلاله

باشد، این معنی را می‌دهد که ما آن را عبادت کرده‌ایم یا معنی دقیق تری باید از عبادت جستجو کنیم.

برای روشن شدن این مطلب نظری بر آیات قرآن می‌اندازیم. مثلاً اگر خواری و ذلت بدون قیدی دیگر عبادت محسوب شود پس ما نباید به غیر الله جل جل فروتنی کنیم در حالی که آیاتی می‌باشند که ما را به فروتنی و ذلت (خواری) در برابر آن‌ها امر می‌کند و در جائی دیگر کسانی را که در برابر مؤمنان فروتنی می‌کنند را ستایش می‌کند.

*وَاحْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ (٢٤) (سورة الاسراء آیه ٢٤)

و پست کن برای ایشان بازوی تواضع را از جهت مهربانی (یعنی در برابر والدین).*

*أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (٥٤) (سورة المائدہ آیه ٥٤)

متواضع‌اند برای مؤمنان. درشت طبع‌اند بر کافران.*

این صفت مؤمنان می‌باشد.

پس در اینجا می‌بینیم که فقط ذلت و خضوع معنی عبادت طرف مقابل را نمی‌رساند بلکه معنی عبادت باید فراتر از اینها باشد.

در جایی دیگر نیز گفته‌اند که عبادت کمال خضوع می‌باشد و آن کمال خضوع در سجده نمود پیدا می‌کند؛ یعنی سجده نهایت خضوع و فروتنی می‌باشد که آن را غیر الله جل جل لایق نیست. (تفسیر الوسی سوره الفاتحة ذیل آیه ٤ - تفسیر غرائب القرآن سوره الاسراء ذیل آیه ٩٠ - تفسیر نظم الدرر البقاعی سوره الرعد ذیل آیه ١٥ - تفسیر ابن عربی سوره بقره ذیل آیه ٤١ - فتح الباری شرح صحیح البخاری ج ٢ ص ٤١١ - عون المعبد شرح سنن ابی داود ج ٣ ص ٩٣)

باز هم باید گفت با نظر انداختن در آیات، خود سجده را به تنها یی نمی توان عبادت محسوب کرد، مگر اینکه به آن قیدی داده شود تا آن را از غیر عبادت جدا سازد؛ زیرا در قرآن آمده است که پیامبران بر پیامبری دیگر سجده کرده‌اند و الله جل جلاله هیچ یک از آن‌ها را تخطیه نکرده است بلکه آن را در قرآن ذکر کرده است که این نشانه‌ی تأیید آن می‌باشد و همچنین در جاهای دیگر سخن از مأمور شدن فرشتگان به سجده در برابر آدم عليه السلام می‌شوند.

* و خَرُّوْا لَهُ سُجَّدًا (١٠٠). (سوره یوسف آیه ١٠٠)

و ایشان (یعقوب پیامبر و پسران وی) افتادند بسوی او (یوسف) سجده کنان.*

و در جایی دیگر قرآن همین سجده را نشانه‌ی کفر سجده کندگان می‌داند و می‌فرماید:

* وَجَدُّهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (٢٤). (سوره النمل آیه ٢٤)

او و قومش را دیدم که برای غیر الله جل جلاله - یعنی به خورشید- سجده می‌کند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آن‌ها را از راه باز داشته و از این رو هدایت نمی‌شوند!»*

و در جایی دیگر نیز امر می‌کند که: (اگر عبادت کننده‌ی الله جل جلاله هستید) بر خورشید و ماه و غیر آن‌ها سجده نکنید بلکه بر خالق آن‌ها یعنی الله جل جلاله سجده کنید.

*وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ
وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيمَانُهُ تَعْبُدُونَ (٣٧).
(سورة فصلت آية ٣٧)

از نشانه‌های او- وجود و یگانگی او- وجود شب و روز و خورشید و ماه می‌باشد؛ پس بر خورشید و بر ماه سجده نکنید، بلکه بر الله ﷺ که آن‌ها را خلق کرده است، سجده کنید؛ اگر او- الله ﷺ - را می‌پرستید (پس بر او سجده کنید).*

حال باید عبادت قیدی داشته باشد تا از غیر عبادت تمایز یابد.
پس ملاحظه می‌کنید که سجده در جائی کفر و در جای دیگر نشانه‌ی کفر نیست؛ بلکه فرشتگان و پیامبران هستند که بر غیر الله ﷺ سجده می‌کنند.

پس باید تفاوتی باشد بین این سجده که شرك است و بین آن سجده که از موحد صادر می‌شود.

*أَنْ مَعَاذَ بْنَ جَبَلَ لَا قَدْمَ الشَّامِ رَأَى الْيَهُودَ يَسْجُدُونَ لِأَحْبَارِهِمْ وَ
عَلَمَائِهِمْ وَ رَأَى النَّصَارَى يَسْجُدُونَ لِأَسَاقِفَتِهِمْ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ سَجَدَ لَهُ فَقَالَ مَا هَذَا يَا مَعَاذَ فَقَالَ إِنِّي
قَدَمْتُ الشَّامَ فَرَأَيْتُ الْيَهُودَ يَسْجُدُونَ لِعَلَمَائِهِمْ وَ أَحْبَارِهِمْ وَ رَأَيْتُ
النَّصَارَى يَسْجُدُونَ لِقَسِيسِهِمْ وَ رَهْبَانِهِمْ فَقَلَتْ مَا هَذَا قَالُوا تَحْيَةُ
الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَذَبُوا عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ كَمَا حَرَفُوا

كتابهم لو أمرت أحداً أن يسجد لأحد لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها. (معجم الطبراني الكبير ج ٨ ص ٣١)

معاذ بن جبل (رضي الله عنه) (صحابي) وقتى به شام رفت، يهود و نصارى را دید که بر علمای (اسقف) خود سجده می کنند؛ وقتی معاذ (رضي الله عنه) به پیش رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت بر ایشان سجده کرد. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: این چیست ای معاذ؟ معاذ (رضي الله عنه) جواب دادند: وقتی به شام رفتم یهود و نصارى را دیدم که به علمای خود سجده می کنند، پس به آنان گفتم این چیست؟ یهود و نصارى جواب دادند که این سلام دادن انبیاء است. پس حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که آنان بر انبیاء خود دروغ نسبت می دهند، همچنان که کتابشان را تحریف کرده اند. اگر من (که نبی هستم و همه ای انبیاء به توحید دعوت می کنند و موحد هستند) می خواستم فرمان دهم که کسی بر کس دیگر سجده کند، همانا به زن دستور می دادم که بر شوهرش سجده کند.*

*أن رجلاً أتى النبي فقال: يا رسول الله علّمك شيئاً أزداد به يقيناً، قال: فقل: «ادْعُ تِلْكَ الشَّجَرَةَ» فدعا بها، فجاءت حتى سلمت على النبي ثم قال لها: «ارجعي» فرجعت، قال: ثم أذن له فقبل رأسه و رجليه، و قال: «لَوْ كُنْتُ أَمِرَّاً أَحَدَاً أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لِأَمْرَتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا». هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرك على الصحيحين ج ٤ ص ١٩٠)

مردی نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: يا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی به من بیاموز تا یقین من به شما بیشتر شود. پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که

آن درخت را فرا بخوان؛ پس آن مرد آن درخت را فرا خواند؛ پس درخت آمد و به پیامبر ﷺ عرض سلام کرد و بعد به درخت گفت که برگردد و آن درخت نیز برگشت و رسول الله ﷺ به آن مرد اجازه داد تا سر و پاهای مبارکشان را ببوسد و بعد گفتند: اگر قرار بود که من به کسی امر کنم که بر دیگری سجده کند، همانا به زن می‌گفتم که بر شوهرش سجده کند.*

حال معنی اصح در باره‌ی عبادت و سجده این باید باشد که: اگر کسی بر چیزی سجده بکند باید منظور و اعتقاد وی را دید که برای چه سجده می‌کند، حال اگر آن شئ را شریک الله ﷺ در الوهیت و ربوبیت (اله بودن و مالک و مربی وی) وی تعالی بداند، پس آن شخص مشرک است، مانند کسانی که بر خورشید سجده می‌کردند؛ زیرا آنان اعتقاد داشتند که سرنوشت آن‌ها به دست خورشید می‌باشد. ولی اگر سجده نه برای شریک دانستن بلکه برای احترام باشد، این را نمی‌توان شرک دانست؛ مانند سجده‌ی حضرت یعقوب ﷺ و پسرانش بر حضرت یوسف ﷺ.

پس معنی عبادت را می‌توان این طور بیان داشت که: خضوع و فروتنی است در برابر شئ با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت آن شئ، که در این صورت اگر بر الله ﷺ سجده یا عبادتی دیگر واقع شود، موحد است و اگر بر غیر الله ﷺ باشد، مشرک است.

و اگر بخواهیم فعلی را که شخصی انجام می‌دهد، بگوییم که عبادت غیر الله ﷺ و شرک است یا که خیر باید اعتقاد وی را دید.

همچنان که علماء بلاغت می‌گویند که جمله‌ی (انبت الربيع البقل= بهار گیاه را رویاند) را، اگر دهربی (کسی که همه چیز را از زمان و طبیعت می‌داند) بگوید حقیقت محسوب می‌شود؛ زیرا دهربی روئیدن گیاه را از بهار می‌داند نه از الله ﷺ، ولی اگر این جمله را یک مسلمان بگوید مجاز محسوب می‌شود؛ یعنی شخص مسلمان معتقد است که رویاندن از الله ﷺ است و بهار سبب آن می‌باشد؛ از اسبابی که الله ﷺ آن را قرار داده است.

تذکر مهم: بنا بر آیات و احادیثی که قبلًاً گذشت در دین اسلام کسی حق ندارد بر غیر الله ﷺ سجده کند.

پس معلوم شد که شرک و توحید از مباحث اعتقادی می‌باشد و اینکه بعضی از کارها را علامت شرک دانسته می‌شود مانند بستن زnar (چیزی که مسیحیان به علامت مسیحی بودن می‌بندند) و سجده کردن به بت.

و در کتب عقائد اسلامی آمده است که سجده بر بت علامت کفر است و همچنین بستن زnar.

و معنی دیگر عبادت همچنان که در کتب اصول بیان شده، کاری است که برای رضای الله ﷺ انجام شود و آن: ۱) خالص حق الله ﷺ است مثل ایمان و توابع آن. ۲) خالص حق عباد است و این نیز عبادت الله ﷺ است؛ مانند ادائی حقوق والدین و صله رحم و عدم ظلم و از این قبیل اعمال.

شرك از منظر قرآن و بر شمردن عدهای از کفار و بیان دلیل کفر آن‌ها:

حال برای بهتر مشخص شدن این معنی، دوباره به آیات قرآن نظر می‌اندازیم و کلمه‌ی شرك را از منظر قرآن بررسی خواهیم کرد. در تمامی آیاتی که در باره‌ی مشرکان آمده است، این نکته به چشم می‌خورد که آنان شیء معبد، که غیر الله جل جلاله است را، الله و رب می‌دانستند و در الوهیت الله جل جلاله و ربویت وی تعالی آنان را شریک می‌دانستند.

مثلاً مسیحیان معتقد بودند که عیسی یکی از سه الله می‌باشد.

*لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ

(٧٣). (سورة المائدہ آیه ٧٣)

البته کافر شدند آن کسانی که گفتند: الله جل جلاله یکی از سه تاست، که هر سه معبدند - عیسی علیه السلام و روح القدس و الله جل جلاله و این سه را «اقانیم ثلثه» می‌خوانند یعنی: اصول سه‌گانه عالم وجود- و حال آنکه نیست هیچ الهی مگر الله واحد. *

و در جایی دیگر نیز آمده است که مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی علیه السلام همان الله است:

*لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ

اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ وَ مَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (٧٢). (سورة المائدہ آیہ ٧٢)

آن‌ها که گفتند: «خداوند همان مسیح بن مریم است»، به یقین کافر شدند، – با اینکه خود- مسیح گفت: ای بنی‌اسرائیل! الله یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید! زیرا هر کس شریکی برای الله جل جل قرار دهد، الله جل جل بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران، یار و یاوری ندارند.*

و باز در قرآن در بیان اینکه مسیحیان عیسی علیه السلام را الله می‌دانستند آمده است:

*وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسَ أَتَخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلُمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (١١٦). (سورة المائدہ آیہ ١١٦)

و آنگاه که الله جل جل به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبد غیر از الله جل جل انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی و من از آنچه در ذات – پاک – توست، آگاه نیستم! به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها با خبری. *

و در مورد دیگر مشرکان آمده است:

*أَجَعَلَ الْأَلِهَةَ إِلَّا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (٥). (سوره ص آيه ٥)

الله ﷺ از زبان مشرکان روایت می‌کند که می‌گویند- آیا - محمد ﷺ [همه]- آله را یک الله قرار داده است؟ بی گمان این چیزی شگفت است.*

یعنی مشرکان از اینکه حضرت رسول الله ﷺ می‌گوید که الهی نیست جز الله ﷺ در شگفت هستند.
و در قیامت نیز معبدان باطل همراه عابدان آن‌ها به دوزخ اندادته خواهند شد.

*إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَتُتْمِ لَهَا وَارِدُونَ
(٩٨) لَوْ كَانَ هُوَلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلُّ فِيهَا خَالِدُونَ (٩٩). (سوره الانبیاء آیات ٩٩ و ٩٨)

به یقین شما و آنچه به جای الله ﷺ می‌پرستید، آتش افروز جهنّم [خواهید بود]. شما بر آن وارد خواهید شد (٩٨)
اگر اینها خدایانی بودند، هرگز وارد آن نمی‌شدند! در حالی که همگی در آن جاودانه خواهند بود. (٩٩)*

پس با توجه به آیات می‌بینیم که شرک یعنی شریک الله ﷺ دانستن در الوهیت و ربوبیت وی تعالیٰ.

حال بعد از این مقدمه، به ادعای وها بیان با ذکر آیات و احادیثی که آن‌ها ذکر می‌کند خواهیم پرداخت و لغزش‌های آن‌ها را با استناد به آیات و احادیث آشکار خواهیم کرد.

شبھی اول: دعاء، عبادت است:

دعاء عبادت است؛ پس هر کس غیر الله جَلَّ جَلَّ را دعاء کند مشرک است و مستحق قتل می باشد.

وهابیان اولین، بین اینکه دعاء به معنی خواستن باشد یا که دعاء به معنی دعای خیر کردن بر شخص باشد و یا اینکه دعاء به معنی التماس دعاء گفتن باشد، فرق نمی گذاشتند و انواع دعاء را بر غیر الله جَلَّ جَلَّ شرک می دانستند و اگر به کسی از آنها می گفتی مثلاً التماس دعاء داریم و یا اینکه برای ما دعای خیر بفرمایید؛ زود جواب می دادند: ما چه کارهایم؛ از الله جَلَّ جَلَّ بخواه؛ چرا به من می گوئی؟ و همچنین اگر بر مردهای دعاء می کردی و یا صدقه می دادی و ثوابش را به مرده اهدا می کردی می گفتند که تو مشرک هستی. و به تازگی بحمد الله از آن اعتقادات گذشتگان خود برگشته اند و به این نتیجه رسیده اند که دعاء و طلب چیزی از مرده شرک است و غیر آنها از قبیل دعاء برای یکدیگر و اهداه ثواب به مرده و دعاء برای شادی روح وی را جائز می دانند.

ان شاء الله تعالى در این تحقیق مدعای کنونی آنان نیز با ارائه دلائل محکم و متقن جواب داده شده و مردود بودن این ادعاهای اثبات خواهد شد. باشد که آنان به وسیله‌ی این دلائل به راه راست هدایت شوند.

و ما برای روشن شدن مطلب، تمامی اعتقادات ایشان را، از اول تا آخر بیان خواهیم کرد.

ذكر تمسّكات و دلائل وهايّان بر عدم جواز دعاء غير

الله:

١) * قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الدعاء هو العبادة». (مسند الشهاب ج ١ ص ٥١- الدعاء للطبراني باب تأويل قول الله عز و جل {ادعوني أستجب لكم .. - الفتح الكبير ج ٢ ص ١١٥ دعاء مغز عبادت است. *

٢) * وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (٥). (سورة الاحقاف آية ٥) چه کسی گمراهتر است از کسی که غیر الله حَمْدُهُ را می خواند آن کسی که وی را اجابت نخواهد کرد تا روز قیامت و آنان (معبودان یا خوانده شده گان) از خواندن آنان غافلند. *

٣) * وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَآخِرِينَ (٤٠). (سورة غافر آية ٤٠) و گفت پروردگار شما؛ دعا کنید به جناب من تا قبول کنم دعای شما را. هر آئینه آنان که از عبادت من تکبر می کنند، به دوزخ داخل خواهند شد، در حالی که خوار شده اند. *

٤) * لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَلْيُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِالْغِيَّ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (١٤). (سورة الرعد آية ١٤)



دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که- مشرکان- غیر از الله جل جلاله می خوانند، - هرگز- به دعوت آنها پاسخ نمی گویند! آنها همچون کسی هستند که کفهای- دست- خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال - و گمراهی- نیست! *

۵) * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكُمْ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴). (سوره فاطر آیه ۱۴)

اگر ایشان را بخوانید، خواندن شما را نشنوند و اگر به فرض بشنوند، گفته‌ی شما را اجابت نکنند و روز قیامت، شریک مقرر کردن شما را منکر شوند و تو را هیچ کس مانند دانا (الله جل جلاله) خبر ندهد. *

و از این قبیل آیات که در آن کلمه‌ی دعاء ذکر شده و گفته است که هر کس غیر الله جل جلاله را دعاء می کند، مشرک می باشد.

حال برای اینکه اشتباه آنها ظاهر گردد باید بگوییم که؛ آیا تمام آیات قرآن این کلام را می گویند که دعاء غیر الله جل جلاله در هر معنی که باشد، شرک است؟ یا اینکه دعاء در جاهای دیگری از قرآن نیزآمده است که در آن نگفته باشد که دعاء غیر الله جل جلاله شرک می باشد؟

جواب آن قطعاً مثبت است؛ زیرا در خیلی از جاهای قرآن دعاء غیر الله جل جلاله وارد شده و قرآن آن دعاءها را، اصلاً شرک ندانسته است.

تقسیم آیاتی که در آن‌ها کلمه‌ی دعاء و مشتقات آن‌ها مذکور است:

می‌توان آیاتی را که در آن کلمه‌ی دعاء و مشتقات آن ذکر شده، به چند گروه تقسیم کرد:

۱) آیاتی که در آن دعاء غیر الله ﷺ شرک محسوب شده، همانند آیات فوق الذکر.

۲) آیاتی که آداب دعاء رسول الله ﷺ را به ما می‌آموزد؛ مانند: *لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا (٦٣). (سوره النور آیه ۶۳)

خواندن رسول الله ﷺ را بین خود مانند خواندن یکدیگر قرار ندهید.*

یعنی وقتی رسول الله ﷺ را دعاء می‌کنید با احترام و کلماتی صدا بزنید که احترام را می‌رساند؛ مانند اینکه بگویید یا رسول الله ﷺ.

۳) آیاتی که الله ﷺ داعی (دعاء کننده) و مردم مدعو (دعاء شونده) می‌باشند:

ُأُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ يَأْذِنُهُ (٢٢١). (سوره البقره آیه ۲۲۱)

آنان – مشرکان – به آتش [دوزخ] فرا می‌خوانند و الله ﷺ به توفیق خود به بهشت و آمرزش فرا می‌خواند.*

*وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ (٢٥). (سورة يونس آية ٢٥)
وَاللَّهُ جَلَّ مِنْ خَوَانِدَ - بَنْدَگَانْشَ رَا - بَسُوی سَرَای سَلامَتَی
(دارالسلام).*

يعنى در اينجا الله جل جلاله است که مردم را می خواند (دعاء می کند).
٤) آياتی که در آن رسول الله ﷺ داعی و مؤمنان و غير آنها مدعو
هستند؛ مانند:

*دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ يَأْذِنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (٤٦). (سورة الأحزاب آية ٤٦)
و - رسول الله ﷺ - خواننده بسوی الله جل جلاله است به اذن و اجازه
او، و چراغ روشن است.*

٥) آيهای که مردگان مدعو و داعی نبی از انبیاء می باشد؛ مانند:
*ثُمَّ اذْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعِيًّا (٢٦٠). (سورة البقره آية ٢٦٠)
سپس آنان را بخوان، آنان شتابان نزد تو خواهند آمد.
این را الله تعالى به حضرت ابراهيم عليه السلام امر کرد و خوانده شدگان
پرندگان مرده بودند.

در اينجا باید از آنها پرسید: این که دعاء؛ در چه معنی باشد شرك
است و در چه معنی باشد شرك نیست؟ و اصولاً کسانی که بر دیگری
دعاء می کنند چه منظوری دارند؟ و دعای آنها را از چه نوع دعائی
باید محسوب کرد؟ و چیز دیگری که باید پرسید این است که آیا آنها
فقط به آياتی ايمان دارند که در آنها گفته است که دعاء شرك است
یا اينکه به همهی آيات ايمان دارند؟ و اگر وجه اول را انتخاب کنند
شامل آیه ی ***أَفَتُؤْمِنُونَ بِعَضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَضِ**ِ

(سوره البقره آيه ٨٥) * خواهند شد و از دين خارج خواهند شد و ثانياً خود آنها نيز مجبورند که بگويند هر دعائی شرك نیست و مجبور هستند که بگويند اين آيات باید تخصيص کرده شود؛ يعني استثنائاتی داشته باشد.

برای اينکه منظورمان آشکار شود معانی دعاء را در لغت خواهيم دید و بعد به تفاسير مستند مراجعه خواهيم کرد.

معانی دعاء در لغت:

دعاء از دعو می باشد که:

دارای يک اصل است و آن توجه کسی را به خود جلب کردن با صدا یا کلامی دیگر. (مقاييس اللげ باب الدال و العين و ما يماثلها - المغرب فی ترتیب المغرب ج ٢٢٦ ص ٢٢٦ ش جدیده)

معنی دعاء صدا کردن و خواندن می باشد. گفته می شود: دعوت فلاناً: يعني فلانی را صدا زدم. (اساس البلاغه ج ١ ص ٢٨٨ - تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء - الصحاح الجواهري باب الواو و الياء)

"دعاء: خواهان بودن و حريص بودن به آنچه که در نزد الله ﷺ است از خير و مبالغه در درخواست از وی. و از آن جمله است:

{*ادعوا ربكم تضرعاً و خفية(٥٥)*} (سوره اعراف آيه ٥٥) (از

"پروردگار خود بخواهيد و درخواست کنيد با زاري و با صدای آهسته)." (تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء - لسان العرب باب الدال - قاموس



المحيط فصل الدال - المصباح المنير ج ٣ ص ٢٢٥ ش جديده- المحكم والمحيط
الاعظم ج ١ ص ٣١٩)

دعا: يعني عبادت و همچنین کمک خواستن. (تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء)

"دعا در بعضی مواقع معنی عبادت کردن می‌دهد مانند: *{إنَّ
الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَالِكُمْ} (سوره اعراف آیه ١٩٤) آن‌هایی
که جز الله ﷺ به خدایی می‌خوانید، بندگانی چون شمایند * (لسان
العرب باب الدال فصل العین)

"معنی دعا بر سه وجه است:

۱) به یگانگی یاد کردن الله ﷺ و ثناء و ستایش وی تعالی؛ مثل «يا
اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»، و یا گفتن «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ». و مانند {*وقال
رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ. (سوره غافر آیه ٦٠) پروردگار تان گفت:
بخوانید مرا تا شما را پاسخ گوییم. آن‌هایی که از پرستش من سرکشی
می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنهم درآیند.*} در اینجا کسانی
که از دعا الله ﷺ تکبر می‌ورزند، کسانی هستند که از توحید و ثناء
الله ﷺ، تکبر می‌ورزند.

۲) درخواست عفو و بخشش و رحمت و مانند آن از الله ﷺ؛ مثل
اللهم اغفر لنا.

۳) از الله ﷺ درخواست چیزهای مادی کردن؛ مثل اللهم ارزقني
مالاً و ولداً.

و وجه تسمیه اینها به نام دعاء؛ بخاطر این است که همه‌ی اینها بالفاظی مانند «یا رحمان و یا الله و اللهم» آغاز کرده می‌شود.» (لسان العرب باب الدال فصل العین)

والدّعوّة؛ بالفتح: دعوت مردم به غذا می‌باشد و بالكسر ادعای نسب می‌باشد. (مقاييس اللげ باب الدال و العين و ما يماثلها - جمهره اللげ ج ١ ص ٧٩١ - تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء - الصحاح الجواهري باب الواو و الياء - المصباح المنير ج ٣ ص ٢٢٥ ش جديده - المغرب في ترتيب المعرف ج ٢ ص ٢٢٦ ش جديده)

ودَعْوَةُ الْحَقِّ: شهادةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله. (تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء - لسان العرب باب الدال - المحكم و المحيط الاعظم ج ١ ص ٣١٩) و ما دَعَكَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ: چه چیزی تو را به این کار کشانده است. (تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء - لسان العرب باب الدال فصل العین) **والدّعاءُ: الإيمانُ.** (تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء)

دَعَاهُ اللهُ: الله جل جلاله وی را عذاب داد. (لسان العرب باب الدال فصل العین) هر چیزی در روی زمین به چیز دیگری احتیاج پیدا کند، همانا آن چیز را خواسته است. مثلاً به کسی که لباسش مندرس شده است گفته می‌شود: قد دَعَتْ ثِيَابُكَ يعني احتیاج به پوشیدن یکی دیگری پیدا کرده. (تاج العروس فصل الدال مع الواو و الياء - لسان العرب باب الدال فصل العین)

نتیجه‌گیری از معانی دعاء:

دعاء در معانی: خواندن - صدا کردن - نداء کردن - عذاب دادن - عبادت کردن - به یگانگی یادکردن و ثناء گفتن - بر کاری باعث شدن - ایمان - حریص بودن به آنچه نزد الله ﷺ است، می باشد.

بیان انواع دعاء مشروع:

۱) دعای خیر به یکدیگر:

رسول الله ﷺ هر گاه کسی صدقه یا هدیه‌ای برایش آورده می‌شد، نام طائفه یا شخص را می‌بردند و می‌گفتند: بار الها رحمت بفرست بر آل فلان.

* عن عبد الله بن أبي أوفى قال «كان النبيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فَلَانٍ. فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». (صحیح البخاری ج ۲ ص ۵۴۳ - سنن ابی داود ج ۲ ص ۱۰۶ - سنن النسائی ج ۵ ص ۳۱)

از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه: رسول الله ﷺ هرگاه قومی زکات خود را می‌آوردند دعاء می‌کردند: بار الها رحمت فرست بر آل فلان. پس پدر من نیز صدقه اش را آورد پس رسول الله ﷺ گفتند: بار الها رحمت فرست بر آل ابی اوفی.*

و مردم نیز برای اینکه از رسول الله ﷺ دعای خیری بگیرند، با صدقه و هدیه می‌آمدند.

* وَ مِنَ الْأَغْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَخَذُّ مَا يُنْفِقُ
قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتٍ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيِّدُ خَلْقِهِمُ اللَّهُ فِي
رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٩٩). (سورة التوبه آية ٩٩)

گروهی - دیگر - از عربهای بادیه نشین، به الله ﷺ و روز رستاخیز ایمان دارند و آنچه را انفاق می‌کنند، مایه‌ی تقریب به الله ﷺ و دعای - خیر - پیامبر می‌دانند. آگاه باشید اینها مایه‌ی تقریب آن‌هاست! الله ﷺ به زودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت. به یقین، الله ﷺ آمرزنده و مهربان است! *

و در جائی دیگر الله ﷺ به رسول الله ﷺ امر می‌کند که از مؤمنان صدقه آنان را بگیر و بر آن‌ها دعاء کن.

* خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُرَكِّيَّهُمْ بِهَا وَ صَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ
صَلَاتِكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (١٠٣). (سورة توبه آیه ١٠٣)
از اموال آن‌ها صدقه‌ای بگیر، تا به وسیله آن، آن‌ها را پاک سازی و پرورش دهی! و (به هنگام گرفتن زکات) به آن‌ها دعاء کن که دعای تو، مایه‌ی آرامش آن‌هاست و الله ﷺ شنوا و داناست! *

و همچنین طلب آمرزش کردن بر دیگری نیز مشروع بوده و حضرت رسول الله ﷺ به آن مأمور شده بودند و به ما آموزش دادند و این کار طریقه‌ی انبیاء پیشین نیز بوده است:

* وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ يَإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَتَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا (٦٤). (سورة النساء آية ٦٤)

و هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای آنکه به حکم الله جل جل [از او] فرمان بردشود. و اگر آنان چون بر خویشتن ستم کردند، به نزد تو می‌آمدند و از الله جل جل آمرزش می‌خواستند و رسول [الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز] برای آنان آمرزش می‌خواست، بی‌گمان الله جل جل را توبه پذیر مهربان می‌یافتد.*

* قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (٩٧) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (٩٨). (سورة یوسف آیات ٩٧ و ٩٨)

گفتند: «پدر! از الله جل جل آمرزش گناهانمان را بخواه، که ما خطاکار بودیم!» (٩٧) گفت: «بزودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، که او آمرزنده و مهربان است!» (٩٨)*

* فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَّقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ (١٩). (سورة محمد آیه ١٩)

پس بدان که معبد [راستینی] جز الله جل جل نیست و برای گناهت و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه و الله جل جل گردشگاه و قرارگاهتان را می‌داند.*

حال با این آیات و احادیث معلوم شد که دعای خیر از کسی طلب کردن و دعای خیر کسی بر دیگری و استغفار کسی بر دیگری هیچ اشکالی نداشته بلکه سنت نبوی می‌باشد.

اقوال علماء در مورد دعای خیر به یکدیگر:

بخاری در صحیح خود بابی تحت عنوان ((بابُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (٩) وَصَلَ عَلَيْهِمْ}) (التَّوْبَةُ: ١٠٣) دارد؛ یعنی بیان «صل علیهم» به معنی «بر آنان دعا کن».

عینی مصنف عمدۀ القاری شرح صحیح البخاری چنین ادامه می‌دهد که منظور از «صلوة» به اتفاق مفسرین «دعاء» است و معنی آن اینکه «برای آنان دعاء و استغفار کن». (عدمۀ القاری شرح صحیح البخاری ٢٩٥ / ٢٢)

از حسن بصری (رح): وقتی کسی قصد حج داشته باشد پس وی را بدرقه کنید و طلب دعای خیر کنید.

غزالی مصنف احیاء علوم الدین گوید: از راه و روش سلف (بزرگان دین از صحابه رض و تابعین و انسان‌های صالح) این است که وقتی به استقبال حاجی بروند، بین دو چشم حاجی را بوسیده و از آنان طلب دعای خیر می‌کردند و این کار را قبل از اینکه حاجی آلوده‌ی گناه شود انجام می‌دادند. (البحر العميق في مناسك المعتمر و الحاج الى البيت العتيق، ابی البقاء محمد بن احمد مکی حنفی ٧٢ - احیاء علوم الدین العتيق، ٢٤١/١)

بسیاری از مصنفین اهل سنت خصوصاً فقهاء و علمای حنفی در مقدمه کتب خود از دوستان مسئلت دعای خیر داشته‌اند و این مرسوم آنان بوده است.

محمد بن احمد بن ابی احمد، أبو بکر علاء الدین السمرقندی (المتوفی: نحو ٥٥٤هـ) در کتاب تحفه الفقهاء بعد از ذکر حمد و صلوات چنین ادامه می‌دهد: **وَلَمَّا عَمِتْ رَغْبَةُ الْفُقَهَاءِ إِلَى هَذَا الْكِتَابِ، طَلَبَ مِنِي بَعْضَهُمْ، مِنَ الْأَخْوَانِ وَالْأَصْحَابِ..... وَلِيَذْكُرَنِي بِصَالِحِ الدُّعَاءِ، فِي الْحَيَاةِ وَالْمَمَاتِ، فَهُوَ غَرْضِي وَنِيَّتِي.** (تحفه الفقهاء ١/٦) ترجمه: یعنی بیان می‌دارد که تأليف این کتاب بنا به درخواست برادران دینی و دوستان وی بوده است و در آخر از آنان می‌خواهد که وی را از دعای صالح و خیر خود در زندگی و بعد مرگ فراموش نکنند و می‌گوید که این هدف و نیت من است.

أبو المعالى برهان الدين محمود بن احمد بن عبد العزيز بن عمر بن مازه البخارى الحنفى (المتوفى: ٦١٦هـ) در کتاب خود «المحيط البرهانى فى الفقه النعمانى» در مقدمه‌ی خود چنین آورده است: و توقعت من ينظر فيه وينتفع به مدة حياتي أو بعد انقراضي أن يدعو لي بأن يتقبل الله في دينه جهدي، ويجعل كتابي هذا نقاً من ميراثي وقد لا يصرف به وجهي عنه، نستعيد من ردة. وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب هو حسيب عباده ونعم الحسيب. (المحيط البرهانى فى الفقه النعمانى ١/٢٩)

ترجمه: آنچه از دوستان و استفاده کنندگان از این کتاب توقع دارم این است که دعا کنند تا الله تعالیٰ کوشش مرا در دین خود قبول نماید و این کتاب را جزو میراث من قرار دهد و توفیق من به جز توسط الله ﷺ نیست و بر وی توکل کردم و به سوی وی برمی گردم و وی بندگانش را کفایت است و چه خوش کفایتی است الله ﷺ.

استثنایات از دعای شرک طبق اعتقاد وهایت:

وهایان می‌گویند هر خواندن و خواستن که به طور طبیعی در زندگی جاری است شرک محسوب نمی‌شود؛ یعنی مثلاً همین کمک خواستن و فراخواندن زندگان، یکدیگر را، شرک نمی‌دانند. و می‌گویند چون این اسباب و وسیله‌ای طبیعی است که الله ﷺ برای ما گذاشته و شرک نمی‌باشد، بلکه فراخواندن مردگان و کمک خواستن از آنان شرک است.

و اینکه اینان از چه قاعده و قانون شرعی به این نتیجه رسیده‌اند، جای سؤال دارد و دیگر اینکه منظور از وسائل طبیعی چیست؟ و چه چیزهایی طبیعی و چه چیزهایی غیر طبیعی است؟ که ان شاء الله در بحث‌های آینده در باره‌ی آن صحبت خواهیم کرد.

(۲) دعاء و استغفار برای میت (مردہ):

ممکن است که بگویند که استغفار برای مردہ درست نیست و فائدہ‌ای ندارد.

باید عرض شود که در این آیات هیچ سخن از اینکه این دعاء خاص برای زندگان می‌باشد اشاره‌ای نشده و گفته نشده است که فقط بر زندگان حق دعاء کردن داری. بلکه این آیات عام و شامل هر دو می‌باشد و هیچ دلیل شرعی بر منع دعاء برای مرد هیست.

و آیه‌ای دیگر در قرآن آمده است که دلالت به استغفار بر مردگان دارد:

*وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْرَانَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلَّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ
رَحِيمٌ (١٠). (سوره حشر آیه ١٠)

- همچنین - کسانی که بعد از آن‌ها [بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: «پروردگار! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلها ایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!» *

و همچنین احادیث سلام دادن به اموات در هنگام رفتن به مزار آن‌ها برای زیارت، دال بر خطاب قرار دادن مردگان می‌باشد:

*عن ابن عباس ، قال: مَرَّ النَّبِيُّ بِقُبُورٍ بِالْمَدِينَةِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوْجَهِهِ، فَقَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ! يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا، وَ نَحْنُ بِالْأَثْرِ». (مشکاء المصایب ج ١ ص ٤٨٨ - سنن الترمذی ج ٤ ص ١٠٩ - مسند الامام ابوحنیفه ص ١٨٨ - بلوغ المرام ج ١ ص ١١٠)

از ابن عباس رضی الله عنه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر قبرستانی در مدینه گذر کردند و رو به آن‌ها - قبور - کرده و گفته: سلام بر اهل قبور. الله جل جلاله ما را و

شما را بیامرزد. شما گذشتگان ما هستید و ما هم دنبال شما خواهیم آمد.*

* و عن بُرِيْدَةَ ، قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْلَمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَالْحِقُونَ، نَسَأُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ». (مشکاء المصاایح ج ۱ ص ۴۸۸)

از بریده (صحابی): رسول الله ﷺ به ما تعلیم می‌داد که وقتی به - زیارت - قبور می‌رویم - بگوئیم - : سلام بر شما ای اهل دیار مؤمنان و مسلمانان. إنْ شَاءَ اللَّهُ مَا هُمْ بِهِ شَمَا خَوَاهِيمْ پیوست. از الله ﷺ برای خودمان و شما عافیت می‌طلبیم. (العافیه*: بخشش - سلامتی).*

* عثمان بن عفان يقول: مر رسول الله بجنازة عند قبر و صاحبه يدفن، فقال رسول الله : «اسْتَغْفِرُوا لِأَخِيكُمْ وَسَلُوا اللَّهَ لَهُ التَّشْبِيهَ إِنَّمَا يُسْأَلُ». (المستدرک على الصحيحين ج ۱ ص ۵۲۵ - جامع المسانيد و المراسيل ج ۵ ص ۵۱۳ - بلوغ المرام ج ۱ ص ۱۰۸)

رسول الله ﷺ بر جنازه‌ای نزد قبر گذر کردند و اولیاء میت در حال دفن وی بودند. پس رسول الله ﷺ فرمودند: برای برادرتان طلب آمرزش کنید و از الله ﷺ بخواهید تا میت شما بر ایمانش ثابت باشد؛ زیرا وی مورد سؤال قرار گرفته است (سؤال منکر و نکیر).*



*قال رسول الله : «ما مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَشْهَدُ لَهُ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَهْلِ أَبْيَاتِ جِيرَانِهِ الْأَدْنَى إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا، إِلَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَبَارَكَ: قَدْ قَبِلْتُ قَوْلَكُمْ أَوْ قَالَ: شَهَادَتُكُمْ وَ غَفَرْتُ لَهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». هذا حديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه. (المستدرك على الصحيحين ج ١ ص ٥٣٢ - مسند الجامع كتاب الجنائز - جامع المسانيد و المراسيل ج ٦ ص ٣٩٦)

رسول الله ﷺ گفتند: در زمان مرگ مسلمانی؛ اگر چهار شخص از همسایگان نزدیک وی شهادت دهند که از آن میت چیزی جز خوبی ندیده‌اند، الله ﷺ گوید که من شهادت شما را قبول کردم و آمرزیدم آنچه را که شما نمی‌دانید.*

و در حدیثی دیگر شهادت دو نفر ذکر شده است. (الدر المنشور ج ١ ص ٣٤٨ - مسند امام احمد ج ٣ ص ٨٦ - مجمع الزوائد ج ٣ ص ٨٢)

٣) دعاء به معنی صدا کردن و فرا خواندن کسی و طلب توجّه به منادی (صدا زننده):

صدا زدن کسی شرک نیست و چیزی عادی می‌باشد و در قرآن و احادیث بسیار واقع شده است.

۱) آیاتی که در آن رسول الله ﷺ مورد خطاب قرار گرفته است مانند: *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ (ای نبی) * که در سیزده آیه از قرآن آمده است. و *يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ (ای رسول الله ﷺ) * که در دو آیه از قرآن آمده است. و

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا؛ در هشتاد و نه جای قرآن آمده است. *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا*؛ در یک جای قرآن آمده است...

شاید سؤال پیش بیاید که منظور از بر شمردن این آیات چیست؟ و چه ارتباطی به موضوع دارد؟

و بگوئید: کسی خطاب قرار دادن شخص دیگر را شرک نمی‌داند و بگویید که وهابیان خطاب مردگان را شرک می‌دانند نه زندگان؛ باید به شما عرض کنم که در آیاتی که وهابیان برای شرک بودن دعاء غیر الله جل جلاله تمسک می‌کنند هیچ گاه و در هیچ یک از آن‌ها دعاء زنده از آن آیات استثناء نشده است.

و اگر شرک استثناء داشته باشد معنی آن این می‌شود که بعضی شرکها کفر نبوده و شریک دانستن زندگان هیچ اشکالی به توحید ندارد؛ که این اعتقاد، عین کفر و شرک می‌باشد، زیرا الله جل جلاله هیچ شریکی ندارد نه زنده و نه مرده. پس اگر آن آیات دال بر شرک دعاء غیر الله جل جلاله باشد، همه‌ی دعاها باید شرک باشد، زیرا ما مسلمانیم و مانند مسیحیان نیستیم که نبی و احبار و علمای خود را شریک الله جل جلاله بدانیم.

از این گذشته ان شاء الله، نداء کردن مردگان را نیز از قرآن و احادیث ذکر خواهیم کرد و به آن گروه می‌گوئیم:

*أَفَتُؤْمِنُونَ بِعَضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِ
الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (٨٥). (سورة البقرة آیه ٨٥)

آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌اورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل- تبعیض در میان احکام و قوانین الهی- را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می‌شوند. و الله حَمْدُ اللهِ أَكْبَرُ از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.*

مرده را دعاء کرده می‌شود و از وی خواسته می‌شود تا به منادی توجه کند:

آیاتی مانند:

* فَأَخَذْتُهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٧٨) فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمٍ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (٧٩). (سوره الاعراف آیات ٧٨ و ٧٩)

سرانجام زمین لرزه آن‌ها را فرا گرفت و صبحگاهان، (تنها) جسم بی‌جانشان در خانه‌هاشان باقی مانده بود. (٧٨)

- صالح الْعَلِيَّةُ- از آن‌ها روی بر تافت و گفت: «ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی- چه کنم که- شما خیرخواهان را دوست ندارید!» (٧٩)*

در اینجا این توضیح لازم است که کلمه‌ی فاء عطف در عربی که بر سر این آیه وارد شده است معنی آن ترتیب و فور می‌باشد؛ یعنی کلام بعد از فاء در ترتیب زمانی بعد از کلام ماقبلش می‌باشد؛ یعنی در

اینجا بعد از اینکه قوم صالح الصلی اللہ علیہ وسلم هلاک شدند، بلا فاصله صالح پیامبر، به آن‌ها این کلام را گفته است.

* فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (٩١) الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعِيبًا كَانْ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعِيبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (٩٢) فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَّحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ (٩٣) . (سوره الاعراف آیات ٩١ و ٩٢ و ٩٣)

سپس زمین لرزه آن‌ها را فرا گرفت و صحّحگاهان به صورت اجسامی بی‌جان در خانه‌هاشان مانده بودند. (٩١) آن‌ها که شعیب را تکذیب کردند، - آن چنان نابود شدند که - گویا هرگز در آن - خانه‌ها - سکونت نداشتند! آن‌ها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند! (٩٢) سپس از آنان روی بر تافت و گفت: «ای قوم من! من رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم با این حال، چگونه بر حال قوم بی‌ایمان تأسف بخورم؟!» (٩٣)*

این آیه نیز مانند آیه‌ی قبلی می‌باشد که حضرت شعیب الصلی اللہ علیہ وسلم قوم خود را خطاب قرار داده است.

و احادیث مربوط به خطاب قرار گرفتن مردگان:

- (١) حدیث مربوط به سلام بر مردگان که با (یا اهل القبور) مورد خطاب قرار گرفته‌اند و سابقاً ذکر این احادیث گذشته است.
- (٢) حدیث قتلی بدر (مشرکانی که در جنگ بدر کشته شدند، مورد خطاب رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قرار گرفتند).

و از آیات و احادیث چنین معلوم می شود که خطاب قرار دادن هر پیامبر، قوم خود را، پس از هلاک آنها، سنت الهی (قانون الهی) می باشد.

و اینک ذکر حدیث قتلی بدر (کشته شدگان در بدر):

*عن قتادة قال: ذكر لنا أنسُ بن مالكٍ عن أبي طلحةَ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قَرْيَشٍ فَقُذِفُوا فِي طَوِيَّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ. وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلَاثَ لِيَالٍ. فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الْثَالِثَ أَمْرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَّ وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا: مَا تُرِي يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكَبِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: يَا فَلَانُ ابْنَ فَلَانَ، وَيَا فَلَانَ ابْنَ فَلَانَ، أَيْسَرُكُمْ أَنْكُمْ أَطْعَتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًا، فَهُلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًا. قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لَمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» قَالَ قَتَادَةُ: أَحْيِاهُمُ اللَّهُ حَتَّى أَسْمَعَهُمُ قَوْلَهُ، تَوَبِّخَهُ وَتَصْغِيرَهُ وَنَقْمَةً وَحَسْرَةً وَنَدَمًا. (صحيح البخاري ج ٤ ص ١٤٦١ - صحيح مسلم ج ١٧ ص ١٧٣ - مسند امام احمد ج ٣ ص ٦١٠ - مسند امام احمد ج ٤ ص ٦١١ - صحيح ابن حبان ج ٥ ص ٩٩ - سنن النسائي الصغرى ج ٤ ص ٤١٦ - سنن النسائي الكبرى ج ١ ص ٦٤٥ - مصنف ابن أبي شبيه ج ٨ ص ٤٨٠)

از ابی طلحه رضی اللہ عنہ (صحابی): همانا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلّم در روز بدر (جنگ بدر) فرمان داد تا بیست و چهار نفر از بزرگان قریش را که در جنگ کشته شده بودند، در چاهی از چاههای بدر انداخته شود، چاهی که پلید و پلیدکننده بود. (خبیث و خبیث کننده بودن چاه ممکن است: ۱) برای این باشد که از قدیم به آن چاه چنین اسمی اطلاق می‌شده است و یا ۲) بخاطر این باشد که بر آن مردار و لجن و آشغال ریخته می‌شده است و یا ۳) اینکه بخاطر انداخته شدن این مشرکان گفته شده باشد (اشعه اللمعات ذیل ترجمه‌ی حدیث). و عادت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلّم این بود که وقتی بر قومی چیره می‌شدند، به مدت سه شب در میدان جنگ اقامت می‌کردند.

در بدر، در روز سوم امر کردند تا شترشان را آماده کردند بعد به راه افتادند و صحابه رضی اللہ عنہ نیز به دنبال وی به راه افتادند و پیش خود گفتند که رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلّم راه نمی‌پیمایند مگر اینکه برای حاجتی باشد، تا اینکه به کنار چاه رسیدند، پس شروع کردند به صدا زدن - مشرکان که کشته شده بودند - و با اسم و اسم پدران آن‌ها، آن‌ها را صدا می‌زدند و می‌گفتند ای فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان؛ آیا شما را شاد نمی‌کرد اگر از الله حکیم و رسولش اطاعت می‌کردید؟ پس ما که حق یافتیم آنچه پروردگارمان به ما وعده داده بود؛ پس آیا شما نیز حق یافتید آنچه که پروردگارتان به شما وعده داده بود؟ پس راوی گوید: عمر رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلّم آیا با اجسادی صحبت می‌کنی که در آن‌ها روحی نیست؟

پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلّم جواب دادند: قسم به الله حکیم که جان محمد در دست اوست، شما از آن‌ها - مردگان - شنونده‌تر نیستید.

قتاده گوید: که الله ﷺ آن‌ها را زنده کرد تا صدای حضرت رسول الله ﷺ را بشنوند، تا برای آن‌ها توبیخ و عذاب و پشیمانی و خواری باشد.*

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید این قول قتاده است که بحث توبیخ و غیره را مطرح می‌کند و الا در حدیث رسول الله ﷺ، این قول نیست. پس ما قول رسول الله ﷺ و آیات را ترجیح می‌دهیم. در کتب فقه حنفی در کتاب حج مربوط به آداب زیارت قبر رسول الله ﷺ چنین آمده است:

آداب زیارت النبی ﷺ طبق مذهب حنفی:

رو به قبر رسول الله ﷺ نموده و مانند آنچه در نماز می‌ایستاد در مقابل رسول الله ﷺ بایستد و صورت کریمه‌ی حضرت ﷺ را تصور کند و وی را چنین تصور کند که ایشان ﷺ خوابیده‌اند و کلام ما را می‌شنوند و این دعا را بخواند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيعَ الْأُمَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُزَمِّلُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدَثِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَرَهُمْ تَطْهِيرًا، جَزَاكَ اللهُ عَنَّا أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ قَوْمِهِ، وَرَسُولًا

عَنْ أُمَّتِهِ؛ وَأَشْهَدُ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتَ الرِّسَالَةَ، وَأَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ، وَصَحَّتْ
الْأُمَّةَ، وَأَوْضَحْتَ الْحُجَّةَ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقَاتَلْتَ عَلَى دِينِ
اللَّهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رُوحِكَ وَجَسَدِكَ وَقَبْرِكَ صَلَاةً
دَائِمَةً إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَحْنُ وَفْدُكَ، وَزُوَّارُ قَبْرِكَ، جِئْنَاكَ مِنْ بِلَادٍ شَاسِعَةٍ،
وَنَوَاحٍ بَعِيدَةٍ، قَاصِدِينَ قَضَاءَ حَقِّكَ، وَالنَّظرَ إِلَى مَآثِرِكَ، وَالْتَّيَامُونَ
بِزِيَارَتِكَ، وَالْاسْتِشْفَاعَ بِكَ إِلَى رَبِّنَا، فَإِنَّ الْخَطَايَا قَدْ قَصَمَتْ ظُهُورَنَا،
وَالْأَوْزَارَ قَدْ أَثْقَلَتْ كَوَاهِلَنَا، وَأَنْتَ الشَّافِعُ الْمُشَفَّعُ، الْمَوْعُودُ بِالشَّفَاعَةِ
وَالْمَقَامُ الْمَحْمُودُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ
جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا}
[النساء: ٦٤] وَقَدْ جِئْنَاكَ ظَالِمِينَ لِأَنفُسِنَا، مُسْتَغْفِرِينَ لِذُنُوبِنَا، فَاشْفَعْ
لَنَا إِلَى رَبِّكَ، وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُمِيتَنَا عَلَى سُنْتِكَ، وَأَنْ يَحْشُرَنَا فِي زُمْرَتِكَ،
وَأَنْ يُورِدَنَا حَوْضَكَ، وَأَنْ يَسْقِينَا كَأسَكَ غَيْرَ خَرَائِيَا وَلَا نَادِيَنَ،
الشَّفَاعَةُ الشَّفَاعَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَقُولُهَا ثَلَاثًا: {رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلَا خُوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالإِيمَانِ} [الحشر: ١٠] الْآيَةُ.

وَيَبْلُغُهُ سَلَامٌ مَنْ أَوْصَاهُ فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ فُلَانِ
بْنِ فُلَانِ، يَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى رَبِّكِ فَاشْفَعْ لَهُ وَلِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ.

ترجمه‌ی دعاء:

سلام بر تو اوی رسول الله ﷺ (فرستاده‌ی الله ﷺ) و سلام بر تو اوی
نبي الله ﷺ (خبر رسان الله ﷺ) و سلام بر تو اوی دوست منتخب الله

و سلام بر تو ای محبوب الله ﷺ، و سلام بر تو ای پیامبر رحمت و سلام بر تو ای شفیع (خواهش گر که برای دیگری استدعای عفو و بخشش می‌کند) و سلام بر تو ای سرور پیامبران، و سلام بر تو ای خاتم پیامبران و سلام بر تو ای مزّمل (پیچیده در جامه؛ اشاره به زمان آغاز وحی بر حضرت ﷺ است) و سلام بر تو ای مذّثر (پیچیده در دستار) و سلام بر تو ای محمد ﷺ (به غایت ستوده شده) و سلام بر تو ای احمد ﷺ (ستوده تر) و سلام بر تو و سلام بر خانواده‌ی پاک و پاکیزه (درون و برون پاک)، کسانی که الله ﷺ از آنان پلیدی را برداشت و کاملاً پاک گردانید.

الله ﷺ تو را از طرف ما پاداش دهد، پاداشی که از تمامی پاداش‌هایی که به پیامبری از طرف قوم وی داده ای. رسولی را از طرف امتش داده‌ای و گواهی می‌دهم که تو (محمد رسول الله ﷺ) قطعاً رسالت خود و پیام الله ﷺ را رسانده‌ای و امانت را وفا کرده‌ای و امت را پند داده‌ای و دلیل را آشکار کرده‌ای و در راه الله ﷺ جهاد کرده‌ای و بر دین الله ﷺ کارزار کرده‌ای تا اینکه یقین (مرگ) تو را رسید؛ پس الله ﷺ بر روح و جسد و قبر تو رحمت فرستد، رحمتی دائمی تا روز پاداش.

یا رسول الله ﷺ ما فدای تو هستیم و زیارت کننده‌ی قبر تو هستیم و از شهر و مناطق دوری آمده‌ایم و این برای ادای حق تو بوده است و برای نگاه کردن به آثار تو بوده است و برای تبرک جستن به زیارت تو بوده است و برای شفاعت خواستن از تو برای الله ﷺ بوده است؛

چراکه اشتباهات ما کمرمان را شکسته است و بارگناهان بر دشمن سنگینی می‌کند و تو شفاعت کننده (خواهش کننده برای بخشش دیگران) و مشفع (کسی که شفاعت وی مقبول است) هستی و همانا الله جل جلاله فرموده است: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا} [النساء: ٦٤]

ترجمه: و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او فرمانبرداری شود و اگر هنگامی که به خویشتن ستم کردند به نزد تو می‌آمدند و از خداوند آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برایشان آمرزش می‌خواست، خداوند را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتد.

و همانا ما آمده‌ایم در حالی که بر خود ظلم کرده‌ایم (با انجام گناهان) پس شفاعت کن ما را بر پروردگارت و از الله جل جلاله بخواه ما را بر سنت و راه و روش تو (محمد ﷺ) بمیراند و در زمره‌ی امت تو محشور گرداند و ما را بر حوض تو وارد کند و از پیمانه‌ی تو ما را سیراب گرداند بدون اینکه زیان کنیم و شفاعت شفاعت یا رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم.

سه بار تکرار کند: پروردگارا بیامرز ما را و پدران و مادران ما را و برادران ایمانیمان را که از ما در ایمان سبقت گرفته‌اند و در دل‌های ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار، پروردگارا تویی که رئوف مهربانی.

بعد رو به صورت رسول الله ﷺ و پشت به قبله بایستد و سلام کسانی را که به رسول الله ﷺ سلام فرستاده بودند را به خدمت ایشان عرض نماید. یعنی بگوید فلانی سلام رساند.

و هر آنچه از صلوات مقدور باشد را بخواند.

و بعد به طرف حضرت ابوبکر رض رفته و بگوید:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ
فِي الْغَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَفِيقَةَ فِي الْأَسْفَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَهُ
عَلَى الْأَسْرَارِ، جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ مَا جَازَى إِمَامًا عَنْ أُمَّةٍ نَبِيٍّ، وَلَقَدْ
خَلَفْتَهُ بِأَحْسَنِ خَلْفٍ. وَسَلَكْتَ طَرِيقَهُ وَمَنْهَا جَهُ خَيْرٌ مَسْلَكٍ، وَقَاتَلْتَ
أَهْلَ الرَّدَّةِ وَالْبِدَعِ، وَمَهَدْتَ الْإِسْلَامَ، وَوَصَلْتَ الْأَرْحَامَ، وَلَمْ تَرَلْ قَائِلًا
الْحَقَّ، نَاصِرًا لِأَهْلِهِ حَتَّى أَتَالَ الْيَقِينُ، فَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ ؛ اللَّهُمَّ أَمْتَنَا عَلَى حُبِّهِ، وَلَا تُخَيِّبْ سَعْيَنَا فِي زِيَارَتِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا
كَرِيمُ.

ترجمه دعاء:

سلام بر تو ای خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سلام بر تو ای یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در غار و سلام بر تو ای رفیق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و سلام بر تو ای امین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اسرار وی. الله صلی الله علیه و آله و سلم پاداش دهد تو را پاداشی که برتر از پاداش‌هایی که بر امام امت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم داده است. همانا بهترین جانشین بوده‌ای و راه وی را به بهترین طریق ادامه داده‌ای و با اهل ردت (کسانی که بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دین برگشتند) و اهل بدعت جهاد کرده‌ای و راه اسلام را هموار کرده‌ای و صله ارحام بجای آورده‌ای و همیشه حق را گفته‌ای و اهل حق را یاری کرده‌ای تا وقتی که یقین (مرگ) به سراغت آمد؛ پس سلام و رحمت و برکات

الله جل جلاله بر تو باد. يا الله جل جلاله ما را بر دوستي وي (ابوبكر رضي الله عنه) بميران و ما را از زيارت وي ناميد برنگرдан، به رحمت اى كريم.

و بعد خدمت حضرت عمر رضي الله عنه رفته و بگويد:

السلام عليك يا أمير المؤمنين، السلام عليك يا مظهر الإسلام، السلام عليك يا مُكَسِّر الأصنام، جزاك الله عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، وَرَضِيَ عَنَّا اسْتَخْلَفَكَ، فَلَقَدْ نَصَرْتَ الْإِسْلَامَ وَالْمُسْلِمِينَ حَيَا وَمَيَّتَا، فَكَفَلْتَ الْأَيْتَامَ، وَوَصَّلْتَ الْأَرْحَامَ، وَقَوَيْتَ بِكَ الْإِسْلَامَ، وَكُنْتَ لِلْمُسْلِمِينَ إِمَاماً مَرْضِيًّا، وَهَادِيًّا مَهْدِيًّا، جَمَعْتَ شَمْلَهُمْ، وَأَغْنَيْتَ فَقِيرَهُمْ، وَجَبَرْتَ كَسْرَهُمْ، فَالسلام عليك وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ترجمه:

سلام بر تو اى امير المؤمنين، سلام بر تو اى آشکار گردانده‌ی اسلام، سلام بر تو اى بت شکن، الله جل جلاله پاداشت دهد از طرف ما بهترین پاداش را و از کسانیکه تو را خلیفه گرداندند، راضی باد. همانا اسلام و مسلمانان را در وقت زنده بودند یاری کرده‌ای و در وقت وفاتت یتیمان را کفیل بوده‌ای و صله ارحام را بجای آورده‌ای و با تو اسلام قوى گشت و برای مسلمانان امامی رضایتمند بوده‌ای و هدایت کننده و هدایت شده بوده‌ای و امور مسلمانان را رسیدگی کرده‌ای و فقیران آن‌ها را بى نیاز کرده‌ای و شکستگی آنان را مرمت کرده اى، پس سلام بر تو و رحمت و برکات الله جل جلاله بر تو باد.

بعد چند ذراعی از ایشان دور شده و بگويد:

السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا ضَجِيْعِيْ رَسُولُ اللهِ وَرَفِيقِيْهِ وَوَزِيرِيْهِ وَمُشِيرِيْهِ
وَالْمُعَاوِيْنِ لَهُ عَلَى الْقِيَامِ فِي الدِّينِ، وَالْقَائِمِيْنِ بَعْدَهُ بِمَصَالِحِ
الْمُسْلِمِيْنَ، جَزَاكُمَا اللَّهُ أَحْسَنَ جَزَاءً، جَئْنَاكُمَا نَتَوَسَّلُ بِكُمَا إِلَى
رَسُولِ اللهِ لِيَشْفَعَ لَنَا وَيَسَّأْلُ رَبَّنَا أَنْ يَقْبَلَ سَعْيَنَا، وَيُحْبِبَنَا عَلَى مِلَّتِهِ
وَيُمِيتَنَا عَلَيْهَا، وَيَحْسُرَنَا فِي زُمْرَتِهِ.

ترجمه: سلام بر شما دو شخص خفته در کنار رسول الله ﷺ و رفیق رسول الله ﷺ و مشاوران وی ﷺ و یاری رسانان وی در اقامه‌ی دین و برپادارندگان مصالح مسلمانان بعد وی (رسول الله ﷺ)، الله جل جلاله پاداشتان دهد بهترین پاداش‌ها را، توسل کنان پیش شما آمده‌ایم و به شما توسل می‌کنیم تا پیش رسول الله ﷺ شفاعت کنید تا رسول الله ﷺ برای ما شفاعت کند و از پروردگارمان بخواهد که تلاش ما را مقبول دارد و بر ملت رسول الله ﷺ زنده کند و بر آن بمیراند و از زمره‌ی امت ایشان محسور دارد.

بعد در حق خود و در حق کسانی که درخواست دعا کرده بودند دعا کند و بعد پیش رسول الله ﷺ برگردد و بگوید: بار الها خودت گفتی و قول تو حق است: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ يَأْذِنِ اللَّهِ وَلَوْ أَتَهُمْ
إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا. (سوره نساء آیه ٦٤)

ترجمه: و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او فرمانبرداری شود، و اگر هنگامی که به خویشتن ستم کردند به نزد تو

می آمدند و از خداوند آمرزش می خواستند و پیامبر هم برایشان آمرزش می خواست، خداوند را توبه پذیر مهربان می یافتند.

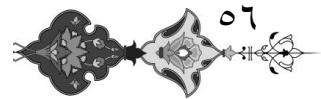
پس سخن را شنیدیم و آمدیم تا محمد رسول الله ﷺ را شفیع گیریم و

اللَّهُمَّ إِنِّي قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ} [النساء: ٦٤] الآية، وقد جئناك ساميئن قولك طائعين أمرك، مستشفعين بنبيلك إلىك، ربنا أغر لنا ولآبائنا ولأمهاطنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان - الآية {رَبَّنَا آتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً} [البقرة: ٢٠١] الآية {سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ} [الصافات: ١٨٠] إلى آخر السورة، ويزيد في ذلك ما شاء وينقص ما شاء، ويدعو بما يحضره من الدعاء ويوفق له إن شاء الله تعالى.

ترجمه: يا الله خودت گفته ای {وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ} وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرُ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا} [النساء: ٦٤]

ترجمه: و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه از او (پیامبر ﷺ) فرمانبرداری شود، و اگر هنگامی که به خویشتن ستم کردند به نزد تو می آمدند و از خداوند آمرزش می خواستند و پیامبر هم برایشان آمرزش می خواست، خداوند را توبه پذیر مهربان می یافتند.

و گفته ات حق است، ما آمده ایم در حالی که شنونده ایم گفته ات را و فرمانبرداریم امرت را و پیامبرت را به وسوی تو شفیع گیرنده ایم:



پروردگارا بیامرز ما را و پدران و مادران ما را و برادران ایمانیمان را که از ما در ایمان سبقت گرفته‌اند و در دلهای ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار، پروردگارا توبی که رئوف و مهربانی.

پروردگارا به ما در دنیا بهره نیک و در آخرت نیز بهره نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ درامان بدار.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ [سوره صافات آیه ۱۸۰] پاک و منزه است پروردگارت، که پروردگار پیروزمند است، از آنچه می‌گویند.

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ [سوره صافات آیه ۱۸۱]

و درود بر پیامبران باد.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ [سوره صافات آیه ۱۸۲]

و سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است.

الاختیار لتعلیل المختار؛ المؤلف: عبد الله بن محمود بن مودود الموصلى البلاذى، مجد الدين أبو الفضل الحنفى (المتوفى: ۶۸۳هـ) - مراقى الفلاح شرح متن نور الإيضاح؛ المؤلف: حسن بن عمار بن على الشرنبلالى المصرى الحنفى (المتوفى: ۶۹۱هـ) - حاشية الطحطاوى على مراقى الفلاح شرح نور الإيضاح؛ المؤلف: أحمد بن محمد بن إسماعيل الطحطاوى الحنفى - توفي ۱۲۳۱هـ - نور الإيضاح ونجاه الأرواح؛ المؤلف : حسن الوفائى الشرنبلالى أبو الإخلاص - مجمع الأنهر فى شرح ملتقى الأبحر؛ المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن

سلیمان المدعو بشیخی زاده، یعرف بداماد افندی (المتوفی: ١٠٧٨ھـ)
- الفتاوی‌الهندیه؛ المؤلف: لجنة علماء برئاسة نظام الدين البلخی

شبههی دوم: مردگان نیز می‌شنوند (سماع موقی):

برای عدم سمع (نشنیدن) اموات، عدهای به آیاتی تمسک جسته‌اند که ما ان شاء الله هر یک از آن‌ها را بررسی خواهیم کرد تا حق مطلب آشکار شود.

(۱) آیه: *وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳). (سوره فاطر آیات ۲۲ و ۲۳)

و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به

گوش آنان که در گور خفته اند برسانی! (۲۲) تو فقط انذار کننده‌ای، - اگر ایمان نیاورند نگران نباش، وظیفه ات را انجام ده. (۲۳)*
وهابیان این آیه را دلیل قرار داده و می‌گویند که طبق این آیه مردگان نمی‌شنوند.

جواب شبهه آنان به چندین طریق می‌باشد:

۱) این آیه در مورد کفار می‌باشد که آنان را به مردگان تشبیه می‌کند و می‌گوید همچنان که گفتن به موتی هیچ نفعی برای مردگان ندارد، همین طور است موعظه‌ی کفار، پس در اینجا عدم فائدگانی شی مساوی است با عدم آن شی.

۲) وقتی کفار از شنیدن موعظه سودی نمی‌برند، مانند آن است که نشنیده‌اند.

کفار وقتی که بمیرند آرزوی ایمان می‌کنند ولی سودی برای آن‌ها ندارد؛ همچنین است کفار زنده که موعظه برای آنان هیچ سودی ندارد؛ پس انگار که نشنیده‌اند.

۳) معنی آیه‌ی مذکور مانند این آیه‌ی شریفه می‌باشد:

* وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹). (سوره الاعراف آیه ۱۷۹)

به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم آن‌ها دلها [عقلها] بی دارند که با آن - اندیشه نمی‌کنند، و -نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشها بی کیمی که با آن نمی‌شنوند آن‌ها

همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند - چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند -!
در اینجا منظور کفارند که به خاطر عدم استفاده از آن اعضاء برای خیر و صلاح خود، از آنان شنیدن و دیدن نفی شده است.

۴) جواب دیگر اینکه:

در این آیه آمده است که تو شنوانند نیستی بلکه الله ﷺ است که هر که را خواهد می‌شنواند؛ پس جواب شبهه‌ی آن‌ها در خود آیه موجود است.

برای روشن‌تر شدن جواب شبهه، از آن‌ها می‌پرسیم؛ آیا از اینکه کسی نتواند به دیگری چیزی بشنواند می‌توان این نتیجه را گرفت که مخاطب نمی‌شنود.

مثلاً شما رهگذری را از پشت شیشه صدا بزنید و صدای شما به رهگذر نرسد، آیا می‌توان گفت که آن رهگذر قدرت شنیدن ندارد؟ و یا اینکه می‌گوئید صدایم به وی نرسید.

همین طور است در باره‌ی موتی؛ یعنی این آیه می‌گوید که تو - ای محمد ﷺ - مردگان را نمی‌شنوانی.

بحث دیگر اینکه چه کسی به زندگان قدرت شنیدن می‌دهد؟ جواب آن معلوم است؛ الله ﷺ است که به ما قدرت شنیدن می‌دهد، پس آیا آن الله ﷺ که به زنده قدرت شنیدن می‌دهد، نمی‌تواند به مردگان قدرت را بدهد.

چه دلیلی باعث می‌شود که این گونه بر نشنیدن مردگان اصرار کرده شود؟

(۵) وجهی دیگر برای رد این شبهه:

اگر این تأویل را قبول نکنند و اصرار ورزند که این آیه در مورد مردگان است نه کفار، در جواب آنان می‌گوییم:

*أَفَتُؤْمِنُونَ بِعَضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِ
الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵). (سوره البقره آيه ۸۵)

آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌اورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل - تبعیض در میان احکام و قوانین الهی - را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می‌شوند. و الله حَمْدُهُ از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.*

و اگر می‌خواهند مشمول این آیه نشوند آن‌ها را (وهابیان را) هیچ اختیاری نیست جز اینکه آیاتی که در ذیل ذکر می‌شود را قبول کنند؛ زیرا ما در بیان این دلائل از هیچ تفسیری استفاده نمی‌کنیم بلکه فقط و فقط معنی این آیه را به عنوان دلیل می‌اوریم و آن آیه این است:

*إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَ لَوْا
مُدْبِرِينَ (۸۰) وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ
يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱). (سوره النمل آیه ۸۱)

مسلمًاً تو نمی‌توانی سخن را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی! (٨٠) و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی؛ تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده‌ی پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم‌اند! (٨١)* اگر در این دو آیه نظر بیاندازیم خواهیم دید که بحث در مورد شنیدن یا نشنیدن کفار می‌باشد که آنان را مانند مردگان به حساب می‌آورد.

و اگر باز هم بگویند این آیه در باره‌ی عدم سماع مردگان است به آن‌ها می‌گوییم که آیه ٨١ نمل دال بر شنیدن مردگان مؤمن می‌باشد؛ زیرا این آیه می‌گوید که تو نمی‌شنوانی هیچ کس را، مگر کسی را که به آیات ما ایمان می‌آورند.

پس در این آیه صحبتی از زنده یا مرده به میان نیامده و فقط گفته است که کسانی که مؤمن به آیات الله جل جل هستند، می‌شنوند.

(٦) بر این که مراد آیه‌ی مورد بحث (فاطر ٢٢)، کفار و عدم سود آن‌ها از موعظه می‌باشد، آیه‌ی ١٧١ بقره نیز گواه است.

*وَ مَثْلُ الدِّينِ كَفَرُوا كَمَثْلِ الدِّيْنِ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمُ عُمِّيْ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (١٧١). (سوره البقره آیه ١٧١)

مَثَل - تو در دعوت - کافران، بسان کسی است که - گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر، - صدا می‌زند ولی آن‌ها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند - و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک

نمی‌کنند. این کافران، در واقع- کر و لال و نابینا هستند از این رو
چیزی نمی‌فهمند! *

یعنی داستان کفار و پند دادن آن‌ها مانند صدا زدن چیزی است که
از آن پند، چیزی جز صدای بی معنی نمی‌شنوند.

٧) دلیل سماع موتی: احادیثی که حکایت از شنیدن موتی دارند.
و حدیث قتلی بدر دال بر سماع موتی می‌باشد.

به احادیثی که در ذیل آورده می‌شود خوب توجه کنید:

* «كانت امرأة بالمدينة تقم المسجد فماتت فلم يعلم بها النبي
صلى الله عليه و سلم فمر على قبرها فقال عليه الصلاة و السلام: ما
هذا القبر؟ فقالوا: أم ممحجن قال: التي كانت تقم المسجد؟ قالوا: نعم
فصف الناس فصلى عليها فقال صلى الله عليه و سلم: أي العمل و
جدت أفضل؟ قالوا يا رسول الله أتسمع؟ قال: ما أنتم بأسمع منها فذكر
عليه الصلاة و السلام آنها أجبته قم المسجد» (تفسير الوسي ج ١٢ ص ٦٦
سوره روم ذیل آیه ٥٣ - الترغیب و الترهیب ج ١ ص ١٢٢ - فتح الباری شرح
صحیح البخاری ابن رجب ج ٣ ص ٣٥٠ - الدییاج علی صحیح مسلم ج ٣ ص ٣٥)

زنی از زنان مدینه بودکه مسجد را جارو می‌کرد. پس وی فوت کرد
و حضرت رسول الله ﷺ را از فوت وی خبردار نکردند پس (روزی) بر
قبر آن زن گذرشان افتاد و پرسیدند این قبر چیست- از آن چه کسی
است-؟ پس- صحابه ؓ- گفتند: از آن امّ ممحجن ؓ است. رسول الله
ﷺ فرمودند: همان کسی که مسجد را جارو می‌کرد؟ گفتند: آری. پس
رسول الله ﷺ مردم را به صف کشیدند و بر آن قبر نماز خواندند - نماز

جنازه- . بعد از آن رسول الله ﷺ فرمودند (خطاب به زن مرده است):
چه عملی را افضل و برتر یافته؟ مردم گفتند: آیا وی می‌شنود؟
رسول الله ﷺ جواب دادند: شما از وی شنواتر نیستید. پس رسول الله ﷺ فرمودند که وی- آن زن- جواب داده است که جارو کردن مسجد را افضل یافتم.*

*أخرج ابن أبي الدنيا عن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال:
«الروح بيد ملك يمشي به مع الجنازة يقول له: أتسمع ما يقال لك؟
فإذا بلغ حفته دفنه معه» (تفسير الوسي ج ١٢ ص ٦٦ سوره روم ذيل آية ٥٣)-
بيان المعانى ملا حويش آل غازى ج ٤ ص ٤٥٨ - مصنف ابن ابى شيبة
ج ٨ ص ٢٢٢ - جامع المسانيد و المراسيل ج ١٩ ص ٣٣٢)

عبدالرحمن بن ابى ليلى رضي الله عنه گفته است: روح - مرده- در دست فرشته‌ای است و آن فرشته به همراه روح در کنار جنازه اش راه می‌رود و - فرشته- می‌گوید: آیا آنچه گفته می‌شود را می‌شنوی؟ پس وقتی به قبرش می‌رسد آن را - روح را- همراه جنازه دفن می‌کند.*

*و عند ابن عبد البر، بسند صحيح: «ما من أحد يمر بقبر أخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه إلا عرفه و رد عليه السلام». (عمدة القارى ج ٨ ص ٧٦- مرقة المفاتيح ج ٤ ص ٢٥٤- حاشية الطحطاوى على مراقي الفلاح ج ١ ص ٣٠٥)

از ابن عبد البر رضي الله عنه با سندی صحيح: وقتی فردی بر قبر برادر مؤمن خود که او را می‌شناخته است گذر کند و بر وی سلام دهد، صاحب قبر او را می‌شناسد و جواب سلام وی را می‌دهد.*



* وقد قيل: إنها تزور قبورها كل يوم جمعة على الدوام، و لذلك تستحب زيارة القبور ليلة الجمعة و يوم الجمعة و بكرة السبت فيما ذكر العلماء. (التذكرة في أحوال الموتى قرطبي باب ما جاء أن أرواح الشهداء في الجنة دون أرواح غيرهم - فتاوى ابن حجر الهيثمي ج ٢ ص ٢)

و گفته شده است: برای همیشه؛ روح - میت، قبر خود را در هر جمعه زیارت می کند؛ به همین خاطر زیارت قبور در شب جمعه و روز جمعه و صبح شنبه طبق آنچه که علماء ذکر کرده‌اند، مستحب است.*

* قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ الْمَيْتَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُولِيْهِ أَصْحَابُهُ إِنَّهُ لَيُسْمَعُ قَرْعَ نَعَاهِمْ» (تفسير قرطبي ج ٧ ص ٣٧١ سوره انفال ذيل آية ١١ - صحيح البخاري ج ١ ص ٤٤٨ - صحيح مسلم ج ١٧ ص ١٧١ - مسند امام احمد ج ٣ ص ٥٧٨ - سنن ابى داود ج ٩ ص ٥٠)

رسول الله ﷺ گفتند: همانا میت وقتی در قبر نهاده می‌شود و یاران وی از وی روی بر می‌گردانند - بازگشت از دفن میت، همانا میت صدای پای آنان را می‌شنود.*

ممکن است که ایشان برای اثبات ادعای خود مبني بر جائز نبودن فراخواندن مردگان، از آیات ذيل استفاده کنند و بگویند که موتی نمی‌توانند هیچ نفع و ضرری به ما برسانند، پس توسل به آنان جائز نیست:

* وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (١٠٦). (سوره یونس آیه ١٠٦)

و جز الله جل جلاله، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، مخوان! که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود!* و بگویند که خواندن کسی را که نفع یا ضرری برای آن‌ها ندارد جائز نیست پس از آنجا که کاری از دست مردہ بر نمی‌آید بلکه فقط از دست زنده کاری بر می‌آید؛ به همین خاطر خواندن زنده اشکالی ندارد و خواندن مردہ شرک می‌باشد.

جواب این گفتار آنان خیلی آشکار است و آن اینکه اگر آنان اعتقاد داشته باشند که اعمال زندگان بدون اذن الله جل جلاله است و آنان می‌توانند کارهایی را انجام دهند که آن اعمال فقط به وسیله‌ی خود آن‌ها انجام می‌شود و کس دیگری تأثیری در انجام آن‌ها ندارد و این فکر را در خود داشته باشند که زنده بودن باعث و بانی انجام اعمال است و زنده می‌تواند بدون اذن الله جل جلاله برای وی نفع یا ضرری داشته باشد، پس ایشان مشرک هستند نه مؤمن؛ چون هیچ احدهی بدون اذن الله جل جلاله نمی‌تواند به کسی نفع یا ضرری برساند (چه زنده و چه مردہ) و در حقیقت کاری از دست کسی بر نمی‌آید چه مردہ باشد و چه زنده.

*إِنْ يَنْصُرُكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (١٦٠). (سوره آل عمران آیه ١٦٠)

اگر الله جل جلاله شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد. و اگر شما را خوار دارد، چه کسی از آن پس یاریتان خواهد کرد؟ پس مؤمنان باید که بر الله جل جلاله توکل کنند.*

و اگر گویند که نفع و ضرر به اذن الله جل جلاله است؛ اگر به کسی اذن دهد می تواند نفع یا ضرری برساند و اگر اذن الله جل جلاله نباشد، نمی تواند، پس چه کاستی به الله جل جلاله وارد می شود اگر به مرده نیز اجازه دهد تا نفع و ضرری به کسی برساند.

و در آیه‌ی مزبور، منظور چیزهایی است که بت پرستان از بت می پرستند. دعاء در این آیه، به معنی پرستش است یا که خواندن به معنی الله خواندن غیر الله جل جلاله می باشد.

عبدالحی لکنوی مصنف چندین کتاب در ابواب مختلف علوم دینی حنفی در کتاب النافع الكبير شرح الجامع الصغير چنین آورده است: **قَوْلُهُ وَالْكَلَامُ قَدْ وَجَهَهُ أَكْثَرُ الشُّرَّاحِ يَأْنَ الْكَلَامَ مَا يُخَاطِبُ بِهِ الْأَفْهَامُ وَالْأَسْمَاعُ وَهُوَ غَيْرُ مُتَصَوِّرٍ فِي الْمَيِّتِ.**

و فهم منه بعض أصحاب الفتاوی أنه مبني على عدم سماع الموتى فنسبوه إلى القدماء ومن ثم اشتهر بين العوام أن عند الحنيفة لا سماع للموتى والحق أنهم بريئون عن ذلك كما حقيقه ابن الهمام وغيره والمسئلة التي نحن فيها ليست مبنية عليه بل على أن الكلام والخطاب في العرف إنما يطلق على الخطاب مع الحي ومع الميت لا يعرف كلاما والأيمان مبنية على العرف فلذا لا يحث بالكلام مع الميت إذا حلف لا يكلمه وكيف ينكر القدماء أصحابنا سماع الموتى مع ظهور النصوص الدالة عليه وإجماع أكثر الصحابة عليه وقد أنكرته عائشة (رضي الله عنها) لكن قد زارت قبر أخيه عبد الرحمن وخاطبت معه

كَمَا هُوَ مَرْوِيٌّ فِي جَامِعِ التَّرْمِذِيِّ وَغَيْرِهِ فَعَلِ الْأَمْرُ وَرَجَعَتْ لَا يَفْنِي
بِالْمَوْتِ وَفَنَاءِ الْبَدْنِ لَا يَقْدَحُ فِي ذَلِكَ وَلِعِلْمِيْ قَدْ يُنْكَسِفَ حَقِيقَةَ هَذَا
الْأَمْرِ لِنَكْرِي السَّمَاعَ بَعْدَ مَوْتِهِ وَإِنْ طَالَ انْكِرَاهُمْ فِي حَيَاةِهِمْ وَعِنْدَ
ذَلِكَ يَحْصُلُ مَعَهُ التَّنْبِيَّهُ عَلَى خَطَأِهِمْ وَلَا يَفِي دُهُمْ ذَلِكَ. (الكتاب: الجامع
الصغير وشرحه النافع الكبير لمن يطالع الجامع الصغير مؤلف الجامع الصغير: أبو
عبد الله محمد بن الحسن الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ) مؤلف النافع الكبير: محمد
عبد الحى بن محمد عبد الحليم الانصارى اللکنوى الهندى، أبو الحسنات
(المتوفى: ١٣٠٤هـ)، الناشر: عالم الكتب – بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٠٦هـ
صفحة ٢٧٣)

در مورد قسم خوردن بر تکلم نکردن شخص، منوط به در قید
حیات بودن است.

توضیح: در فقه حنفی حکمی در مورد قسم یاد کردن هست و
توضیح آن اینکه اگر کسی قسم کند که با فلانی صحبت خواهد کرد
و یا صحبت نخواهد کرد پس منظور در زمانی است که آن فلانی زنده
باشد و بعد فوت آن شخص، قسم ساقط است.

ترجمه: اکثر شارحین چنین توجیه کرده‌اند که خطاب به آنچه که
مورد افهام و تفہیم (فهم دو طرفی) و مبنی بر شنیدن است و هردوی
این‌ها در مورد میت غیر متصور است.

و بعضی از اصحاب فتاوی چنین فهم کرده‌اند که این حکم بر
نشنیدن اموات بنا شده است و این فهم خود را به قدمای مذهب
نسبت دادند و از این جهت بین عوام الناس چنین شایعه شد که نزد



حنفیه موتی (مردگان) را سمعای و شنیدنی نیست و حق مطلب این است که قدمای مذهب از این اعتقاد مبرا و پاک هستند. (کسی از قدماء قائل به نشنیدن اموات نبوده است) همچنانکه ابن همام با تحقیق بیان داشته است و مسئله‌ای که ما الان در مورد آن بحث می‌کنیم (قسم بر صحبت نکردن با فرد به وقت زنده بودنش بستگی دارد) بر این قضیه استوار است که منظور از کلام خطاب قرار دادن است و خطاب در عرف (نه در شرع) بر خطاب زنده اراده کرده می‌شود و سخن گفتن با میت را در عرف کلام نگویند و قسم بر عرف استوار است.

پس بدین خاطر اگر کسی قسم یاد کند که من با فلانی سخن نگویم با سخن گفتن با مرده حانت نمی‌شود.

چگونه قدمای مذهب ما شنیدن مردگان را انکار کنند در حالی که ادله‌ی شنیدن مردگان آشکار است و اکثر صحابه رض بر شنیدن مردگان اجماع دارند و حضرت عایشه رض شنیدن اموات را انکار کرد ولی به تحقیق قبر برادرش عبدالرحمن رض را زیارت کرد و برادرش را مورد خطاب قرار داد همچنانکه از وی روایت شده است. در ترمذی و دیگر کتب حدیثی آمده است که این کار را انجام داد و از انکار خود برگشت و با مرگ فرد فانی نمی‌شود و فناء بدن هیچ ایرادی بر شنیدن وارد نمی‌کند زیرا شنونده و فهم کننده روح است و روح با مرگ فنا نمی‌پذیرد.

علم من ثابت است که حقیقت شنیدن مردگان بر منکرین آن، وقتی مردند ثابت خواهد شد هر چند انکار آنان در طول حیاتشان ادامه داشته باشد و در آن وقت بر خطای خود آگاه خواهند شد و این آگاهی سودی برایشان نخواهد داشت

اقوال مفسران در بارهی آیاتی که دعاء در آن‌ها شرک

گفته شده است:

برای اینکه از تکرار اقوال دوری کنیم فقط آیه ۱۹۴ اعراف را ذکر می‌کنیم؛ زیرا به نظر می‌رسد این اولین آیه از قرآن است که دربارهی دعای شرک در آن بحث شده باشد و اکثر تفاسیر در اینجا معنی این گونه آیات را ذکر می‌کنند و در آیات بعدی به این آیه ارجاع می‌دهند یا که همان معنی که در اینجا ذکر کرده‌اند را تکرار می‌نمایند.

*إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴). (سوره الاعراف آیه ۱۹۴)

هر آئینه کسانی که عبادت می‌کنند ایشان را بجز الله حَلَّهُ، بندگانند مانند خود شما؛ پس بخوانید ایشان را و باید که قبول کنند دعای شما را اگر راست‌گو هستید.* (ترجمه قرآن دهلوی. دهلوی شاه ولی الله قرن دوازدهم هـ ق).

معانی دعاء در این آیه طبق تفاسیر علماء:

۱) دعاء در اینجا به معنی عبادت می‌باشد. (طبری - قرطبی - جلالین - ابوسعود - مراح لبید - بیضاوی - تفسیر السمرقندی - کشاف - ابن عباس - ابن مقاتل - تفسیر لباب التأویل فی معالم التنزیل - تفسیر البحر المدید - تفسیر السراج المنیر الشربینی - التفسیر المیسر (ذیل همین آیه)).

۲) دعاء به معنی تسمیه و نام گذاری آن می‌باشد، یعنی این بت-هایی که شما آن‌ها را الله می‌نامیدشان، بندگانی مثل خودتان هستند نه الله. (اللوسی - تفسیر البحر المحيط - مراح لبید - بیضاوی - کشاف - تفسیر البحر المدید)

این گروه چنین می‌گویند که در این آیه معبدان باطل را عباد خوانده است؛ پس معلوم می‌شود که کسانی غیر از بت‌ها نیز خوانده می‌شوند (دعاء کرده می‌شوند) که خواندن آنان نیز طبق این آیه شرک محسوب می‌شود.

جواب آن‌ها را مفسرین قبل از پیدایش این گروه‌ها داده‌اند و آن این است که:

در این آیه بت‌ها را عباد خوانده است در حالی که آنان را شعوری نیست، به این خاطر است که بت‌پرستان معتقد بودند که آن‌ها می‌توانند نفع یا ضرری برسانند. (تفسیر البحر المحيط - رازی (ذیل همین آیه))

۳) دعاء در دو معنی استعمال می‌شود که هر دو معنی در این آیه آمده است؛ یعنی اولی به معنی عبادت در (*تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ*) و دومی به معنی خواندن و صدا زدن، در (فَادْعُوهُمْ) می‌باشد. (تفسیر الشعراوی (ذیل همین آیه))

۴) دعاء در اینجا به معنی عبادت می‌باشد. (ایسر التفاسیر (ذیل همین آیه))

۵) (*تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ*) یعنی خواندن غیر الله ﷺ، یعنی بت‌ها را می‌خوانید. (بغوی - تفسیر الوحدی - التحریر و التنویر (ذیل همین آیه))

نتیجه‌گیری:

اگر منظور از غیر الله را بت‌ها (اصنام) بگوییم، معنی دعاء در تدعون، عبادت و اله دانستن غیر الله ﷺ می‌باشد، زیرا مشرکان معتقدند که بت‌ها اله می‌باشند.

و کسانی هم که خواندن معنی می‌کنند باز می‌گویند چیزهایی را که شما اله می‌خوانیدش بندگانی مثل خودتان هستند؛ یعنی به معنی اله خواندن آنان، نه مطلق فرا خواندن آن‌ها.

شبههی سوم: استعانت از غیر الله:

استعانت از غیر الله شرک نیست:

وجه تمسّک، آیه‌ی چهارم سوره‌ی فاتحه می‌باشد:

*إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينَ (٤). (سوره الفاتحه آیه ٤)

* تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

و برای روشن شدن مطلب و برای اینکه مراد آیه مشخص شود اول معنی لغوی استعانت را خواهیم دید و بعد اقوال مفسّران را در این باره می‌آوریم و بعد نتیجه‌گیری ذکر خواهد شد.

استعانت در لغت:

از عون به معنی طلب عون می‌باشد. (اعراب المحيط فاتحه الكتاب -

تفسیر المحيط)

و عون به معنی کمک و یاری رساندن می‌باشد. (لسان العرب باب العین - قاموس المحيط - الصحاح الجواهري و العین - القاموس المحيط - المحکم و المحيط الاعظم - المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير)

وَاسْتَعْنَتُهُ فَأَعَانَنِي. (المغرب فی ترتیب المعراب - قاموس المحيط - مختار الصحاح - تاج العروس - المحکم و المحيط الاعظم - المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير). از وی یاری خواستم پس مرا یاری کرد.

وقد تعاوّنَتْ أَيْ أَعَانَ بعضاً. (تهذیب اللّغّه ابواب العین و الدال - لسان العرب باب العین) یعنی به یکدیگر کمک کردیم و یاری رساندیم.



تعاونوا و اغْتَوْنَا. (لسان العرب باب العين - قاموس المحيط - الصحاح الجواهري - مختار الصحاح - تاج العروس - العين - القاموس المحيط - المحكم و المحيط الاعظم). يعني به يكديگر کمک کردن.

رَبِّ أَعْنِي وَ لَا تُعِنْ عَلَيْ. (لسان العرب باب العين - الصحاح الجواهري - مختار الصحاح). بار الها مرا ياری کن و عنایت خود را از من بر نگردان.

پس عون فقط به یک معنی است و آن ياری رساندن و کمک کردن میباشد و استعانت نیز همان طلب ياری و کمک از کسی میباشد.

و امّا استعانت در تفاسیر:

در معنی {*ایاک نَسْتَعِينُ *}:

۱) فقط از تو کمک و ياری میخواهیم در همهی کارهایمان (دنيوی و اخروی). (طبری - ثعالبی - الدر المنتور - بغوی - تفسیر لباب التأویل فی معالم التنزیل - نسفی - شوکانی - ابوسعود - بیضاوی - کشاف - جلالین - تفسیر المحرر الوجیز)

۲) در توفیق عبادت، از تو ياری میجوئیم و در انجام عبادت و دوری از معصیت، بدون ياری تو ای الله جل جلاله امکان پذیر نیست. (ابن مقاتل - مراح لبید - ابن عبدالسلام)

۳) بر تو توکل میکنیم. (أصوات البيان)

پس در اینجا می‌بینیم که بعضی گفته‌اند که استعانت در همه‌ی امور مخصوص الله ﷺ است و بعض دیگر آن را برای توفیق عبادت گفته‌اند.

منظور ما این نیست که حکم این آیه فقط برای عبادت است بلکه این است که این چه نوع استعانتی می‌باشد که فقط باید از الله ﷺ خواسته شود؟ در حالی که استعانت از غیر الله ﷺ در قرآن آمده است و مورد تأیید قرآن نیز می‌باشد و برای روشن شدن منظورمان، آیاتی از قرآن را می‌آوریم که در آن از غیر الله ﷺ استعانت شده است.

به این آیات توجه فرمائید:

***قَالُوا يَا ذَا الْقَرْبَىْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُوْنَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًا** (٩٤) **قَالَ مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّيْ خَيْرٌ فَأَعِنُّوْنِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا** (٩٥). (سوره الكهف آیه ٩٤ و ٩٥)

گفتند: ای ذوالقرنین، بی گمان یأجوج و مأجوج در این سرزمین فسادگرند. پس آیا [راضی هستی] که برای تو هزینه‌ای مقرر کنیم به شرط آن که در میان ما و آنان سدّی بسازی؟ (٩٤). گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکن بخشیده است، بهتر است. پس با توان [خویش] مرا یاری رسانید تا بین شما و بین آنان حایلی استوار بسازم (٩٥).

در اینجا ذوالقرنین از مردم استعانت می‌کند.
و آیه‌ای دیگر:

* وَ أَخْيَ هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِي رِدْعًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (٣٤). (سورة القصص آية ٣٤)

و برادرم هارون از من زبان آورتر است، پس او را با من [به عنوان] امدادگری بفرست که مرا تصدیق کند. من می ترسم از آن که مرا دروغگو انگارند.*

در اینجا حضرت موسی العليّة‌اللّه‌عَلَيْهِ‌السَّلَامُ، حضرت هارون العليّة‌اللّه‌عَلَيْهِ‌السَّلَامُ را به عنوان یاور می خواهد تا وی را کمک کند، در حالی که حضرت موسی العليّة‌اللّه‌عَلَيْهِ‌السَّلَامُ در حال گفتگو با الله جَلَّ جَلَلُهُ می باشد.

و آیه‌ای دیگر:

* فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (٥٢). (سورة آل عمران آية ٥٢)

آن گاه که عیسی العليّة‌اللّه‌عَلَيْهِ‌السَّلَامُ از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من به سوی الله جَلَّ جَلَلُهُ چه کسانی هستند؟ حواریان گفتند: ما یاوران الله جَلَّ جَلَلُهُ هستیم. به الله جَلَّ جَلَلُهُ ایمان آورده‌ایم و گواه باش به آن که ما فرمانبرداریم.*

در اینجا حضرت عیسی العليّة‌اللّه‌عَلَيْهِ‌السَّلَامُ به مردم التماس می کند و از آن‌ها یاری می جوید بی آن که نامی از الله جَلَّ جَلَلُهُ برد و یا چیزی مانند به اذن الله جَلَّ جَلَلُهُ گوید.

و آیه‌ای دیگر:

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُوئُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيْنَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيْوْنَ حَنْ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِيْنَ (١٤). (سورة الصاف آية ١٤)

ای مؤمنان، یاوران الله ﷺ باشید. چنان که عیسی بن مریم به حواریان گفت: یاوران من به سوی الله ﷺ چه کسانی هستند؟ حواریان گفتند: ما یاوران الله ﷺ هستیم. آن گاه گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند. در نهایت مؤمنان را بر دشمنانشان توان دادیم و پیروز شدند.*

و می بینیم که در اینجا یاری دهندهی الله ﷺ می گوید، گرچه ما می گوییم که در اینجا مضاف مذکوف است یعنی یاری دهنده به دین الله ﷺ می باشد.

و آیه ای دیگر:

* قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَوْا أَيُّكُمْ يَأْتِيْنِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُوْنِي مُسْلِمِيْنَ (٣٨). (سورة النمل آية ٣٨)

گفت: ای بزرگان، چه کسی از شما تخت او را پیش از آن که فرمانبردار به نزد من آیند، برایم می آورد؟*

در اینجا حضرت سلیمان ﷺ از درباریان در خواست کمک می کند. و آیاتی از این قبیل که در آن از غیر الله ﷺ استعانت خواسته شده است. پس بر ماست که در معنی دادن آیات دقیقت لازم را مبذول داریم تا دیگران را محکوم به شرک نکنیم؛ زیرا بحث شرک و توحید

مسئله‌ی آسانی نیست که راحت بتوان مردم را محاکوم به آن کرد، چه برسد به اینکه حکم ارتداد صادر کرده به خود اجازه دهیم که آن‌ها را به خاک و خون بکشیم و در هنگام نگارش این کتاب همگان مشاهده می‌کنند که با این بهانه فقط مردم بیگناه قتل عام می‌شوند و نکته‌ی دیگر در باره‌ی حکم ارتداد این است که اول باید کشف شبھه شود؛ اگر توانستند با دلائل محکم وی را قانع کنند، آن وقت می‌توانند حکم آن را اجرا کنند و ای شما که هنوز برای حکم خود حتی یک دلیل نیز ندارید؛ چگونه دست به اجرای حکم می‌زنید. این از اسلام نیست و از انسانیت نیز بدور است حتی در این زمانه مردم بی‌دین نیز از کشت و کشتار خسته‌اند.

در آخر بحث ان شاءالله اثبات خواهیم کرد که چه کسی اولی به اسم مشرک است؛ کسانی که این اعتقاد را دارند که زنده و مرد، وقتی الله جل جلاله اذن دهد، می‌تواند به ما خیری برساند و یا کسانی که این ادعایا را دارند که فقط زنده می‌تواند به ما خیری برساند و اذن و غیر اذن را هم ذکر نمی‌کنند.

حال که مشخص شد استعانت معنایی خاص دارد که با قصد آن معنی، نباید از غیر الله جل جلاله استعانت خواسته شود و آن همان طور که در بحث دعاء گفتیم، استعانت به این معنی که؛ شئ مستعان - کمک خواسته شده را - ، دارای قدرت مستقل از الله جل جلاله باشد و مستuan را شریک الله جل جلاله بداند.

حال آنان در این بحث می‌گویند که اگر استعانت به طریقه‌ی طبیعی باشد درست است و از طرق غیر طبیعی ناجائز می‌باشد و می‌گویند که طلب یاری از زنده امری طبیعی است که الله جل جلاله آن را برای ما گذاشته و طلب یاری از مردہ وسیله‌ی غیر طبیعی است و آن شرک می‌باشد.

در جواب آن‌ها خواهیم گفت:

۱) این را از کجا آوردید؟ یعنی اینکه می‌گوئید خواستن از زنده طبیعی و به وضع الله جل جلاله بوده و از مردہ غیر طبیعی و شرک است؛ زیرا این حکم شما یک حکم شرعی می‌باشد، پس دلیل شما چیست؟ آیا در قرآن آمده است؟ یا که در احادیث نبوی؟ یا که در اقوال سلف گذشته است؟ و یا اینکه آیا فقط متولّین به اولیاء باید برای اعمال خود دلیل داشته باشند و شما از این قاعده‌ی شرع بیرون می‌باشید؟

۲) اینکه خواندن زنده و چیزی از وی خواستن، بدون در نظر گرفتن اینکه داعی چه اعتقادی به مدعو دارد شرک نیست و خواندن مردہ بدون در نظر گرفتن اعتقاد داعی نسبت به مدعو شرک است، خلاف گفته‌ی قرآن می‌باشد؛ زیرا قرآن بسته به اعتقاد داعی، کافر یا موحد بودن داعی را مشخص می‌کند.

آیاتی را که ذکر خواهیم کرد، بدون هیچ تأویل بلکه گفته‌ی صریح قرآن است. به آیات توجه فرمائید:

*لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي

الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنُهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٧). (سورة المائدة آية ١٧)

بی گمان آنان که گفتند: «الله همان مسیح پسر مریم است» کافر شدند. بگو: اگر [الله جل جلاله] بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و هر آن کس را که در زمین است، همگی نابود خواهد کرد، چه کسی در برابر الله جل جلاله [اختیار کمترین] کاری را دارد؟ و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آن دو است از آن الله جل جلاله است، هر چه بخواهد می‌آفریند و الله جل جلاله بر هر کاری تواناست.*

در این آیه دلیل کفر مسیحیان، الله جل جلاله و عیسی را یکی دانستن است - الله جل جلاله همان مسیح پسر مریم است - نه خواندن آنان مسیح را پس از وفات وی، - مسیح نمرده و زنده است نزد الله جل جلاله - و حتی در اینجا می‌گوید: شما که می‌گوئید مسیح، الله است پس اگر - الله جل جلاله - مسیح را هلاک کند چه کسی می‌تواند مانع الله جل جلاله شود. پس در اینجا به وضوح، بدون هیچ شباهه‌ای بیان می‌دارد که کفر آنان به خاطر اعتقاد به الله بودن مسیح می‌باشد (نه توسل به عیسی العلیله، چه مسیح زنده باشد و چه مرده).

با نظر در آیهی بعدی این مطلب آشکارتر خواهد شد.

***مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرِيمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلُانِ الطَّعَامَ ائْتُرُ كَيْفَ تُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ ائْتُرُ أَئْنِي يُؤْفَكُونَ (٧٥)** (سورة المائدة آية ٧٥)

مسیح فرزند مریم جز رسولی [بیش] نیست. به راستی رسولانی پیش از او در میان بوده‌اند. و مادرش بسیار راست کردار بود. [هر دو] غذا می‌خوردند. بنگر چگونه نشانه‌ها را برای [آنان] روشن می‌سازیم، آنگاه بنگر [آنان] چگونه، [از پذیرش حق] بازگردانده می‌شوند.*

از سیاق آیه معلوم می‌شود که مسیحیان، مسیح را غیر بشر فرض کرده و برای وی جایگاهی فراتر از انسانیت قائل شده‌اند؛ همچنان که مشرکان برای پیامبران این تصور و اعتقاد را داشته‌اند.

مشرکان معتقد بودند که رسول باید غیر انسان باشد و ایرادی که بر پیامبران می‌گرفتند این بود که می‌گفتند: تو که از جنس ما هستی و بشر می‌باشی و می‌گفتند اللہ جل جلاله بر بشر چیزی نازل نخواهد کرد و با این اعتقاد حضرت رسول اللہ ﷺ را نیز به سخره می‌گرفتند.

* وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا (٧). (سوره الفرقان آیه ٧)

و گفتند: این پیامبر را چه شده است که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا بر او فرشته‌ای فرستاده نشده است تا با او هشدار دهنده باشد؟*

و در آیه‌ای دیگر:

* وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَ بَعْثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (٩٤). (سوره الاسراء آیه ٩٤)

و مردم را باز نداشت از آن که وقتی هدایت به سوی آنان آمد، ایمان آورند؛ مگر آن که گفتند: آیا الله جل جلاله بشری را [به عنوان] رسول فرستاده است؟*

و در آیه‌ای دیگر:

* وَ إِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُنُّواً أَ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا
(٤١). (سوره الفرقان آیه ٤١)

و چون تو را ببینند، فقط به ریشخندت می‌گیرند. [با این گفتار که:] آیا این است کسی که الله جل جلاله او را به رسالت برانگیخته است؟ * آیه‌ای دیگر در رابطه با ارباب گرفتن اهل کتاب، علماء و زاهدان خود را:

* اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرِيمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانُهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٣١). (سوره التوبه آیه ٣١)

(آن‌ها) دانشمندان و راهبان خویش را معبدهایی در برابر الله جل جلاله قرار دادند، و - همچنین - مسیح فرزند مریم را در حالی که دستور نداشتند جز الله یکتایی را که معبدی جز او نیست، بپرستند. او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند!*

۳) اینکه وسیله‌ی طبیعی و غیر طبیعی چیست؟ یعنی چه چیزی طبیعی و چه چیزی غیر طبیعی است؟ و این طبیعی یا غیر طبیعی از منظر ما می‌باشد یا که از منظر الله جل جلاله؟ اگر منظور طبیعی از نظر ما می‌باشد، خوب؛ انسان هر آن چیزی را که می‌شناسد، می‌گوید که

طبعی است و ناشناخته‌ها را غیر طبیعی می‌پنداشد. مثلاً فرض کنید همین وسائل ارتباطی عادی را که ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم، به صد سال قبل بیرید. آیا آن‌ها نخواهند گفت که این سحر و جادو است. پس طبق قاعده‌ای که وهابیان دارند، در آن زمان استفاده از این وسائل باید شرک بوده باشد و الان که عادی شده است از شرک بودن خارج می‌شود. کجای کمک رساندن مردگان غیر عادی است؟ شاید به این خاطر غیر عادی باشد که شما آن را نمی‌شناسید، زیرا غیر ممکن نیست که الله جَلَّ جَلَّ بعضی از امور را به دست ارواح قدسی انبیاء و اولیاء بدهد.

آیا اینان با این قاعده‌ی خود، نعوذ بالله حضرت سلیمان نبی الْكَلِيلُ را به شرک متهم می‌کنند، آنگاه که ایشان به درباریان خود می‌گوید که چه کسی می‌تواند عرش ملکه‌ی سباء را بیاورد؟ زیرا آوردن تخت ملکه، چیز عادی نیست و تا اینجا انسان‌ها راز آن را کشف نکرده‌اند. البته راز آن را متوسّلین به اولیاء خوب می‌دانند و می‌گویند هیچ چیز از قدرت الله جَلَّ جَلَّ خارج نیست و از این عمل هیچ تعجبی نمی‌کنند؛ زیرا این اعمال برای آن‌ها طبیعی است. آنانی که این کارها را غیر طبیعی می‌دانند، پس در دین آن‌ها، باید سلیمان الْكَلِيلُ و دیگر انبیاء (علیهم السلام) سرآمد شرک باشند، زیرا همان طور که قبلًا بیان شد، حضرت یعقوب الْكَلِيلُ به همراه پسرانش بر حضرت یوسف الْكَلِيلُ سجده کردند و حضرت یوسف الْكَلِيلُ برای شفاء یافتن چشم پدرش لباس می‌فرستد، به جای اینکه بگوید که: الله جَلَّ جَلَّ تو را شفاء دهد و برای پدرش دعا

کند و یا اینکه از پدرش درخواست کند که به الله ﷺ پناه برد تا چشمش بینا شود.

*اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوْهُ عَلَى و جِهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا و أُثُونِي
بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (٩٣). (سوره یوسف آیه ٩٣)

این پیراهنم را ببرید و آن را بر روی پدرم بیاندازید تا بینا گردد. و خانواده‌تان را همگی به نزد من آورید.*

و بوی یوسف را، وقتی که آن پیراهن به سوی وی حرکت می‌کند، از مسافت چند روزه استشمام می‌کند. جالب اینجاست که وقتی حضرت یعقوب ﷺ می‌گوید که من بوی یوسف را استشمام می‌کنم، دیگران وی را به گمراهی متهم می‌کنند.

*وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجُدُّ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ (٩٤) قَالُوا تَالَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالٍ كَالْقَدِيمِ (٩٥). (سوره یوسف آیات ٩٤و٩٥)

و چون کاروان رهسپار شد، پدرشان گفت: اگر مرا به خرفتی متّهم نکنید، بی گمان بوی یوسف را می‌یابم (٩٤). گفتند: [سوگند] به الله ﷺ قسم که تو در بی راهی دیرینت [پایدار] هستی (٩٥).*

و قضیه‌ی بوی حضرت یوسف نبی ﷺ، این را می‌رساند که اگر الله ﷺ اذن دهد، از چنان مسافت دوری می‌توان، بوی را احساس کرد و اگر اذن الله ﷺ نباشد از مسافت نزدیکی مثل چاهی که یوسف ﷺ را در آن انداختند نیز، نمی‌توان چیزی احساس کرد.

و باید پرسید که چه چیزی از ملک حضرت سلیمان اللَّٰهُمَّ طبیعی بوده است؟ بر باد سوار شدنش؟ جنیان را مسخر کردنش؟ و یا باز گردادن خورشید برای قضای ذکر مستحبش؟

*فَسَخَّرْنَا لِهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (٣٦). (سوره ص آيه ٣٦)

پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی حرکت کند و به هر جا او می خواهد برود!*

*وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَالًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (٨٢). (سوره الانبیاء آيه ٨٢)

و [نیز] از شیطان‌ها کسانی را [رام ساختیم] که برایش غواصی می‌کردند و [همچنین] کاری غیر از آن می‌کردند و حافظ آن‌ها بودیم.*

و یا تسخیر کوه‌ها و پرندگان برای حضرت داود اللَّٰهُمَّ چگونه طبیعی است؟

*وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُنَّ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ (٧٩). (سوره الانبیاء آيه ٧٩)

و کوه‌ها را برای داود رام ساختیم که با او تسبیح می‌گفتند و مرغان را [نیز رام کردیم] و توانای [آن کار] بودیم.* اگر اینها طبیعی است، پس کمک رساندن اولیاء به اذن الله جَلَّ جَلَّ طبیعی‌تر خواهد بود.

حال در اینجا باز یاد آور می‌شویم:

*أَفَتُؤْمِنُونَ بِعَضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِرْزٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِ
الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (٨٥). (سورة البقرة آية ٨٥)

آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌اورید، و به بعضی
کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل- تبعیض در میان
احکام و قوانین الهی- را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی
نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب‌ها گرفتار می‌شوند. و
الله جل جلاله از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.*

(٤) آیات و احادیث بسیاری دلالت دارند بر اینکه مردگان با یکدیگر
صحبت می‌کنند، مجادله می‌کنند و کمک می‌کنند. با عبادت خویشان
خوشحال می‌شوند و از حال زندگان خبر می‌گیرند، پشت سر زنده نماز
می‌خوانند و تبریک می‌گویند (کدام یک از این احادیث را می‌خواهید
انکار کنید و تا کی بر این عناد پافشاری خواهید کرد؟).

به آیات زیر توجه کنید:

*وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لَكِنْ لَا
تَشْعُرُونَ (١٥٤). (سورة البقرة آية ١٥٤)

و به آن‌ها که در راه الله جل جلاله کشته می‌شوند، مردہ نگویید! بلکه آنان
زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید!*

*وَ لَا تَحْسِبَنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ (١٦٩) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبِشُونَ بِالَّذِينَ لَمْ

يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْرُثُونَ (١٧٠)
 يَسْتَبِشُرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (١٧١). (سورة آل عمران آيات ١٦٩ و ١٧٠ و ١٧١)

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه الله جل جلاله کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. (١٦٩) آن‌ها به خاطر نعمت‌های فراوانی که الله جل جلاله از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند و به خاطر کسانی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند [مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند - زیرا مقامات برجسته آن‌ها را در آن جهان می‌بینند و می‌دانند - که نه ترسی بر آن‌هاست، و نه غمی خواهند داشت. (١٧٠) و از نعمت الله جل جلاله و فضل او - نسبت به خودشان نیز- مسرورند و - می‌بینند که - الله جل جلاله، پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند - نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدنند. (١٧١). *

در اینجا مرده حساب نکردن آنان چه معنی می‌دهد؟ زیرا آنان در راه الله جل جلاله کشته شدند، پس زنده بودن آنان با حیاتی دیگر است. پس اینکه به عنوان دلیل به این آیه تمسک می‌کنند: *إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (٣٠). (سورة زمر آیه ٣٠)

یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر آئینه تو خواهی مرد و هر آئینه ایشان خواهند مرد.

*

و می‌گویند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مرده است؛ ما هم می‌گوئیم، همچنان که شهداء، شهید و کشته شدند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز فوت

کردند ولی حیاتی مانند شهداه یافتند، بلکه حیاتی برتر از آنان. پس در این آیه نیز هیچ وجه تمسکی برای آنان نیست. و مرد مؤمن در سوره یس نیز، بعد از کشته شدنش صحبت می‌کند و آرزو می‌نماید:

*قَيْلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (٢٦) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي
وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (٢٧). (سوره یس آیه ۲۶ و ۲۷)

گفته شد به بهشت درآی. گوید: ای کاش قومم بدانند (۲۶) [که پروردگارم مرا به چه آمرزید و مرا از گرامیان قرار داد (۲۷)]. بعضی موضع که با این گروهها بحث می‌کردیم می‌گفتد: فقط همین!!! گوئی باید چند هزار آیه نازل شود تا آن‌ها آن را باور کنند و جواب من به آن‌ها این آیه است:

*..وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا (٢٥). (سوره انعام آیه ۲۵)

و اگر هر معجزه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند.*

البته ما ایشان را به شرک و کفر متهم نخواهیم کرد، زیرا اگر این کار را انجام دهیم، ما نیز همانند آنان خواهیم شد و حرمت مسلمانی را خواهیم شکست، بلکه معتقدیم آنان ندانسته به این راه می‌روند و بسیاری از آنان را می‌بینیم که با خواندن یک آیه از قرآن، مردم را به گمراهی کشانده‌اند و از ایمان کامل مردم بر قرآن سوء استفاده کرده‌اند و برای اثبات گفته‌ی خود دلیل می‌آوریم.

حکایتی از یک متعصب و معنی هدایت الله ﷺ و هدایت

رسول الله ﷺ :

یکی از بزرگان و عالمان برایم تعریف می‌کرد که در جائی برای چند روز با یکی از افراد این گروه هم اتاق شدیم و بحث در رابطه با توسّل بالا گرفت و آن شخص که مخالف توسّل بود این آیه را خوانده است:

* إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهَتَّدِينَ (٥٦). (سوره القصص آیه ٥٦)

- ای پیامبر- هر کس را که دوست می‌داری، نمی‌توانی هدایت کنی. بلکه الله ﷺ هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت شدگان داناتر است.*

گفت که این دلیل بر عدم قدرت رسول الله ﷺ است. آری درست است که محمد ﷺ و هر کس دیگر را، اگر الله ﷺ اذن ندهد، قدرتی برای هیچ کاری نیست. آن بزرگ گفتند که به ایشان عرض کردم؛ آیه‌ای دیگر نیز هست که می‌فرماید:

* وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ
لَا إِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ
لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٥٢). (سوره الشوری آیه ٥٢)

همچنین کلام خود را به فرمان خود به تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست. ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر

یک از بندگانمان را که بخواهیم بدان هدایت کنیم و تو به راه راست راه می‌نمایی.*

آن وهابی گفت: این آیه‌ی قرآن نیست و امکان ندارد که باشد و وقتی به وی نشان داده شد، خجالت زده شده و از اتاق بیرون رفتند و در جائی دیگر ساکن شدند. پس ببینید که اینان چه کسانی هستند که به خود اجازه نمی‌دهند حتی در قرآن نظر کنند و فقط حرفهایی را که به آن‌ها دیکته می‌شود را بیان می‌کنند.

پس من دلیل گمراهی آنان را جهل به آیات و دین اسلام می‌دانم.

احادیث دربارهی علم مردگان و مجادله و خوشی و ناراحتی آنان:

*قال محمد بن صبیح: بلغنا أن الرجل إذا وضع في قبره فعذب أو أصابه بعض ما يكره ناداه جيرانه من الموتى: أيها المتختلف في الدنيا بعد إخوانه و جيرانه أما كان لك فيما معتبر أما كان لك في متقدمنا إياك فكرة، أما رأيت انقطاع أعمالنا عنا و أنت في المهلة فهلا استدركت ما فات إخوانك؟ و تناديه بقاع الأرض: أيها المغتر بظاهر الدنيا هلا اعتبرت بمن غيب من أهلك في بطن الأرض من غرّته الدنيا قبلك ثم سبق به أجله إلى القبور و أنت تراه محمولاً تهاداه أحبته إلى المترل الذي لا بدّ له منه؟... (احیاء علوم الدین ج ٤ ص ٤٣٤)

از محمد بن صبیح رضی اللہ عنہ: به ما چنین رسیده است که وقتی کسی در قبر نهاده می‌شود، پس - به وی - عذاب داده شود یا بعضی از چیزهایی را که ناپسند می‌دارد، به وی برسد. همسایگان وی از مردگان، به وی گویند؛ که ای کسی که بعد از برادران و همسایگان در دنیا مانده‌ای، آیا تو را در ما عبرت نبود - از ما عبرت نگرفته ای -؟ آیا پیشتر آمدن ما تو را به فکر نیانداخته است؟ آیا انقطاع اعمال ما را ندیده‌ای و اینکه تو را مهلتی بود، آیا آنچه را که برادرانت از دست داده بودند، جبران نکردی؟ و محل‌هایی از زمین وی را نداء دهند؛ ای گول خورده به ظاهر دنیا، چرا عبرت نگرفتی از کسانی که در زمین غائب شدند از اهلت از جمله‌ی کسانی که ظاهر دنیا آن‌ها را گول زده بود سپس اجلسن بر وی پیشی گرفته و به قبر برده است، در حالی که تو می‌دیدی که وی را دوستانش به منزلش - قبر - می‌بردند؛ منزلی که کسی را از آن غناء نیست.*

*عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا حُضِرَ الْمُؤْمِنُ أَتَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ بِحَرِيرَةٍ بِيَضَاءٍ فَيَقُولُونَ اخْرُجْ رَاضِيَّةً مَرْضِيًّا عَنْكِ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَرِيَحَانٍ وَرَبْ غَيْرَ غَضْبَانَ فَتَخْرُجْ كَأَطْيَبِ رِيحِ الْمِسْكِ حَتَّى أَنَّهُ لَيُنَاوِلُهُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى يَأْتُونَ بِهِ بَابَ السَّمَاءِ فَيَقُولُونَ مَا أَطْيَبَ هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي جَاءَتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِغَائِبِهِ يَقْدَمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ: «مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ؟ فَيَقُولُونَ دَعْوَهُ فِإِنَّهُ كَانَ فِي

غَمِ الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ أَمَّا أَتَأْكُمْ قَالُوا ذُهِبَ بِهِ إِلَى أُمِّهِ الْهَاوِيَةِ وَ إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا احْتَضِرَ أَتَتْهُ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ بِمِسْحٍ فَيَقُولُونَ اخْرُجِي سَاخِطَةً مَسْخُوطًا عَلَيْكَ إِلَى عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَخْرُجُ كَأَنَّنَ رِيحَ جِيفَةٍ حَتَّى يَأْتُونَ بِهِ بَابَ الْأَرْضِ فَيَقُولُونَ مَا أَنْتَنَ هَذِهِ الرِّيحُ حَتَّى يَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْكُفَّارِ». (سنن النسائي الصغرى ج٤ ص٣٠٦ - نسائي الكبرى ج١ ص٦٠٣ - جامع المسانيد و المراسيل ج١ ص١٩٥ - مشكاة المصابيح ج١ ص٤٥٧ - الفتح الكبير ج١ ص١٠٢ - المسند الجامع كتاب الجنائز - صحيح ابن حبان ج٤ باب المريض و ما يتعلّق به)

از رسول الله ﷺ: وقتی زمان مرگ مؤمنی بر سد، فرشتگان رحمت، با ابریشمی سفید بر وی وارد شوند و گویند: خارج شو از جسد در حالی که راضی هستی و راضی کرده‌ای به سوی روح و ریحان - نعمت الهی - بدون غصب. پس جان مؤمن مانند بهترین مشک - با بهترین عطر - بیرون شود تا اینکه جان وی را فرشتگان دست به دست کنند تا اینکه به دروازه‌ی آسمان برسند. پس گویند - اهل السماء - : این چه بُوی خوشی است که از زمین آمده است؛ پس وی را پیش ارواح مؤمنان ببرند؛ پس آنان از شادی شما در وقتی که غائبش بیاید شادترند - ارواح آن چنان شاد می‌شوند که انگار گمشده‌ی خود را پیدا کرده باشند، بلکه از آن هم شادترند - . پس - ارواح مؤمنان - از وی می‌پرسند: فلانی چه کار می‌کند؟ بعد گویند که او را به حالت بگذارید که وی در غم دنیا بوده است. در این حال وی گوید مگر فلانی پیش شما نیامده است؟ آنان گویند: پس وی به هاویه - جهنم - رفته است و

کافر وقتی مرگش حاضر شود فرشتگان عذاب پیشش می‌آیند و می‌گویند: خارج شو در حالی که غصب کرده شده‌ای به سوی عذاب الله ﷺ، پس جان وی با بدترین بوی خارج شود، پس با وی به دروازه‌ی زمین می‌روند پس - اهل زمین - گویند که این چه بوی بدی است تا اینکه وی را پیش ارواح کفار برنده.*

* عن سعید بن جبیر قال: إِذَا ماتَ الْمَيْتُ اسْتَقْبَلَهُ وَ لَدَهُ كَمَا يَسْتَقْبِلُ الْغَائِبَ. (الحاوى للفتاوى كتاب البعث - احياء علوم الدين ج ٤ ص ٤٣٤)

وقتی کسی بمیرد فرزند وی - که قبل از وی مرده است - به استقبالش می‌آید، همچنان که به استقبال غائب رفته می‌شود. - غائب: کسی که خانه اش را ترک کرده و بعد به خانه برگشته است - *

* قال: سمعت صالح المرى ، قال: بلغني أن « الأرواح تتلاقى عند الموت فتقول أرواح الموتى للروح التي تخرج إليةم، كيف كان مأواك، و في أي الجسدين كنت، في طيب أو خبيث؟ قال: ثم بكى صالح حتى غلبه البكاء». (المنامات بليت الاجساد و انما تتلاقى الارواح)

صالحا المرى رضي الله عنه گوید: چنین به ما رسیده است که ارواح همدیگر را هنگام موت ملاقات می‌کنند و - ارواح موتی - به روح تازه وارد می‌گویند: جایگاهت چگونه بود و در کدامین جسد بوده‌ای؟ در جسد طیب و یا که در جسد خبیث؟ راوی: بعد صالح رضي الله عنه گریه کرد تا اینکه گریه بر وی غالب شد.*

*عن ابن كعب بن مالك ، عن أبيه، يبلغ به النبي ﷺ صلى الله عليه وسلم يعني: «أَنَّ أَرْوَاحَ الشُّهَدَاءِ فِي طَائِرٍ خَضْرٍ تَعْلُقُ مِنْ ثَمَرِ الْجَنَّةِ» و قُرِئَ عَلَى سَفِيَّانَ: «نَسْمَةٌ تَعْلُقُ فِي ثَمَرَةٍ أَوْ شَجَرَةِ الْجَنَّةِ». (مسند امام احمد ج ٧ ص ٥٣٢ - سنن الترمذى ج ٥ ص ٢١٧ - سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٦٦ - مصنف ابن ابى شيبة ج ٤ ص ٥٩٠)

از رسول الله ﷺ: ارواح شهداء بر پرندگان سبز هستند که از میوه‌ی بهشت تغذیه می‌کنند.*

*عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه أنه سُئلَ عن أرواح الشهداء قال: قد سألنا عن ذلك فقال: «أَرْوَاحُهُمْ كَطِيرٌ خُضْرٌ لَهَا قَنَادِيلٌ مُعَلَّقةٌ فِي الْعَرْشِ تَسْرَحُ حِيثُ شَاءَتْ، ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلِهَا، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذَا اطْلَعَ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ اطْلَاعَةً فَيَقُولُ: مَا تَشْتَهُونَ، فَيَقُولُونَ: وَمَا نَشْتَهِي وَنَحْنُ فِي الْجَنَّةِ نَسْرَحُ حِيثُ شِئْنَا، فَإِذَا رَأَوْا أَنَّ لَا بُدًّ مِنْ أَنْ يَسْأَلُوا، قَالُوا: تَرَدُّ أَرْوَاحُنَا فِي أَجْسَادِنَا فَنُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ الله فَنُقْتَلُ مَرَّةً أُخْرَى، فَإِذَا رَأَى أَنْ لَا يَسْأَلُوهُ شَيْئاً تَرَكَهُمْ». لفظ حديث أبي عبد الله. وفي رواية المقرئ: قال: سألنا عبد الله بن مسعود رضي الله عنه عن هذه الآية {وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ الله أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ} قال: أما إنا قد سألنا عن ذلك، ثم ذكر معناه. رواه مسلم في الصحيح عن يحيى بن يحيى عن أبي معاوية و عن اسحاق بن ابراهيم. (سنن الكبرى للبيهقي ج ١٣ ص ٥٣٩)

از ابن مسعود رضي الله عنه در بارهی ارواح شهداء پرسیده شد، وی گفت: ما آن را پرسیدیم پس – پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم – فرمودند: ارواح آنان مانند پرنده‌ای سبز است که برای آن‌ها قندیله‌ایی آماده شده است که بر عرش معلق است و – روح – هر جا که خواهد می‌رود بعد به آشیانه اش باز می‌گردد و اینان بر آن منوال هستند تا اینکه بر آن‌ها پروردگارشان طلوع می‌کند و می‌گوید: چه چیزی دلتان می‌خواهد؛ پس ارواح شهداء جواب دهند که ما چیزی نمی‌خواهیم در حالی که در بهشت هستیم و هر جا که دلمان خواست می‌رویم. وقتی می‌بینند که مجبورند که چیزی بخواهند، می‌گویند: ارواح ما را به اجسامان برگردان تا فی سبیل الله جنگ کنیم و بار دیگر شهید شویم. پس وقتی پروردگارشان می‌بیند که چیزی نمی‌خواهند آنان را ترک می‌گوید. و در روایتی دیگر از ابن مسعود رضي الله عنه در بارهی این آیه ﴿وَلَا تَحْسِنَ الَّذِينَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءً عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (١٦٩) (سورة آل عمران آیات ١٦٩ و ١٧٠) سؤال شد و بعد همین معانی را ذکر کرد.*

* عن أبي هريرة ، عن النبيّ قال: «إِنَّ الْمَيِّتَ يَسْمَعُ حَقْقَ نَعَالِمِ إِذَا وَلَوْا مُدْبِرِينَ، فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَانَتِ الصَّلَاةُ عِنْدَ رَأْسِهِ، وَ كَانَ الصَّوْمُ عَنْ يَمِينِهِ، وَ كَانَتِ الزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ، وَ كَانَ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الصِّلَةِ وَ الْمَعْرُوفِ وَ الْإِحْسَانِ إِلَى النَّاسِ عِنْدَ رِجْلِيهِ، فَيُؤْتَى مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ فَتَقُولُ الصَّلَاةُ مَا قِبَلِي مَدْخَلٌ، وَ يُؤْتَى مِنْ عَنْ يَمِينِهِ فَيَقُولُ الصَّوْمُ مَا قِبَلِي مَدْخَلٌ، وَ يُؤْتَى مِنْ عَنْ يَسَارِهِ فَتَقُولُ

الرِّزْكَاهُ: مَا قِبَلَ مَدْخَلٍ، وَ يُؤْتَى مِنْ قِبَلِ رِجْلِيهِ فَيَقُولُ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ: مَا قِبَلَ مَدْخَلٍ، يُقَالُ لَهُ: اقْعُدْ فَيَقْعُدُ وَ تُمَثَّلُ لَهُ الشَّمْسُ قَدْ دَأَتْ لِلْغَرَوْبِ فَيُقَالُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ فِيْكُمْ وَ مَا تَشْهَدُ بِهِ فَيَقُولُ: دَعَوْنِي أَصَلِي فَيَقُولُونَ: إِنَّكَ سَتَفْعَلُ وَ لَكِنْ أَخْبَرْنَا عَمَّا نَسْأَلُكَ عَنْهُ قَالَ: وَ عَمَّ تَسْأَلُونِي عَنْهُ فَيَقُولُونَ: أَخْبَرْنَا عَمَّا نَسْأَلُكَ عَنْهُ فَيَقُولُ: دَعَوْنِي أَصَلِي فَيَقُولُونَ: إِنَّكَ سَتَفْعَلُ وَ لَكِنْ أَخْبَرْنَا عَمَّا نَسْأَلُكَ عَنْهُ قَالَ: وَ عَمَّ تَسْأَلُونِي فَيَقُولُونَ: أَخْبَرْنَا مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ فِيْكُمْ وَ مَا تَشْهَدُ بِهِ عَلَيْهِ فَيَقُولُ مُحَمَّدًا أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَنَّهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَيُقَالُ لَهُ عَلَى ذَلِكَ حَيَّاتٍ وَ عَلَى ذَلِكَ مِتَّ وَ عَلَى ذَلِكَ تَبَعَّثٌ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ قِبَلِ النَّارِ، فَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَنْزِلِكَ وَ إِلَى مَا أَعَدَ اللَّهُ لَكَ لَوْ عَصَيْتَ فَيَزِدُ الدُّغْبَةَ وَ سُرُورًا، ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ قِبَلِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَنْزِلِكَ وَ إِلَى مَا أَعَدَ اللَّهُ لَكَ فَيَزِدُ الدُّغْبَةَ وَ سُرُورًا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: {يُبَشِّرُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ}.

قال: و قال أبو الحكم عن أبي هريرة فيقال له: «اِرْقُدْ رَقْدَةَ الْعَرْوُسِ الَّذِي لَا يُوقَظُهُ إِلَّا أَعْزَّ أَهْلِهِ إِلَيْهِ أَوْ أَحَبُّ أَهْلِهِ إِلَيْهِ». . ثُمَّ رجع إلى حديث أبي سلمة عن أبي هريرة قال: «وَإِنْ كَانَ كَافِرًا أُتْيَ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ فَلَا يُوجَدُ شَيْءٌ وَ يُؤْتَى عَنْ يَمْبِينِهِ فَلَا يُوجَدُ شَيْءٌ ثُمَّ يُؤْتَى عَنْ

يَسَارِهِ فَلَا يُوجَدُ شَيْءٌ ثُمَّ يُؤْتَى مِنْ قِبَلِ رِجْلِيهِ فَلَا يُوجَدُ شَيْءٌ فَيُقَالُ لَهُ: أَقْعُدْ فَيَقْعُدْ خَائِفًا مَرْعُوبًا فَيُقَالُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ فِيْكُمْ وَمَاذَا تَشْهَدُ بِهِ عَلَيْهِ فَيَقُولُ: أَيْ رَجُلٌ؟ فَيَقُولُونَ: الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ فِيْكُمْ قَالَ: فَلَا يَهْتَدِي لَهُ قَالَ: فَيَقُولُونَ: مُحَمَّدٌ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ قَالُوا: فَقُلْتُ كَمَا قَالُوا، فَيَقُولُونَ عَلَى ذَلِكَ حَيَّتَ وَ عَلَى ذَلِكَ مِتَّ وَ عَلَى ذَلِكَ تُبَعَّثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ قِبَلِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَنْزِلَكَ وَإِلَى مَا أَعَدَ اللَّهُ لَكَ لَوْ كُنْتَ أَطَعْتَهُ فَيَزْدَادُ حَسْرَةً وَ ثُبُورًا قَالَ: ثُمَّ يَضِيقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَخْتَلِفَ أَضْلاعُهُ قَالَ: وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ حَشْرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. (المستدرک على الصحيحين ج ١ ص ٥٣٥)

از رسول الله ﷺ: وقتی از میت روی بر می گردانند- بعد از خاک کردن وی-، میت صدای کفش مردم را می شنود؛ اگر مؤمن باشد نماز وی کنار سرش باشد و روزه اش بر سمت راست وی و زکات وی بر سمت چپ وی و اعمال خیر از نماز و صدقه و صله رحم و کارهای نیک و نیکی وی به مردم، در سمت پایی وی خواهد بود.

از سمت سر وی آمده می شود - منکر و نکیر می آیند-، پس نماز گوید که از سمت من هیچ جای دخولی نیست و از سمت راست وی می آیند؛ پس روزه گوید که از سمت من هیچ جای دخولی نیست و از سمت چپ وی آمده می شود؛ پس زکات گوید: از سمت من هیچ جای



دخلی نیست و از سمت پای وی آمده می‌شود؛ پس خیرات گوید: از سمت من هیچ جای دخلی نیست.

پس به وی گفته می‌شود: بنشین پس وی می‌نشیند و خورشید برایش تصویر کرده می‌شود گویا که در حال غروب است پس به وی گفته می‌شود: تو درباره‌ی این مرد چه نظری داری؟ مردی که بین شما بوده است و چه گواهی بر وی می‌دهی؟ پس وی گوید: بگذارید نماز بخوانم. پس به وی گویند: زود است که انجام دهی لکن تو خبر ده از آنچه که از تو می‌پرسیم. گوید: از من از چه می‌پرسید؟

پس به وی گویند خبر ده از این مرد که بین شما بوده است و چه گواهی می‌دهی در باره‌ی وی؟ وی گوید: - محمد ﷺ - گواهی می‌دهم که وی بنده‌ی الله ﷺ بوده و از نزد الله ﷺ با حق آمده است. پس به وی گفته می‌شود: بر این شهادت زنده شدی و بر این شهادت و اعتقاد مرده‌ای و بر این اعتقاد مبعوث خواهی شد ^{إن} شاء الله. سپس برای وی دری از طرف آتش گشوده می‌شود و به وی گفته می‌شود: بنگر به منزلت و به آنچه الله ﷺ برای تو آماده کرده است؛ اگر عاصی می‌شدی. پس خوشحالی و غبطة خوردن وی دو چندان می‌شود. سپس برای وی دری از طرف بهشت گشوده می‌شود و به وی گفته می‌شود: بنگر به منزلت و به آنچه الله ﷺ برایت آماده کرده است؛ پس غبطة و شادی وی زیاد می‌شود و این است قول الله تعالی که می‌فرماید: ((الله مؤمنان را به سبب اعتقاد استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و ظالمان را گمراه می‌سازد و هر چه خواهد همان

می‌کند. (سوره ابراهیم آیه ۲۷)) أبو الحکم رضی اللہ عنہ از ابی هریره رضی اللہ عنہ: پس به وی گفته می‌شود: بخواب مانند خواب کسی که عروسی کرده است که او را از خواب بیدار نمی‌کند مگر عزیزترین شخص از اهل وی به وی یا که دوست ترین شخص از اهل وی به وی. سپس به حدیث ابی سلمه رضی اللہ عنہ از ابی هریره رضی اللہ عنہ برگشت و گفت: اگر کافر باشد از طرف سرش آمده می‌شود پس چیزی - از خیر - یافت نمی‌شود و از طرف راستش آمده می‌شود در آنجا نیز چیزی یافت نمی‌شود و از طرف چپش آمده می‌شود؛ در آنجا نیز چیزی یافت نمی‌شود؛ پس گفته می‌شود: بنشین؛ پس ترسان و مرعوب می‌نشینند. پس به وی گفته می‌شود: درباره‌ی این مرد که بین شما بود، چه می‌گوئی و چه گواهی درباره‌ی او می‌دهی؟ پس وی گوید: چه مردی؟ - از چه مردی صحبت می‌کنی؟ - پس به وی گویند: مردی که بین شما بوده است. گفت - راوی - : باز ره به جائی نمی‌برد.

راوی گفت: پس به وی گویند: محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلّم. پس وی گوید: از مردم شنیدم که چیزی - درباره‌ی وی - می‌گویند و من نیز مانند گفته‌ی آن‌ها گفتم. پس به وی گویند با این اعتقاد زنده شده‌ای و مُرده‌ای و بر این مبعوث خواهی شد إِنْ شاءَ اللّهُ. بعد برای وی دری از طرف جنت باز کرده می‌شود و به وی گفته می‌شود: بنگر به منزلت و به آنچه الله صلی اللہ علیہ و آله و سلّم برای تو آماده کرده است؛ اگر از آن مرد اطاعت می‌کردم. پس پشیمانی و هلاکت وی بیشتر می‌شود. گفت - راوی - : بعد قبر بر وی تنگ کرده می‌شود تا اینکه قفسه‌ی سینه‌ی وی

بر عکس می شود و آن قول الله تعالى است که می فرماید: {و همانا بر وی زندگانی تنگ است و در روز قیامت نایبینا می بعوث خواهد شد. (سوره طه آیه ۱۲۴) }.

***حدیث لا تفصحوا أمواتکم بسيئات أعمالکم فانها تعرض على أولیائکم من أهل القبور.** (أسنی المطالب في أحاديث مختلفة المراتب ج ۱ ص ۳۱۸ - مسند امام احمد ج ۳ ص ۶۴۳ - مجمع الزوائد ج ۳ ص ۷۱ - مسند الطیالسی ج ۲ ص ۳۷۱ - مستدرک على الصحيحین ج ۴ ص ۳۴۱ - مسند الشامیین ج ۲ ص ۳۸۲ - جامع المسانید و المراسیل ج ۲ ص ۲۱۷ - الفتح الكبير ج ۱ ص ۲۹۲ - کنز العمال ج ۱ ص ۳۲۰۰ - معجم الطبرانی الكبير ج ۴ ص ۱۲۹ - شعب الایمان ج ۷ ص ۲۶۰)

اموات خود را با گناهاتان خجالت زده نکنید، زیرا اعمال شما بر اولیاء از اهل قبور شما عرض کرده می شود.*

***قال النبي صلی الله علیه و سلم : إن أعمالکم تعرض على أقاربکم و عشائرکم من الأموات، فإن كان خيرا استبشاروا به، و إن كان غير ذلك قالوا: اللهم لا تغتھم حتى تهدیھم كما هدیتنا.** (کنز العمال ج ۱ ص ۳۲۲۵ - الفتح الكبير ج ۱ ص ۲۹۲ - جامع المسانید و المراسیل ج ۲ ص ۲۱۷ - مسند امام احمد ج ۳ ص ۶۴۳ - مجمع الزوائد ج ۳ ص ۷۳)

از رسول الله ﷺ: همانا اعمال شما بر خویشاوندانتان که مُردها ند عرض کرده می شود؛ اگر خیر باشد بر آن حمد الله ﷺ گویند و اگر غیر این باشد گویند: بار الها؛ اینان را نمیران تا وقتی که هدایتشان کنی، همچنان که ما را هدایت کرده.*

*أبو إسماعيل السكوني قال: سمعت مالك بن أذى يقول: سمعت النعمان بن بشير رضي الله عنهمما يقول و هو على المنبر: سمعت رسول الله يقول: «أَلَا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مِثْلُ الذَّبَابِ تَمُورُ فِي جَوَّهَا، فَاللَّهُ اللَّهُ فِي إِخْوَانِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ فَإِنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعَرَّضُ عَلَيْهِمْ». هذا حديث صحيح الإسناد و لم يخرجاه. (المستدرك على الصحيحين ج ٤ ص ٣٤١ - جامع المسانيد و المراسيل ج ٣ ص ٢١٢ - كنز العمال ج ١ ص ٣٢٠٠ - شعب الايمان ج ٧ ص ٢٦٠)

نعمان بن بشير رضي الله عنه بر منبر بود و می گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت: از دنیا زمانی نمانده است مگر آن مقدار که مگسی در هوا به پرواز در آید؛ پس شما را به الله جل جلاله، که حرمت برادرانتان در قبور را نگه دارید؛ زیرا اعمال شما بر آنها عرض کرده می شود.*

*عن أبي أويوب الأنباري أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال إن نفس المؤمن إذا قبضت تلقاها من أهل الرحمة من عباد الله كما تلقون البشير في الدنيا فيقولون انظروا صاحبكم يستريح فإنه قد كان في كرب شديد ثم يسألونه ماذا فعل فلان و ما فعلت فلانة هل تزوجت فإذا سأله عن الرجل قد مات قبله فيقول أيهات قد مات ذاك قبلي فيقولون إنا لله و إنا إليه راجعون ذهبت به إلى أمه الهاوية فبئست الأم و بئست المربيه قال و إن أعمالكم تعرض على أقاربكم عشائركم من أهل الآخرة فإن كان خيرا فرحا و استبشروا و قالوا اللهم هذا فضلك و رحمتك فأنتم نعمتك عليه و أمته عليها و يعرض

عليهم عمل المساء فيقولون اللهم ألمه عملاً صالحاً ترضي به عنه و تقربه إليك. (معجم الطبراني الكبير ج٤ ص١٢٩ - جامع المسانيد و المراسيل ج٣ ص١٧١ - مسند الشاميين ج٢ ص٣٨٢)

از رسول الله ﷺ: همانا وقتی جان مؤمن قبض شود - کسانی - از اهل رحمت از بندگان الله ﷺ با وی ملاقات می‌کنند، همچنان که شما با بشارت دهنده‌ی چیزی ملاقات می‌کنید و می‌گویند که مهلت دهید به صاحب و یار خود که استراحت کند؛ زیرا وی در اندوه شدیدی بوده است. بعد از وی می‌پرسند: فلانی چه کار می‌کند و فلانی آیا ازدواج کرده؟ پس وقتی از وی از حال کسی بپرسند و جواب دهد که آن مرد قبل از من مرده است، می‌گویند؛ (إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّهُ رَاجِعُونَ) پس او به - هاویه - جهنم رفته است، پس چه بد جایگاهی است آن - هاویه - و چه بد مردی است آن و حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: اعمال شما بر خویشاوندانتان از اهل آخرت عرض کرده می‌شود؛ پس اگر اعمالتان خیر باشد بر آن شاد شده و خوشحالی می‌کنند و می‌گویند بار الها این فضل و رحمت توست؛ پس نعمت را بر وی کامل کن و بر این اعمال او را بمیران و - وقتی - بر آن‌ها عمل گناهکار عرض کرده می‌شود؛ پس آنان می‌گویند که بار الها به وی عمل خیری که تو را راضی می‌کند و به تو نزدیک می‌کند، الهم، کن.*

*عن أمٍ هانِءَ انها قالتْ رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَتَنَزَّأُوْرُ
إِذَا مِنْتَا وَ يَرِي بَعْضُنَا بَعْضاً؟ فَقَالَ رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

«تَكُونُ النَّسَمُ طَيْرًا تَعْلَقُ بِالشَّجَرِ حَتَّىٰ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دَخَلَتْ كُلُّ نَفْسٍ فِي جَسَدِهَا». (مجمع الزوائد ج ٣ ص ٧٤)

از ام هانی به رسول الله گفت که آیا ما وقتی که مردیم، همدیگر را زیارت می کنیم؟ حضرت رسول الله فرمودند: ارواح پرندهای خواهند بود که از بهشت تغذیه می کنند تا اینکه در روز قیامت هر روح به جسد خودش داخل خواهد شد. – لازمهی پرنده بودن این طرف و آن طرف رفتن می باشد. *

* وعن ابن عمر قال: مر رسول الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمير حين رجع من أحد فوقف عليه علي أصحابه فقال: «أشهدُ أَنَّكُمْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ فَزُورُوهُمْ وَسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ إِلَّا رَدُّوا عَلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (مجمع الزوائد ج عص ١٧٩ - کنز العمال ج ١ ص ٢٠٥٤ - معجم الطبراني الاوسط باب من اسمه عمر - اسد الغابة ج ٤ ص ١٣٤ - حلية الاولياء ج ١ ص ١٥٤)

رسول الله: وقتی از جنگ احد بر می گشت، بر کوه احد و بر سر یارانش ایستاد و - خطاب به شهداي جنگ احد - گفت: گواهی می دهم که شما زنده هستید نزد الله تعالی، پس - خطاب به یاران زنده که در پیش وی بودند، است - آنان را زیارت کنید و بر آنان سلام دهید. پس قسم به الله گفت که جان من دست اوست؛ کسی بر اینان سلام نمی دهد مگر اینکه جواب آنها را می دهند تا روز قیامت. *

* وعن عبد الرحمن بن كعب بن مالك قال: لما حضرت سعد بن مالك الوفاة، دخلت عليه أم مبشر بنت البراء بن معروف قالت: يا أبا

عبد الرحمن، إن لقيت أبي أقرئه مني السلام، فقال: يغفر الله لك يا أم مبشر، نحنأشغل من ذلك، فقالت: يا أبا عبد الرحمن، أما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «إن أرواح المؤمنين في أجواف طير خضر تعلق في شجر الجنة» قال: بلى، قالت فهو ذاك. (مجمع الزوائد ج ٣ ص ٧٤)

عبد الرحمن بن كعب بن مالك رضي الله عنه گوید که وقتی سعد بن مالک رضي الله عنه در حالت مرگ قرار داشت، أم مبشر رضي الله عنه بنت البراء بن معروف رضي الله عنه، بر وی وارد شد و گفت: ای آبا عبد الرحمن اگر پدرم را دیدی به وی سلام مرا برسان. پس سعد بن مالک رضي الله عنه گفت که ما مشغولیتمان بیش از این است که سلام کسی را برسانیم. پس أم مبشر رضي الله عنه جواب داد که مگر نشنیدهای که ارواح مؤمنان در جوف - داخل - پرندگان سبزی هستند که از درختان بهشت تغذیه می کنند. سعد بن مالک رضي الله عنه گفت: بله شنیده ام. أم مبشر رضي الله عنه هم گفت: پس آن همان است - یعنی وقتی سوار بر پرنده هستی سلام مرا نیز برسان - .*

* - عن جندب - يعني: ابن عبد الله - و غيره: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «احتجَّ آدمُ و مُوسَى فَقَالَ مُوسَى: أَنْتَ آدَمُ الذِّي خَلَقَ اللَّهَ بِيَدِهِ وَ أَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ وَ أَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ، أَخْرَجْتَ النَّاسَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ آدَمُ: أَنْتَ مُوسَى الذِّي كَلَمَكَ اللَّهُ بَحِيًا، وَ آتَاكَ التُّورَاةَ، تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قَدْ كُتِبَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي» .

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «فَحَجَّ آدُمُ مُوسَى». (مجمع الزوائد ج ٧ ص ٣٩٤ - مسنن أبي يعلى ج ٣ ص ٩٠ - صحيح مسلم ج ١٦ ص ١٧١ - مسنن إمام أحمد ج ٢ ص ٥١٩ - صحيح ابن حبان ج ٦ ص ١٦ - سنن النسائي الكبرى ج ٦ ص ٢٨٥ - سنن ابن ماجه ج ١ ص ٣١ - مسنن الحارث ج ٢ ص ٧٤٦ - معجم الطبراني الكبير ج ٢ ص ١٦٠)

رسول الله ﷺ: آدم عليه السلام و موسى عليه السلام با هم مجادله کردند و موسى عليه السلام گفت تو آدم عليه السلام هستی؛ کسی که الله جل جلاله تو را به يد خود خلق کرد و فرشتگان را بر تو سجده داد و تو را در بهشت خود ساکن کرد و تو مردم را از بهشت بیرون کردی - با خوردن درخت ممنوعه - . حضرت آدم عليه السلام جواب دادند: تو هم موسى عليه السلام هستی؛ همانی که الله جل جلاله با وی بیواسطه صحبت کرد و به تو تورات را داد. آیا مرا بر آنچه که بر من نوشته شده بود ملامت می کنی، قبل از اینکه (الله جل جلاله) مرا خلق کند. رسول الله ﷺ گفتند: پس حجت آدم عليه السلام بر موسى عليه السلام غلبه یافت.*

در اینجا پر واضح است که میت می تواند، بحث و مناظره داشته باشد - باذن الله - و این قدرت را برای وی ثابت کرده است.

* حدیث الاسراء و ترحیب الانبیاء للنبي و طلب موسی التخفیف من صلاة امة محمد و صلاة الانبیاء بامامة محمد نبی الرحمة و دعاء الانبیاء بالخیر له (ص)

إِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ، عَلَى يَمِينِهِ أَسْوَدَةُ، وَ عَلَى يَسَارِهِ أَسْوَدَةُ إِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحْكٌ، وَ إِذَا نَظَرَ قِبَلَ شَمَالِهِ بَكَى فَقَالَ مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَ

الابن الصَّالِحُ. قلت جبريل: من هذا؟ قال: هذا آدم، [و] هذه الأَسْوَدَةُ عن يمينه و عن شَمَالِه نَسَمَ بنيه، فَأَهْلُ اليمين منهم أَهْلُ الجَنَّةِ، و الأَسْوَدَةُ الَّتِي عن شَمَالِه أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ عن يمينه ضَحْكٌ، و إِذَا نَظَرَ قَبْلَ شَمَالِه بَكَى. (مسند أبي يعلى ج عص ٢١٦ - دلائل النبوة بيهقى باب الاسراء بالنبوى - مشكاة المصايبج ج ٣ ص ٢٨٥)

حدیث معراج رسول الله ﷺ و تبریک انبیاء به ایشان و طلب کردن برای تخفیف نماز بر امّت محمد ﷺ و قبول آن و نماز خواندن انبیاء به امامت حضرت رسول الله ﷺ و دعای خیر انبیاء برای ایشان همه‌ی اینها در احادیث بیان معراج رسول الله ﷺ وارد شده است..... - در معراج - مردی نشسته بود که در سمت راست وی گروهی بودند و در سمت چپ وی نیز این چنین گروهی بودند و آن مرد وقتی به سمت راست خود می‌نگریست می‌خندید و وقتی سمت چپ خود نگاه می‌کرد می‌گریست. پس آن مرد به من گفت مرحبا بر فرد صالح و مرحبا بر پسر مرد صالح. - حضرت رسول الله ﷺ - به جبرئیل گفتم: این مرد کیست؟ جواب داد: - حضرت - آدم ﷺ و این گروه که در چپ و راست وی هستند اولاد فرزندان وی هستند. پس گروه سمت راست وی اهل جنت هستند و گروه سمت چپ وی اهل دوزخ. پس وقتی به سمت راست خود می‌نگرد می‌خندد و وقتی سمت چپ خود نگاه می‌کند می‌گرید.*

*أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَنَسٍ ،: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ أَسْرِيَ بِهِ مَرَّ عَلَى

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ». (سنن النسائي الصغرى ج ٣ ص ٢٣٩ - صحيح مسلم ج ١٥ ص ١١٢ - مسند امام احمد ج عص ٥٠ - مسند ابى يعلى ج ٧ ص ١١٧ - معجم الطبرانى الكبير ج ١١ ص ١١١ - مسند البزار ج ١٣ ص ٣٥٣)

همانا رسول الله ﷺ در شب معراج بر حضرت موسى عليه السلام گذر کردند در حالی که در قبرش نماز می خواندند.*

* و حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حُجَيْنُ بْنُ الْمُشْنَى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ هُوَ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي الْحِجْرِ . وَ قُرِيَشٌ تَسْأَلُنِي عَنْ مَسْرَايَ ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَمْ أُثْبِتَهَا ، فَكُرْبَتُ كُرْبَةً مَا كُرْبَتُ مِثْلَهُ قَطُّ . قَالَ : فَرَفَعَهُ اللَّهُ لِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ . مَا يَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُهُمْ بِهِ ، وَ قَدْ رَأَيْتُنِي فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ . فَإِذَا مُوسَى قَائِمٌ يُصَلِّي . فَإِذَا رَجُلٌ ضَرَبَ جَعْدًا كَانَهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوْءَةِ . وَ إِذَا عِيسَى ابْنُ مَرِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ يُصَلِّي . أَقْرَبَ النَّاسُ بِهِ شَبَهًا عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ التَّقْفِيُّ . وَ إِذَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ يُصَلِّي . أَشْبَهُ النَّاسُ بِهِ صَاحِبِكُمْ يَعْنِي نَفْسَهُ فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَأَمَمْتُهُمْ . فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ قَائِلٌ : يَا مُحَمَّدُ ! هَذَا مَالِكُ ، صَاحِبُ النَّارِ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ . فَالْتَّفَتُ إِلَيْهِ فَبَدَأْنِي بِالسَّلَامِ».

(صحيح مسلم ج ٢ ص ١٩٢ - جامع المسانيد و المراسيل ج عص ٥٤ - مشكاة المصايب ج ٣ ص ٢٨٦ - كنز العمال ج ١ ص ٢٢٧٢ - حياة الأنبياء في قبورهم (البيهقي) - سير أعلام النبلاء ج ١ ص ١٦٤)



رسول الله ﷺ: خودم را در حجر - ما بین کعبه و حطیم - می دیدم و
قریش از معراج من می پرسیدند. پس از چیزهایی در بیت المقدس
پرسیدند که من به یاد نداشتم؛ پس ناراحت شدم؛ چنان ناراحتی شدنی
که هرگز مثل آن ناراحت نشدم. گفت - رسول الله ﷺ - : پس الله
تعالی بیت المقدس را برای من بلند کرد و من به آن نگاه می کردم. از
چیزی نپرسیدند مگر اینکه جواب آنان را دادم - هر آنچه پرسیدند،
جوابشان را دادم - . خودم را می دیدم که بین گروهی از انبیاء هستم.
پس دیدم که موسی ﷺ در حال نماز است. پس او مردی چالاک و
با موهای تنبیده - فرفی - بود. - یا اینکه چین و چروک داشت -
گویا که از قوم شنوء است. و عیسی ﷺ را دیدم که در حال نماز
بود. نزدیکترین مردم به وی از روی شباخت عروء بن مسعود الثقفي
بود. ابراهیم ﷺ را دیدم که در حال نماز بود. نزدیکترین مردم به وی
از روی شباخت همین همراه و مصاحب شما - یعنی خودشان - بود.
پس وقت نماز شد، پس برای آنها امامت کردم. وقتی از نماز فارغ
شدم، کسی به من گفت که این مالک است، نگهبان جهنم پس به
وی سلام ده پس به او نگاه کردم و او اول به من سلام داد.*

* حدثنا عبد الله ، حدثني أبي، حدثنا حماد الخياط ، حدثنا عبد الملك الأحول ، عن سعيد بن عمرو بن سليم ، عن رجل من قومه يقال له: فلان بن معاوية أو معاوية بن فلان ، عن أبي سعيد الخدري قال: «الميت يعرف من يغسله و يحمله و يدليه» (مسند امام احمدج ٣ ص ٤٧٠ -

از ابی سعید خدری رضی اللہ عنہ (صحابی): میت: غسل دهنده خود را می شناسد و همچنین کسی که وی را حمل می کند و کسی که او را می کشد، می شناسد.*

* وذکر الغزالی ثم الرافعی حدیثاً مرفوعاً «أنا أكرم على ربی من أن یترکنی فی قبیری بعد ثلث و لا أصلی له». (فتح الباری ج ٧ ص ١٤٦- تلخیص الحبیر فی أحادیث الرافعی الكبير ج ٢ ص ١٠١- شرح الزرقانی علی موطأ مالک ج ٤ ص ٢٨٢)

غزالی و رافعی حدیث مرفوعی را از حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلّم ذکر کرده‌اند و آن این است: من محترم‌تر از آنم که، پروردگارم مرا در قبر خودم ترک کند بعد از سه روز، در حالی که نماز نمی‌خوانم. فقط (بحثی در اینجا می‌باشد).*

یعنی رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلّم طبق این حدیث فقط سه روز بدون نماز در روضه‌ی شریف خود خواهند بود و بعد به نماز مشغول خواهند شد همچنان که از دیگر انبیاء نماز خواندن آنان روایت شده است.

* وعن مجاهد: «إذا مات الميت فما من شيء إلا و هو يراه عند غسله و عند حمله حتى يصل إلى قبره». (عمدة القارى ج ٨ ص ٢٠٩)

از مجاهد رضی اللہ عنہ: وقتی کسی می میرد، همه‌ی چیزها- اطراف خود- را می‌بیند، در هنگام غسل و هنگام حمل وی تا اینکه به قبرش برسد.*

* محمد بن طلحة بن مصرف ، قال: سمعت بكر بن عبد الله المزني ، يقول: بلغني أنه « ما من ميت إلا و روحه بيد ملك الموت ، فهم يغسلونه و يكفنونه ، و هو يرى ما يصنع أهله ، فلو أنه يقدر على

الكلام لنهاهم عن الرنة، و العوبل». (المنامات ابن أبي الدنيا كل ميت روحه بيد ملك)

مُردهای نیست مگر اینکه روح وی در دست فرشته‌ای می‌باشد، پس مردم او را غسل می‌دهند و تکفین می‌کنند در حالی که روح آن‌ها را می‌بینند و اگر بر تکلم قادر می‌بود، هر آئینه آنان را از شیون کردن و زاری کردن نهی می‌کرد.*

*قال: دخل حماد بن مغیث على ابن السمّاك يعوده في مرضه فقال: سمعت سفيان ، يقول: إنه « ليعرف كل شيء يعني الميت حتى إنه ليناشد غاسله بالله ألا خفت غسله ». (المنامات ابن أبي الدنيا كل ميت روحه بيد ملك)

حمداد بن مغیث رضی الله عنه به عیادت ابن السمّاك رضی الله عنه آمد و گفت: از سفیان-ثوری- رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: میّت هر چیزی را می‌شناسد؛ حتّی به غاسل خود می‌گوید که به الله جل جلاله قسمت می‌دهم که به نرمی مرا غسل دهی.*

*حدثنا أبو بكر قال: نا عثمان بن زفر ، ثني ابن السمّاك ، أو ثني عنه غيره قال: غسل سفيان الثوري أبي ، فلما غسله قال: أما « إنه الآن يرى ما نصنع به ». (المنامات ابن أبي الدنيا كل ميت روحه بيد ملك)

سفیان ثوری رضی الله عنه پدر ابن السمّاك رضی الله عنه را غسل می‌داد. وقتی وی را غسل داد گفت: آگاه باشید که وی ما را می‌بیند که چه کاری انجام می‌دهیم.*

*عن ابن عباس رضي الله عنهمما قال: قال رسول الله : «دخلتُ الجنة البارحة فنظرتُ فيها فإذا جعفرٌ يطيرُ مع الملائكةِ و إذا حمزةٌ مُتّكِيٌ على سريرٍ». صحيح الإسناد و لم يخر جاه. (المستدرک على الصحيحين ج ٣ ص ٢١٦ - کنز العمال ج ١ ص ٢٣٥٩ - معجم الطبراني ج ٢ ص ١٠٧)

رسول الله ﷺ: دیشب وارد بهشت شدم و به آن نظر انداختم، دیدم که جعفر رض با پرندگان دارد پرواز می‌کند و حمزه رض نیز به تختی تکیه داده است.*

*وقال مالك بن أنس: بلغني أن أرواح المؤمنين مرسلة تذهب حيث شاءت. (احياء علوم الدين ج ٤ ص ٤٣٤ - تنقیح القول الحثیث بشرح لباب الحدیث الباب الثامن و الثالثون فی فضیلہ ذکر القبر و أحواله - تفسیر الالوی سوره بنی اسرائیل ذیل آیه ٨٥ - إحياء علوم الدين ج ٤ ص ٤٣٤ - شرح الصدور بشرح حال الموتی و اهل القبور ج ١ ص ٢٣٢)

مالك بن أنس رض: به من چنین رسیده است که ارواح مؤمنان به حال خود گذاشته شده هستند و هر جا که می‌خواهند می‌روند.*

*وقال عليه الصلاة والسلام: مَا مِنْ مُسْلِمٍ مَرَّ بِقَبْرٍ مِنْ مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا قَالَ لَهُ أَهْلُ الْقُبُورِ: يَا غَافِلُ لَوْ عَلِمْتَ مَا نَعْلَمُ لَذَابَ لَحْمُكَ عَلَى جَسَدِكَ وَ دَمُكَ عَلَى بَدَنِكَ». (لباب الحدیث الباب الثامن و الثالثون فی فضیلہ ذکر القبر و أحواله)

از حضرت محمد ﷺ: مسلمانی بر مقابر مسلمین گذر نمی‌کند مگر اینکه اهل قبور به وی گویند: ای غافل، اگر تو می‌دانستی آنچه ما

می دیدیم، همانا گوشت از جسدت ذوب می شد و خونت از رگهایت ذوب می شد.*

* راشد بن سعد ، آن رجلا من الأنصار توفیت امرأته ، فرأى نساء في المنام و لم ير امرأته معهن ، فسألهن عنها، فقلن : إنكم قصرتم في كفنها فهي تستحي أن تخرج معنا ، فأتى الرجل النبي صلی الله علیه و سلم ، فقال النبي صلی الله علیه و سلم : « انظر إلى ثقة من سبیل ، فأتى رجلا من الأنصار حضرته الوفاة فأخبره فقال الأنصاري: إن كان أحد يبلغ الموتى بلغته، قال: فتوفي الأنصاري فجاء بشوبيان مبرورين بالزعفران، فجعلهما في كفن الأنصاري، فلما كان الليل رأى النسوة معهن امرأته و عليها الثوبان الأصفران». (المنامات (ابن أبي الدنيا) قصرتم في كفنها و احوال القبور ج ١ ص ٧٩)

مردی از انصار زنش فوت کرد، پس در خواب زنانی را دید ولی بین آنها زن خودش نبود؛ پس از آن زنان پرسید که زن من کجاست؟ پس آنها جواب دادند که شما در تکفین وی کوتاهی کردید؛ پس او خجالت می کشد که با ما بیاید. و آن مرد نزد رسول الله ﷺ آمد؛ رسول الله ﷺ فرمود راهی مطمئن برایش پیدا کن. پس آن مرد به حضور مردی انصاری که در حال موت بود آمد و به آن مرد نیز قضیه را گفت و آن مرد - که در حال مرگ بود - گفت: اگر کسی باشد که به اموات چیزی می رساند، من نیز خواهم رساند؛ پس آن مرد، دو ثوب - پارچه - آورد که با زعفران نیکو کرده شده بود و در کفن آن

شخص نهاد؛ پس وقتی شب شد، زنان را دید که همراه آن‌ها زن خودش نیز بود، در حالی که لباس زردی پوشیده بود.*
حضرت عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ رضي الله عنه—صحابی—در مرض الموت بود که امور ذیل را وصیت کرد:

*فَإِذَا أَنَا مُتُّ، فَلَا تَصْحِبِنِي نَائِحَةً وَ لَا نَارً فَإِذَا دَفْتُمُونِي فَشُنُوا عَلَيَّ التُّرَابَ شَنَّا. ثُمَّ أَقِيمُوا حَوْلَ قَبْرِي قَدْرَ مَا تُنْحَرُ جَزُورُّ وَ يُقْسَمُ لَحْمُهَا حَتَّى أَسْتَأْسِسَ بِكُمْ، وَ أَنْظُرْ مَاذَا أُرَاجِعُ بِهِ رُسُلَ رَبِّي. (صحیح مسلم ج ٢ ص ١١٢)

وقتی من فوت کردم، همراه من نوحه خوان و آتش نیاورید و وقتی مرا دفن کردید پس بر من خاک بریزید، سپس کنار قبر من بمانید؛ به اندازه‌ی نحر — سر بریدن— شتران و تقسیم گوشت آنان، تا با شما انس گیرم و ببینم که به فرستادگان پروردگارم— منکر و نکیر—، چه جوابی می‌دهم.*

عن جابر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «حسنوا أكفان موتاكم، فإنهم يتباهون و يتزاورون في قبورهم». (الذكرة في أحوال الموتى باب ماجاء أن الموتى يتزاورون في قبورهم— شرح الصدور بشرح حال الموتى و اهل القبور ١٩٢— کنز العمال ج ١ ص ٣١٧٣) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: کفنهای اموات خود را نیکو درست کنید؛ زیرا آنان به خاطر کفنشان با یکدیگر مباهات می‌کنند، و در قبورشان هم‌دیگر را زیارت می‌کنند.

با توجه به احادیث فوق الذکر معلوم می‌شود:



۱) در رابطه با چگونگی ارواح مؤمنان پس از مرگ، این اقوال گفته شده است:

الف) در مکانی در آسمان سکونت داده شده‌اند. ب) ارواح مؤمنان به حال خود گذاشته شده‌اند و هر جا که دلشان خواست می‌روند. ج) در شب جمعه و روز جمعه و تا صبح شنبه در کنار قبر خود هستند.

۲) وقتی فردی مؤمن بمیرد، مردگان به استقبالش آمده از حال خویشاوندان خود جویا می‌شوند.

۳) اعمال زندگان بر ارواح مردگان از خویشاوندان عرض کرده می‌شود؛ اگر خیر باشد حمد گویند و اگر سوء باشد از الله ﷺ می‌خواهند که وی را هدایت کند.

۴) مردگان به کفن خود مبارکات می‌کنند، به همین خاطر باید تکفین میّت را به صورت نیکو انجام داده شود.

۵) جواب سلام را می‌دهند و زائر را می‌شناسند.

۶) همسایه‌های قبر، صاحب قبر جدید را خطاب قرار می‌دهند.

۷) میّت، غاسل و کفن کننده‌ی خود را می‌شناسند و می‌بینند.

۸) میّت صدای پای کسانی که وی را دفن می‌کنند را می‌شنود؛ وقتی که از وی روی بر می‌گردانند.

۹) با پیش قبر بودن زنده‌ها، میّت انس می‌گیرد.

۱۰) شهداء را نوعی زندگی می‌باشد و زنده‌اند و تا روز قیامت جواب سلام زیارت کنندگان را می‌دهند.

رسول الله ﷺ: شکستن استخوان میت مانند شسکتن آن در حال حیات وی است. (مسند امام احمد ج ١٥٢ - سنن ابی داود ج ٢٤ - صحیح ابن حبان ج ٤ ذکر الإخبار عما یُستحب للمرء مِنْ تحفظ أذى الموتى ولا سِيمَا فِي أَجْسَادِهِمْ - سنن الکبری للبیهقی ج ٥ ص ٤٠٧)

از حضرت عائشة ؓ: من داخل میشدم به اتاقی که در آن رسول الله ﷺ و پدرم دفن شده بودند در حالی که پوشش خود کنار گذاشته بودم و میگفتم که اینان شوهر من و پدرم هستند (به همین خاطر حجابی را رعایت میکردم که وقتی زنده بودند پیش آنها رعایت میکردم) و وقتی حضرت عمر ؓ دفن شدند به الله ﷺ قسم که بر آن بیت وارد نشدم مگر اینکه حجاب خود را بخاطر حیاء از حضرت عمر ؓ کامل پوشیده بودم. (مسند امام احمد ج ٢٨٨ - مجمع الزوائد ج ٨ ص ٥٧ - المستدرک على الصحيحين ج ٣ ص ٦٣ - مشکاه المصابیح ج ١ ص ٤٩١)

مالك بن أنس ؓ: به من چنین رسیده است که ارواح مؤمنان به حال خود گذاشته شده هستند و هر جا که میخواهند میروند. (احیاء علوم الدین ج ٤ ص ٤٣٤ - تنقیح القول الحثیث بشرح لباب الحديث الباب الثامن و الثالثون فی فضیلۃ ذکر القبر و أحواله - تفسیر اللوسی ذیل آیة ٨٥ سوره بیت اسرائیل - شرح الصدور بشرح حال الموتی و اهل القبور ج ١ ص ٢٣٢)



و حضرت فاطمه عليها السلام بنت رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه قبر عمومي خود حضرت حمزه عليه السلام را هر جمعه زیارت می نمودند و بر سر قبر گریه می کردند. (السنن الصغری للبیهقی با زیاره القبور - المستدرک على الصحيحین ج ۱ ص ۵۳۲ - نیل الاوطار ج ۴ ص ۱۵۲ - تلخیص الحبیر فی أحادیث الرافعی الكبير ج ۲ ص ۱۰۱)

رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه: هر کس به زیارت من بباید در حالی که قصد وی فقط زیارت من باشد، پس بر من حق است که در روز قیامت شفیع وی باشم. (مجمع الزوائد ج ۳ ص ۶۶۶ - کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۵۳ - جامع المسانید و المراسیل ج ۷ ص ۱۸۵ - معجم الطبرانی الأوسط حرف العین اسمه عبدالان - معجم الطبرانی الكبير ج ۱۲ ص ۲۹۱)

و گفته شده است، برای همیشه؛ روح - میت - قبر خود را در هر جمعه زیارت می کند؛ به همین خاطر زیارت قبور در شب جمعه و روز جمعه و صبح شنبه طبق آنچه که علماء ذکر کرده‌اند مستحب است. (التذکرة فی أحوال الموتی قرطی باب ما جاء أن أرواح الشهداء فی الجنة دون أرواح غيرهم - فتاوی ابن حجر الهیشمی ج ۲ ص ۲ - مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل ج ۳ ص ۳ - حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر ج ۱ ص ۵۴۲)

رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه: میت شخصی را که در دنیا با وی آشنا بوده اگر به وی سلام دهد می شناسد و جواب سلام وی را می دهد. (عمدة القاری ج ۸ ص ۶۷ - مرقاۃ المفاتیح ج ۴ ص ۲۵۴ - حاشیة الطحطاوی علی مراقبی الفلاح ج ۱ ص ۳۰۵)

از رسول الله ﷺ: همانا اعمال شما بر خویشاوندانتان که مرده‌اند عرض کرده می‌شود؛ اگر خیر باشد بر آن حمد الله ﷺ گویند و اگر غیر این باشد، گویند: بار الها اینان را نمیران تا وقتی که هدایتشان کنی همچنان که ما را هدایت کردی. (كنز العمال ج ١ ص ٣٢٢٥ - الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٢ - جامع المسانيد و المراسيل ج ٢ ص ٢١٧ - مسند امام احمد ج ٣ ص ٦٤٣ - مجمع الزوائد ج ٣ ص ٧٣)

از رسول الله ﷺ: وقتی زمان مرگ مؤمنی بر سد، فرشتگان رحمت با ابریشمی سفید بر وی وارد شوند و گویند: خارج شو از جسد در حالی که راضی هستی و راضی کرده‌ای به سوی روح و ریحان - نعمت الهی - بدون غصب. پس جان مؤمن مانند بهترین مشک - با بهترین عطر - بیرون شود تا اینکه جان وی را فرشتگان دست به دست کنند تا اینکه به دروازه‌ی آسمان برسند. پس گویند - اهل السماء -: این چه بوی خوشی است که از زمین آمده است؛ پس وی را پیش ارواح مؤمنان ببرند؛ پس آنان از شادی شما در وقتی که غائبش بیاید شادترند - ارواح آن چنان شاد می‌شوند که انگار گمشده‌ی خود را پیدا کرده باشند، بلکه از آن هم شادترند - . پس - ارواح مؤمنان - از وی می‌پرسند: فلانی چه کار می‌کند؟ بعد گویند که او را به حالت بگذارید که وی در غم دنیا بوده است. در این حال وی گوید مگر فلانی پیش شما نیامده است؟ آنان گویند: پس وی به هاویه - جهنّم - رفته است و کافر وقتی مرگش حاضر شود فرشتگان عذاب پیشش می‌آیند و می‌گویند: خارج شو در حالی که غصب کرده شده‌ای به سوی عذاب



الله جل جلاله، پس جان وی با بدترین بوی خارج شود؛ پس با وی به دروازه‌ی زمین می‌روند؛ پس - اهل زمین - گویند که این چه بوی بدی است تا اینکه وی را پیش ارواح کفار برنده. (سنن النسائی الصغری ج ٤ ص ٣٠٦ - نسائی الکبری ج ١ ص ٦٠٣ - جامع المسانید و المراسیل ج ١ ص ١٩٥ - مشکأة المصابیح ج ١ ص ٤٥٧ - الفتح الکبیر ج ١ ص ١٠٢ - المسندالجامع کتاب الجنائز - صحیح ابن حبان ج ٤ باب المريض و مایتعلق به)

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر کس هنگام گذر بر مقابر سوره‌ی اخلاص را یازده بار بخواند و به اموات هدیه دهد، برای خواننده‌ی آن به عدد اموات ثواب داده می‌شود. (جامع المسانید و المراسیل ج ٧ ص ٣٨٩ - کنز العمال ج ١ ص ٣١٩٢ - فضائل سوره‌ی الإخلاص حسن الخالل - عمدة القاری ج ٣ ص ١١٤ - تحفة الأحوذی شرح سنن الترمذی ج ٣ ص ٢٨٩ - مرقاة المفاتیح ج ٤ ص ١٨٠ - مراقبی الفلاح شرح نور الإیضاح - ج ١ ص ٣٠٥ - الدر المختار شرح تنویر الأبصار ج ٢ ص ٢٠٤ - کنز الدقائق کتاب الحج باب الحج عن الغیر)

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کفن‌های اموات خود را نیکو درست کنید؛ زیرا آنان (به خاطر کفتشان) با یکدیگر مباهات می‌کنند و هم‌دیگر را در قبورشان زیارت می‌کنند. (التذکرہ فی أحوال الموتی - شرح الصدور بشرح حال الموتی و اهل القبور ج ١ ص ١٩٢ - کنز العمال ج ١ ص ٣١٧٣)

از بریده صحابی (صَحَابَةَ)؛ رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما تعلیم می‌دادند که وقتی به مقابر می‌رویم (بگوئیم): «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلَّا حِقُولَ، نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمُ الْعَافِيَةَ»
يعنی: سلام بر شما ای اهل دیار مؤمنان و مسلمانان؛ إنْ شاءَ اللَّهُ ما نیز به شما خواهیم پیوست. از الله جَلَّ جَلَّ برای خودمان و شما عافیت می‌طلیم. (عافیه: بخشش - سلامتی). (مشکاه المصایح ج ١ ص ٤٨٨)

حضرت عَمَرُو بْنُ الْعَاصِ صحابی در مرض الموت بود که امور ذیل را وصیت کردند: وقتی من فوت نمودم، همراه من نوحه خوان و آتش نیاورید و وقتی مرا دفن کردید پس بر من خاک بریزید، سپس کنار قبر من بمانید به اندازهی نحر (سر بریدن) شتران و تقسیم گوشت آنان تا با شما انس گیرم و ببینم که به فرستادگان (منکر و نکیر) پروردگارم، چه جوابی می‌دهم. (صحیح مسلم ج ٢ ص ١١٢)

رسول الله صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: میت در قبر خود مانند کسی است که در حال غرق شدن می‌باشد که کمک می‌خواهد و منتظر دعائی از طرف پدر و مادر یا ولد و یا دوست مورد اطمینان است. پس وقتی این دعاء به وی برسد، پس - همین دعاء - از دنیا و آنچه در آن می‌باشد دوست‌تر و بهتر است و همانا الله جَلَّ جَلَّ بر اهل قبور، به سبب دعای اهل دنیا - هدیه‌هایی - مانند کوهها و هدیه‌ی زندگان را به مردگان می‌رساند، و هدیه‌ی زندگان برای مردگان استغفار - طلب آمرزش - برای آنها و صدقه از طرف آنها می‌باشد. (جامع المسانید و المراسيل ج عص ٣٠٩ - لسان المیزان ج ٥ ص ١١٣ - مزان الاعتدال ج عص ٨٦ - الفردوس بما ثور الکتاب ج ٤ ص ١٠٣)

شبههی چهارم: توسل (وسیله قرار دادن مخلوق):

توسل به انبیاء و اولیاء مشروع است:

*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (٣٥). (سورة المائدة آیه ٣٥)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الله ﷺ در پیش گیرید و وسیله بجوئید به سوی وی و جهاد کنید در راه وی.*

شبهه: وجه تمسک اینکه وها بیان گویند که وسیله در اینجا عمل صالح است.

از آنجا که عمل صالح نیز مخلوق می‌باشد پس چه فرقی است بین عمل صالح و رجل صالح؛ بلکه احترام انسان در نزد الله ﷺ از عمل بیشتر است؛ زیرا عمل در بعضی اوقات بخاطر حفظ سلامت انسان ساقط می‌گردد و ثانیاً معطوف باید از معطوف عليه مغایر باشد، در اینجا اول تقوی را ذکر کرده است بعد وسیله را؛ اگر وسیله نیز عمل باشد، تکرار تقوی خواهد شد، زیرا تقوی یعنی همان انجام اعمال صالحه.

و آیات درخواست بنی اسرائیل از حضرت موسی عليه السلام، برای اینکه پروردگارش را برای تعیین مراد خود و خبر دادن از قاتل و کشف عذاب بخواند، و در هیچ یک از این آیات، درخواست آن‌ها را در قرآن کفر نداسته است، بلکه حضرت موسی عليه السلام برای آن‌ها دعاء کرده و پروردگار وی نیز اجابت کرده است.

***قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ انْهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمِرُونَ (٦٨).** (سورة البقرة آية ٦٨)

گفتند: برای ما از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن سازد که آن چگونه - گاوی - است؟ - موسی العلیه السلام - گفت: او - الله جل جل - می فرماید پس آن چه را که فرمان می یابید، انجام دهید. * و آیات ٦١ و ٦٩ و ٧٠ بقره و ١٣٤ اعراف.

و مورد تأیید بودن این نوع دعاء از آنجا معلوم می شود که بنی اسرائیل درخواست های دیگری نیز از حضرت موسی العلیه السلام نموده اند که درخواست های نادرست آنان را تخطیه کرده است مانند:

***وَجَاءُرَبِّنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (١٣٨).** (سورة الاعراف آية ١٣٨)

و بنی اسرائیل را - سالم - از دریا عبور دادیم - ناگاه - در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. - در این هنگام، بنی اسرائیل - به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبدی قرارده، همان گونه که آنها معبدان - و خدایانی - دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهم و نادان هستید! *

***يَسْئِلُكَ أَهْلُ الْكِتَابَ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرًا فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ**



ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (١٥٣). (سورة النساء آية ١٥٣)

اهل کتاب از تو می خواهند که کتابی از آسمان بر آنها فرود آوری، آنان بزرگتر از این را از موسی العلیٰ خواستند، گفتند: الله جل جل را آشکارا به ما بنمایان. پس به - سزای - گناهشان صاعقه آنان را در گرفت، آن گاه پس از آنکه معجزه ها برایشان آمد، گو dalle را - به پرستش - گرفتند، سپس از این - گناه - در گذشتیم و به موسی حجتی آشکار دادیم.*

و حتی پیامبران به درخواست دشمنان خود نیز گوش می کردند و برای مدتی از آنها عذاب را بر می داشتند و وقتی باز عناد می کردند، دوباره بر آنها عذاب فرود می آمد:

* وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهْدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (١٣٤). (سورة الاعراف آية ١٣٤)

هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: «ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند! اگر این بلا را از ما مرتفع سازی، قطعاً به تو ایمان می آوریم، و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد!».*

در اینجا درخواست کنندگان فرعون و قومش هستند و حضرت موسی العلیٰ به اینها نمی گوید که از الله جل جل بخواهید، بلکه با

درخواست آن‌ها از موسی العليّ، الله جل جل جل است که عذاب را از آن‌ها بر می‌دارد.

درخواست حضرت سلیمان العليّ از درباریان خود که قبلاً بیان شد و این نیز توسل است.

احادیث توسل:

*عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال: قال رسول الله : «لَمَّا اقْتَرَفَ آدَمُ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَارَبَّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَا غَفَرْتَ لِي، فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ وَكَيْفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَلَمْ أَخْلُقْهُ؟ قَالَ: يَارَبَّ لَأَنْتَ لَمَّا خَلَقْتَنِي بِيَدِكَ وَنَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوحِكَ رَفَعْتُ رَأْسِي فَرَأَيْتُ عَلَى قَوَائِمِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَمْ تُضِفْ إِلَيْ اسْمِكَ إِلَّا أَحَبَّ الْخَلْقَ إِلَيْكَ، فَقَالَ اللَّهُ: صَدَقْتَ يَا آدَمُ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْخَلْقَ إِلَيَّ ادْعُنِي بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ وَلَوْلَا مُحَمَّدًا مَا خَلَقْتُكَ».

هذا حديث صحيح الإسناد. (المستدرك على الصحيحين ج ٢ ص ٦٧١- ٦٧٢)
جامع المسانيد و المراسيل ج ١١ ص ٩٧ - كنز العمال ج ١ ص ٢٢٨٨ - دلائل النبوة (البيهقي) باب ماجاء في تحدث رسول الله صلى الله عليه وسلم بنعمة ربه عز و جل لقوله تعالى {وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدَثَ} - مغنى المحتاج إلى معرفة معانى ألفاظ المنهاج ج ١ ص ٦٤٩ - قصص الأنبياء ابن كثير ج ١ ص ١ ص ٥)

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: وقتی حضرت آدم آن خطا را انجام داد، گفت: یا رب به حق محمد امرزش خود را از تو می‌طلبم. پس الله تعالیٰ



می فرماید: ای آدم، تو محمد را از کجا می شناسی در حالی که من هنوز وی را خلق نکرده ام؟ آدم علیه السلام گفت: وقتی مرا خلق کردی و در من از روح خود دمیدی، سرم را بالا گرفتم، پس دیدم که در ستونهای عرش نوشته شده بود (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) از آنجا دانستم که تو چیزی را در کنار اسم خود قرار نخواهی داد، مگر اینکه آن شخص محبوب ترین خلق به تو باشد. پس الله تعالی فرمود: درست گفتی ای آدم، همانا وی دوست ترین خلق به من است. به حق او دعاء کن که من تو را آمرزیدم و اگر محمد نمی بود، تو را خلق نمی کردم. این حدیث اسنادش صحیح است.*

*عن ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنْسٍ عَنْ أَنْسٍ «أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَا كَنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَسْقِينَا، وَإِنَا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا. قَالَ: فَيُسْقَوْنَ». (صحیح البخاری ج ۱ ص ۳۴۲ - سنن الکبری للبیهقی ج ۱ ص ۱۶۸ - مشکاة المصابیح ج ۱ ص ۴۲۹ - فیض القدیر ج ۴ ص ۳۷۳ - نیل الأوطار شرح منتقی الأخبار ج ۴ ص ۳۰)

حضرت عمر رضی الله عنه، وقتی قحطی و بی آبی رخ می داد، حضرت عباس رضی الله عنه را وسیله قرار می داد و می گفت: بار الها، ما رسول الله صلی الله علیه و سلّم را وسیله قرار می دادیم و تو به ما آب می دادی و حال نیز عمومی رسول الله صلی الله علیه و سلّم را وسیله می گیریم، پس به ما باران بده. راوی گوید با این کار نیز به آنها آب داده می شد.*

* حدثنا عبد الله حدثني أبي حدثنا روح قال: حدثنا شعبة عن أبي جعفر المديني قال: سمعت عمارة بن خزيمة بن ثابت يحدث عن عثمان بن حنيف: «أن رجلاً ضريراً أتى النبيَّ صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال: يا نبِيُّ اللهِ أدعَ اللهَ أَنْ يعافِيَنِي؟ فقال: إن شئت أخرت ذلك فهو أفضَلُ لآخرتك و إن شئت دعوت لك؟ قال: لا، بل ادع الله لي، فأمْرَهُ أَنْ يتوضأ و أَنْ يصلي ركعتين و أَنْ يدعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوْجُهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدَ إِنِّي أَتُوْجُهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَتَقْضِي وَتُشْفِعُنِي فِيهِ وَتُشْفِعُنِي فِيْ، قال: فَكَانَ يَقُولُ هَذَا مَرَارًا، ثُمَّ قَالَ بَعْدَ أَحْسَبَ أَنْ فِيهَا أَنْ تُشْفِعُنِي فِيهِ قَالَ: فَفَعَلَ الرَّجُلُ فَبِرًا». (مسند امام احمد ج ٥ ص ١٢٨ - المسند الجامع عثمان بن حنيف الانصارى و الدعوات الكبير للبيهقى بابٌ مَا يُسْتَحْبِطُ لِلَّدَاعِيِّ مِنْ رَفْعِ الْيَدَيْنِ فِيَّ لَدُّعَاءِ.. - سنن الترمذى ج ١٠ ص ٢٥ - صحيح ابن خزيمه ج ٢ ص ٢٢٥ - سنن الكبرى للنسائى ج ٦ ص ١٦٩ - المستدرک على الصحيحين ج ١ ص ٤٥٧ - جامع المسانيد و المراسيل ج ٢ ص ٨٣ - مشكاة المصايب ج ٢ ص ٦٨ - منتخب عبد بن حميد ج ١ ص ١٤٧ - فيض القدير ج ٢ ص ١٣٥ - الفتح الكبير ج ١ ص ٢٣٩ - كنز العمال ج ١ ص ٢٣٧ - تهذيب الكمال ج ١٢ ص ٣٩٥ - سير اعلام النبلاء ج ١ ص ٢٥٠ - مراقب الفلاح شرح نور الإيضاح ج ١ ص ٢٠٥ - حاشية رد المحتار على الدر المختار ج ٦ ص ٦٩١)

عثمان بن حنيف رضي الله عنه: همانا مرد علیلی پیش رسول الله صلی الله علیه و سلّم آمد و گفت: ای نبی الله صلی الله علیه و سلّم، الله جل جل جل را بخوان تا مرا سلامتی دهد. پس حضرت صلی الله علیه و سلّم فرمودند: اگر بخواهی آن را تأخیر کند که این برای

آخرت بهتر است و اگر هم خواستی برایت دعاء می‌کنم؟ آن مرد گفت: نه؛ برایم دعاء کن. پس به وی امر کرد تا وضعه سازد و در کعت نماز بخواند و این دعاء را بخواند: بار الها؛ همانا من از تو می‌خواهم و به سوی تو متوجه می‌شوم به وسیله‌ی پیامبرت، محمد ﷺ که نبی رحمت است؛ ای محمد ﷺ، من به وسیله‌ی تو به سوی پروردگارم متوجه می‌شوم در باره‌ی این نیاز خودم که آن را برآورده کنی و در این باره مرا شفاعت کنی. راوی گوید: پس آن مرد این دعاء را چند بار تکرار می‌کرد (در اینجا فکر می‌کنم می‌گفت ان تشعنی فيه به جای تشفعنی فيه) و راوی گوید: پس آن مرد این کار را انجام داد و از مرضش سلامتی یافت.*

* وعن عثمانَ بنِ حُنَيْفٍ : أَنَّ رَجُلًا كَانَى خَتَّلَفَ إِلَى عَشَمَانَ بْنِ عَفَانَ فِي حَاجَةٍ لَهُ فَكَانَ عُشَمَانُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فِي حَاجَتِهِ فَلَقِيَ عُشَمَانَ بْنَ حُنَيْفٍ فَشَكَّا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ عُشَمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ : أَتَيْتِ الْمَيَاةَ، فَتَوَضَّأْتَ، ثُمَّ أَتَيْتِ الْمَسْجَدَ فَصَلَّيْتِ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ قُلْتُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ إِلَى رَبِّي فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي، وَ تَذَكُّرُ حَاجَتِكَ، وَ رُحْ إِلَيْ حَتَّى أَرُوْحَ مَعَكَ، فَأَنْطَلَقَ الرَّجُلُ فَصَنَعَمَا قَالَ لَهُ ثُمَّ أَتَى بَابَ عُشَمَانَ، فَجَاءَ الْبَوَّابُ حَتَّى أَخَذَ بِيَدِهِ ادْخَلَهُ عَلَى عُشَمَانَ بْنِ عَفَانَ، اجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَى الطِّنْفِسَةِ، وَ قَالَ : حَاجَتُكَ؟ فَذَكَرَ حَاجَتَهُ، فَقَضَاهَا لَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ : مَا ذَكَرْتُ حَاجَتَكَ حَتَّى كَانَتْ هَذِهِ السَّاعَةُ. وَ

قال: مَا كَانَ ثُلَكَ مِنْ حَاجَةٍ فَأَتَنَا. ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِي
عُثْمَانَ بْنَ حُنَيْفٍ فَقَالَ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، مَا كَانَ يَنْظُرُ فِي حَاجَتِي و
لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْيَ حَتَّى كَلَمْتُهُ فِي. فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ، وَاللَّهِ مَا كَلَمْتُهُ، و
لَكِنْ شَهَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَتَاهُ رَجُلٌ ضَرِيرٌ فَشَكَّا
إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرِهِ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَ تَصْبِرُ؟»
فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِي قَائِدٌ، وَقَدْ شَقَّ عَلَيَّ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا الْمِيَضَةَ، فَتَوَضَّأْ، ثُمَّ صَلُّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ
اذْعُ بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ» فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ: فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَ طَالَ بَنَا
الْحَدِيثُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا الرَّجُلُ كَائِنٌ لَمْ يَكُنْ بِهِ ضَرُرٌ قَطُّ. قلت: روی
الترمذی و ابن ماجة طرفاً من آخره خالیاً عن القصة، و قد قال
الطبرانی عقبه: و الحدیث صحیح بعد ذکر طرقه التي روی بها. (مجمع
الزوائد ج ۲ ص ۵۶۵ - مجمع الطبرانی الكبير ج ۹ ص ۳۰ - الترغیب و الترهیب
ج ۱ ص ۲۷۲ - معرفة الصحابة (أبی نعیم الأصبهانی) عثمان بن حنیف الانصاری).
از عثمان بن حنیف رضی الله عنه: مردی بود که با حضرت عثمان بن عفان
دربارهی حاجتی که داشت اختلاف می کرد. پس حضرت عثمان رضی الله عنه
به نیاز وی اعتماء نمی کرد تا اینکه با عثمان بن حنیف رضی الله عنه ملاقات کرد
و از اینکه عثمان بن عفان رضی الله عنه کار وی را راه نمی اندازد، به وی
شکایت کرد و عثمان بن حنیف رضی الله عنه نیز به وی گفت که به وضو خانه
برو و وضوء ساز و به مسجد برو و این دعاء را بخوان: بار الها؛ همانا
من از تو می خواهم و به سوی تو متوجه می شوم به وسیله‌ی

پیامبرمان محمد ﷺ؛ ای محمد ﷺ؛ من به وسیله‌ی تو به سوی پروردگارم متوجه می‌شوم؛ پس حاجت مرا برآورده کن و نیازت را ذکر کن. و پیش من بیا، من نیز همراهت خواهم آمد. پس مرد رفت و آنچه عثمان بن حنیف ؓ به وی گفته بود را انجام داد. بعد به در عثمان بن عفان ؓ آمد، پس دربان آمد و از دستش گرفت و او را بر عثمان بن عفان ؓ داخل کرد و همراه وی بر نمای نشاند و گفت- عثمان بن عفان ؓ - : حاجت را بگو؟ پس آن مرد حاجتش را گفت و وی آن را انجام داد و گفت: تا این لحظه حاجت تو یاد نبود و گفت اگر حاجتی داشتی پس پیش ما بیا. پس آن مرد خارج شد و عثمان بن حنیف ؓ را دید؛ پس به وی گفت: الله جل جلاله تو را اجر نیکو دهد. به نیاز من التفاتی نمی‌کرد و به من نگاه هم نمی‌کرد تا اینکه تو در باره‌ی من با وی صحبت کردی. عثمان بن حنیف ؓ گفت: به الله جل جلاله قسم با وی صحبتی نکردم ولی من در حضور رسول الله ﷺ بودم که مردی نایبنا پیش ایشان آمد، پس از نایبنا بودن خود شکایت کرد پس رسول الله ﷺ به وی گفتند: آیا صبر می‌کنی؟ آن مرد گفت: یا رسول الله ﷺ مرا کسی نیست که هدایت کند- قائد کسی که به کمک وی نایبنا به این طرف و آن طرف برود- و این بر من سنگین آمده است. پس رسول الله ﷺ به وی فرمودند: به وضو خانه برو و وضوء ساز سپس دو رکعت نماز بخوان بعد این دعاء را بخوان. پس عثمان بن حنیف ؓ گفت: به الله جل جلاله قسم که ما از همان مجلس که نشسته بودیم جدا نشده بودیم و کلام ما به درازا کشید تا اینکه آن مرد بر ما

وارد شد، گویا که آن مرد را ضرری - نابینایی - اصلاً نداشته است. طبرانی بعد از ذکر طرق روایت آن گفته است که صحیح است.* در اینجا و با این حدیث معلوم می‌شود که صحابه در مورد ادعیه، تاریخ انقضای متصوّر نبودند و معتقد نبودند که این توسل برای زمان حیات رسول الله ﷺ می‌باشد، بلکه هر چیزی که می‌آموختند آن را بعد از وفات رسول الله ﷺ نیز استفاده می‌کردند.

* فلما فرغ دخل رسول الله صلی الله عليه و سلم فاضطجع فيه، فقال: «الله الذي يحيي ويميت، و هو حي لا يموت، اغفر لاميٰتِي فاطمة بنتِ اسدٍ، و لقنهَا حجّتها، و واسع علیها مدخلها بحقِّ نبیكَ و الائبياء الذين من قبلی فإنك أرحم الراحمين» و كبر عليها أربعاً، وأدخلوها اللحد هو و العباس و أبو بكر الصديق رضي الله عنهم. (مجمع الزوائد ج ٤١٤ - جامع المسانيد و المراسيل ج ٤٢٠ - كنز العمال ج ١ ص ٢٤٢٦ - حلية الأولياء ج ٣ ص ١٤٢ - التذكرة في أحوال الموتى باب ما جاء في ضغط القبر على صاحبه و إن كان صالحا - التذكرة الحمدونية الباب التاسع عشر في المراثي و التعازي - معجم الطبراني الأوسط ج ١ ص ١١٩٤ من اسمه احمد - معجم الطبراني الكبير ج ٢٤ ص ٣٥١)

وقتی قبر فاطمه بنت اسد ﷺ حفر شد، رسول الله ﷺ داخل قبر شدند و در آن دراز کشیدند، پس گفتند: الله جل جلاله است که زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده است و نمی‌میرد. بیامرز مادرم فاطمه بنت اسد را و به وی حجت تلقین کن و مکان وی را وسیع بدار به حق پیامبرت و پیامبران قبل از من؛ زیرا تو ارحم الراحمین هستی. و بر وی - فاطمه

چهار تکبیر گفتند و حضرت رسول الله ﷺ و عباس رضی الله عنه و ابوبکر الصدیق رضی الله عنه، وی را به قبر داخل کردند.*

* حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا عفان و هنر قالا: ثنا همام، ثنا قتادة، عن أنس بن مالك «أن رجلاً أتى النبي صلى الله عليه وسلم وهو على المنبر فقال: يا رسول الله استسق الله لنا، قال: فاستسق و مانرى في السماء قزعة، قال: فأمطرنا فما جعل تتقلع، فلما أتت الجمعة قام إليه ذلك الرجل أو غيره فقال: يا رسول الله ادع الله أن يرفعها عنا، قال: فدعا فجعلت أنظر إلى السحاب يسفر عينناً و شمالاً و لا يمطر من جوفها قطرة». (مسند امام احمد ج٤ ص ١٣٢ - مسند ابى يعلى ج٥ ص ٤١٦ - سنن النسائي الكبرى ج١ ص ٥٥٨ - سنن ابن ماجه ج١ ص ٤٠٤)

مردی نزد رسول الله ﷺ آمد در حالی که رسول الله ﷺ بر منبر بود. پس گفت: يا رسول الله ﷺ، برای ما طلب باران کن؛ گفت - راوی -: پس حضرت ﷺ طلب باران کردند در حالی که در آسمان لکه‌ای هم نبود. گفت - راوی -: بر ما باران بارید و اصلاً قطع نمی‌شد. وقتی روز جمعه شد، همان مرد یا کسی دیگر ایستاد؛ پس گفت: يا رسول الله ﷺ دعاء کن که باران را از ما بردارد. گفت - راوی -: پس رسول الله ﷺ دعاء کرد، پس من شروع کردم به نظر کردن بر ابرها که از آسمان به چپ و راست کنار می‌رفتند در حالی که یک قطره نیز از آن‌ها نمی‌چکید.*

* عن أنس بن مالك، قال: جاء أعرابي إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله لقد أتيناك و مالنا بغير يئط ولا صحي يصطحب وأنشده : وليس لنا إلا إليك فرارنا و أين فرار الناس إلا إلى الرسل فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يجر رداءه حتى صعد المنبر ثم رفع يديه إلى السماء فقال: « اسقنا غيشا مغيثا مريبا (الدعاء للطبراني باب رفع اليدين على المنبر في الاستسقاء - دلائل النبوة (البيهقي) باب استسقاء النبي - فتح الباري شرح صحيح البخاري ج ٣ ص ١٨٢ - عمدة القارى ج ٧ ص ٢٩)

اعرابی پیش رسول الله ﷺ آمد و گفت: يا رسول الله ﷺ پیش تو آمدیم در حالی که ما را شتری نیست تا از خود صدا در بیاورد و نه کودکی که شیر بخورد و برای رسول الله ﷺ شعری خواند: و نیست ما را - پناهی - جز اینکه به سوی تو فرار کنیم و مردم به غیر از انبیاء به کجا فرار کنند. پس رسول الله ﷺ به پا خواست در حالی که رداش بر زمین کشیده می شد و بر منبر رفت و دستهایش را به آسمان گرفت - و دعای استسقاء را خواند - .*

در اینجا اعرابی اخلاص خود و درمانگی خود را به عرض رسول الله ﷺ رسانده و گفته است که طفل معصوم یا حیوان بی گناهی نیز نداریم و از روی بیچارگی به پیش تو آمدیم. در این حدیث آنچه آشکار است این است که بیچاره می تواند به نزد رسول الله ﷺ آمده و به عرض ایشان برساند و این از نظر رسول الله ﷺ هیچ اشکالی نداشته



است بلکه به حرفهای آن مرد گوش داده و به تأیید عمل آن مرد دست به دعاء برداشته است.

*حدّثنا أبو معاوية عن الأعمش عن أبي ص عن ملك الدار، قال: و كان خازن عمر على الطعام، قال: أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه و سلم فقال: يا رسول الله استسق لأمتك فإنهم قد هلكوا، فأتى الرجل في المنام فقيل له: أئت عمر فأقرئه السلام، و أخبره أنكم مستقيمون و قل له: عليك الكيس عليك الكيس فأتى عمر فأخبره فبكى عمر ثم قال: يارب لا آلو إلا ما عجزت عنه. (مصنف ابن أبي شيبة ج ٧ ص ٤٨٢ - الإستيعاب في معرفة الأصحاب ج ٣ ص ٢٣٤ - جامع المسانيد و المراسيل ج ١٤ ص ١٩٣ - كنز العمال ج ١ ص ١٦٧٥ - دلائل النبوة في باب ماجاء في رؤية النبي صلى الله عليه و سلم في المنام - الإصابة في تمييز الصحابة ج ٦ ص ٢١٥ - الإستيعاب في معرفة الأصحاب ج ٣ ص ٢٣٤ - البداية و النهاية ج ٧ ص ٩٠)

در زمان حضرت عمر رضي الله عنه قحطی پیش آمد و مردی به سوی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: يا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای امّت خودت طلب باران کن، زیرا امّت دارند هلاک می‌شوند. پس بر آن مرد در خوابش آمده شد و گفته شد: به عمر سلام برسان و به وی خبر ده؛ شما بر راه مستقیم هستید و به وی بگو: فطانت و هوشیاری را لازم گیرد؛ پس آن مرد به پیش حضرت عمر رضي الله عنه آمد و از این واقعه به وی خبر داد و حضرت عمر رضي الله عنه گریه کرد و گفت: ای پروردگار من، از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کنم؛ مگر از آنچه که از آن عاجز هستم.

حضرت عمر رضي الله عنه أن شخص را نه متّهم به شرك و كفر كرد و نه او را از اين کار بازداشت، و الا اگر اين کار درست نمی بود، بی شک حضرت عمر رضي الله عنه وی را مجازات می کرد.

* حدثنا أبو النعمانٌ حدثنا سعيدٌ بن زيدٍ، حدثنا عمرو بن مالكٌ النكريٌّ، حدثنا أبو الجوزاء أوسٌ بن عبد اللهٍ، قال: قحطَ أهل المدينة قحطاً شديداً، فشكوا إلى عائشةٍ فقالتْ: انظروا قبرَ النبيِّ صلَّى اللهُ عليه و سلمَ فاجعلوا منه كواً إلى السماءِ، حتى لا يكونَ بينَ السماءِ سقفٌ، قال: ففعلوا فمطروا مطراً حتى تَبَتَّ العشبُ، و سُمِّنَتِ الإبلُ حتى تَفَتَّقتَ من الشحِّ، فسُمِّيَ عامَ الفتقِ. (سنن الدارمي ج ١ ص ٤٣ - مشكاة المصايب ج ٣ ص ١٦ في الاستسقاء بقبره صلَّى اللهُ عليه و سلمَ)

در مدینه قحطی رخ داد؛ پس نزد حضرت عائشه رضي الله عنه از این قحطی شکایت کردند و ایشان فرمودند تا به قبر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بروند؛ پس از آن به طرف آسمان روزنهاي ایجاد کنند، طوری که بین روضه‌ی نبی صلی الله علیه و آله و سلم و آسمان سقفی نباشد. پس آن را انجام دادند؛ پس ما را باران بارید تا اینکه گیاه روئید و شتران فربه شدند، طوری که از چربی زیاد، شروع به شکافته شدن کردند، به همین جهت آن سال را سال فتق نام نهادند - سال شکافته شدن -.

* وقال(ص)«إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَلْعُغَ الْعَرْقَ نَصْفَ الْأَرْضِ. فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». وَ زَادَ عَبْدُ اللهِ: حَدَّثَنِي الْلَّيْثُ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي جَعْفَرٍ



«فَيَشْفَعُ لِيُقْضِي بَيْنَ الْخَلْقِ، فَيُمْشِي حَتَّىٰ يَأْخُذَ بَحَلْقَةَ الْبَابِ. فَيَوْمَئِذٍ يَبْعَثُهُ اللَّهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يَحْمُدُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ كُلُّهُمْ». وَقَالَ مُعَلَّمٌ حَدَّثَنَا وَهِيبٌ عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ أَخِي الزُّهْرَىِّ عَنْ حَمْزَةَ سَعَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَسَأَلَةِ.

(صحيح البخاري ج ٢ ص ٥٣٦ - فتح الباري شرح صحيح البخاري ج ٤ ص ١٠١ - عمدۃ القاری ج ٩ ص ٥٦)

در روز قیامت خورشید نزدیک می‌شود - به مردم - آن قدر نزدیک که عرق مردم تا نصف گوش آن‌ها می‌آید و در این حالت هستند که مردم استغاثه می‌کنند به حضرت آدم صلی الله علیه و سلّم - از وی درخواست می‌کنند که آنان را از این وضع نجات دهد - بعد به حضرت موسی صلی الله علیه و سلّم و بعد به حضرت محمد صلی الله علیه و سلّم و عبدالله صلی الله علیه و سلّم اضافه می‌کند که لیث صلی الله علیه و سلّم از ابن ابی جعفر صلی الله علیه و سلّم روایت کرده است: پس رسول الله صلی الله علیه و سلّم شفاعت می‌کند تا بین خلائق قضاء - حکم - کرده شود. پس در آن روز است که الله تعالیٰ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلّم را به مقام محمود می‌رساند؛ مقام محمودی که همه وی را حمد گویند.*

این استغاثه است؛ در روزی که کسی را جز الله صلی الله علیه و سلّم ملکی نیست. ببینید در آن روز نیز به دامان حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلّم می‌افتد و از وی درخواست کمک می‌کند.

اگر استغاثه به غیر الله صلی الله علیه و سلّم کفر باشد در آن روز نیز کفر خواهد بود، همچنان که در این دنیا باشد و اگر در آن روز کفر نباشد، در این دنیا نیز کفر نخواهد بود بلکه این حدیث دال بر آن است که استغاثه کفر

نبوده بلکه جائز و عادی بوده است، همچنان که در آیه شریفه می‌فرماید:

*ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (٧٣) مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلَّوْا
عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضْلِلُ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (٧٤).

(سوره غافر آیات ٧٣ و ٧٤)

آنگاه به آن‌ها گفته شود: آن شریکان که برای الله ﷺ می‌پنداشتید کجا هستند؟ (٧٣) می‌گویند: آن‌ها را از دست داده‌ایم، بلکه پیش از این چیزی را به خدایی نمی‌خوانده‌ایم. الله ﷺ کافران را بدین سان گمراه می‌کند. (٧٤).*

اگر خواندن غیر الله ﷺ کفر می‌بود، باید که استغاثه کنندگان انکار کنند، اینان نه تنها انکار نمی‌کنند بلکه این عمل را تکرار می‌کنند.

* و قد أخرج قصة عاد الثانية أحمد ياسناد حسن عن الحارث بن حسان البكري قال: «خرجت أنا و العلاء بن الحضرمي إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث و فيه قلت: أعود بالله و برسوله أن

أكون كوافد عاد. (فتح الباري شرح صحيح البخاري ج٤ ص١٠١ ج٩ ص٥٤٩)

– معجم الطبراني الكبير ج٣ ص٢٥٤ – مسنن امام احمد ج٤ ص٥٣١

احمد رضي الله عنه قصه‌ی عاد دوم را با اسناد از الحارث بن حسان البكري رضي الله عنه گفت: من و العلاء بن الحضرمي رضي الله عنه به سوی حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم خارج شدیم تا آخر حدیث و در این حدیث آمده است: پس گفتم: پناه بر الله ﷺ و رسوله ﷺ می‌برم از اینکه مثل فرستاده و سفیر عاد باشم.*



در اینجا پناه برده است بر الله جل جلاله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و این قول را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اداء کرد و ایشان وی را به کفر متهم نکرد؛ بلکه او را فرمود تا در بارهی وافد- سفیر و فرستاده‌ی - عاد توضیح دهد. و این کار را تقریر نبی گویند که این نیز حجت است.

در قصه‌ی حضرت هاجر و حضرت اسماعیل العلیه السلام؛ وقتی حضرت ابراهیم العلیه السلام ایشان را در مکان احداث کعبه گذاشت و خود برگشت و ادامه‌ی حدیث: * (وإذا هي تسمع صوتاً فقالت: قد سمعتَ، فقلْ
ثُجَّبُ، أو يأْتِي منك خيرٌ، قال أبو عامر، قد سمعتَ فاغثْ فِإِذَا هو جبریل، فركض بقدمه فنبع. فذهبت أم إسماعیل تحفر). (سنن النسائی
الکبری ج ۵ ص ۱۰۱)

.... - هاجر - صدایی می‌شنید، پس هاجر گفت: همانا شنیده می‌شود پس بگو تا اجابت کرده شود، یا از تو خیری بر می‌آید و در روایت ابو عامر رضی الله عنه آمده است: همانا شنیده شدی پس کمک کن؛ پس در حال معلوم شد که جبرئیل العلیه السلام است. پس پایش را به زمین کوفت؛ پس چشم‌هه جوشیدن گرفت؛ پس مادر اسماعیل العلیه السلام شروع به حفر کرد.*

در این حدیث معلوم است که صاحب آن صدا، پروردگار نیست و جبرئیل العلیه السلام نیز مخلوق است، پس استغاثه از غیر الله جل جلاله کرد پس ابن تیمیه باید به حضرت هاجر بگوید که تو از غیر الله جل جلاله استغاثه کردی پس مشرک هستی - نعوذ بالله - و به ابن عباس رضی الله عنه و حضرت

هاجر بگوید که چرا به مردم کفر یاد می‌دهید، زیرا این عمل از نظر من کفر است!!!

در اینجا احادیث توسل را تمام می‌کنم، نه به خاطر اینکه دیگر حدیثی نبوده باشد بلکه این مقدار عاقل و جا هل را بسنده است و کسی که با این همه هنوز قبول نکند، وی شامل این آیه است:

*...وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُوكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٢٥). (سورة الانعام آیه ٢٥)

و هر معجزه‌ای را که بنگرند بدان ایمان نمی‌آورند و چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند. کافران می‌گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان نیست.*

صحابه رض در باره‌ی چیزهایی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها می‌آموختند هیچ تاریخ انقضاء تعیین نمی‌کردند و آن تعالیم را پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز انجام می‌دادند و ادعیه‌ای را که یاد گرفته بودند طبق تعالیم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم، بدون هیچ تغییری می‌خوانندند. در اینجا از جهالات این گروه باید نکته‌ای را ذکر کنم و آن درباره‌ی تشہد می‌باشد که سلف و خلف در آن در هر نوع تشہد چه در زمان نبی صلی الله علیه و آله و سلم و چه بعد از وی در آن این کلام را می‌گفتند:

{السلام عليك يا ايها النبى} تا اینکه این جهالان به این نتیجه رسیدند که این خطاب برای زمان حیات نبی صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و الان که ایشان وفات یافته‌اند باید حرف خطاب را برداشته و {يا ايها النبى} گفته شود!!!

تشهد روایت شده اینگونه میباشد (الْتَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهُدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) و این گروه آمدهاند و گفتهاند که به جای {السلام عَلَيْكَ أَيَّهَا النَّبِيُّ} باید (السلام على النبي) گفته شود.

و این دقیقاً مخالف احادیث مروی از تشهید است که صحابه رض به دیگران با کلمه‌ی (علیک) میآموختند. باید به آنان گفت که اگر منظور از این قول این باشد که در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنیدند، باید گفت که در آن زمان نیز باید غائب خوانده می‌شد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به تشهید کسی گوش نمی‌کردند و نمی‌شنیدند؛ پس این خطاب بی معنی است پس - نعوذ بالله - به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز که این کلمات را که مانند یاد دادن قرآن، کلمه به کلمه آموخته است، این اشتباه بлагی را گوشزد کنید و ایشان را از خطا آگاه کنید (نعموذ بالله یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من وقتی این کلمات را از زبان اینان در اینجا ذکر می‌کنم بر تو پناه می‌برم و می‌خواهم از اساعت ادب حقیر چشم پوشی فرمائید).

وَقَالَ السُّبْكِيُّ: يَحْسُنُ التَّوَسُّلُ بِالنَّبِيِّ إِلَى رَبِّهِ وَلَمْ يُنْكِرْهُ أَحَدٌ مِنْ السَّلْفِ وَلَا الْخَلْفِ إِلَّا ابْنَ تَيْمِيَّةَ فَابْتَدَعَ مَا لَمْ يَقُلْهُ عَالِمٌ قَبْلَهُ اهـ (الدر المختار وحاشیة ابن عابدين (رد المحتار) (٦/٣٩٧))

ابن عابدين مؤلف كتاب رالمنتار شرح الدر المختار چنین آورده است:

سبکی گوید: توسل به رسول الله ﷺ به سوی الله تعالی امری پسندیده است و توسل را کسی از سلف صالح و همچنین از علمای بعد آنان انکار نکرده است به غیر از ابن تیمیه که بدعت گذار (و انکار کننده توسل) است، آنچه که کسی قبل وی این را نگفته است.



شبھے پنجم: موت انبیاء:

انبیاء زندہ ہستند:

* وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (١٥٤). (سورة البقرة آية ١٥٤)

آنان را که در راه الله حَلَّة کشته می شوند، مردہ مخوانید. آن‌ها زندہ‌اند و شما در نمی‌یابید.*

* وعن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون». رواه أبو يعلى و البزار و رجال أبي يعلى ثقات. (مجمع الزوائد ج ٨ ص ٣٨٦ - جامع المسانيد و المراسيل ج ٣ ص ٤٤٩ - مسنن أبي يعلى ج ٦ ص ١٤٧ - فيض القدير ج ٣ ص ١٨٤ - الفتح الكبير ج ١ ص ٥٠٩ - مسنن البزار ج ١٣ ص ٢٩٩ - المطالب العالية (ابن حجر العسقلاني) باب حياة الأنبياء في قبورهم و حياة الأنبياء في قبورهم (البيهقي))

انس ابن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: انبیاء در قبور خود زندہ‌اند و نماز می خوانند.*

* عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: إن «الأنبياء لا يتركون في قبورهم بعد أربعين ليلة، و لكنهم يصلون بين يدي الله عز و جل حتى ينفح في الصور و هذا إن صح بهذا اللفظ، فالمراد به - و الله أعلم -: لا يتركون لا يصلون إلا هذا المقدار، ثم يكونون مصلين فيها بين يدي الله عز و جل، كما رويانا في الحديث الأول و قد يحتمل أن يكون المراد به رفع أجسادهم مع أرواحهم». (حياة الأنبياء في قبورهم (البيهقي))

از رسول الله ﷺ: انبیاء بیشتر از چهل شبانه روز در قبور خود رها نمی‌شوند، لکن نزد الله ﷺ نماز می‌خوانند؛ تا وقتی که بر صور دمیده شود.*

اگر این قول با این لفظ صحیح باشد منظور این است که آنان بیشتر از چهل روز بدون نماز رها نمی‌شوند و بعد از آن بین یدی الله ﷺ مشغول نماز می‌شوند همچنان که در حدیث اول گذشت و این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است که اجساد آنان همراه با روحشان بالا برده می‌شود.

و نماز خواندن حضرت موسی ﷺ در قبر که قبلاً گذشت. و همچنین ملاقات حضرت رسول الله ﷺ با انبیاء و توصیف شکل و شماهی آنان که این حدیث نیز سابقاً ذکر شد.

و هابیان گویند : طبق این آیه شریفه: *إِنَّكَ مَيْتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (٣٠). (سورة الزمر آیه ٣٠)

- ای پیامبر- بی گمان تو خواهی مرد و به یقین آنان نیز خواهند مرد.*

رسول الله ﷺ مرد است و می‌گویند ما این آیه را باور کنیم یا آن احادیث را؟ و خودشان جواب می‌دهند که معلوم است که آیه؛ پس آن احادیث چیزی نیستند.

جواب:

این گفته‌ی شما موقعی است که احادیث با این آیه منافات داشته باشد و تعارض داشته باشد. درحالی که بین این آیه و احادیث مذکوره



هیچ منافات و تعارضی نیست؛ زیرا این احادیث از قبیل آیه زنده بودن شهداء می‌باشد؛ یعنی در باره‌ی شهید، الله ﷺ می‌گوید که کسانی را کشته شدند مرده نپندازید – اول کشته می‌شوند بعد به حیات مخصوصی می‌رسند – همچنین انبیاء نیز باید بمیرند تا به آن حیات مخصوص بررسند. پس تعارضی بین این آیه و احادیث مذکوره نیست و در سند آن‌ها نیز اشکالی وجود ندارد.

تبییه:

این گروه عادت دارند که هر حدیثی را که مطابق عقیده‌ی آن‌ها نباشد بگویند که موضوع است. یعنی حدیث ساختگی است و با همین منظور، اول می‌گفته؛ ما آنچه را که در صحاح سنت باشد قبول می‌کنیم، بعد وقتی دیدند که در این کتب نیز احادیث بسیاری وجود دارد که مطابق هوای آن‌ها نیست، گفته فقط آنچه در صحیح بخاری و مسلم باشد را قبول می‌کنیم. و از آنجا که در صحیح بخاری و مسلم نیز از این قبیل احادیث بسیار است، شروع کردند به گفتن اینکه این احادیث با قرآن متعارض است و حکم تعارض این است که به قرآن عمل شود و احادیث را ترک کرده شود و این قول آن‌ها درست است که اگر حدیثی مطابق با قرآن نباشد باید ترک کرده شود ولی اینان با این قاعده سفسطه می‌کنند؛ زیرا آیاتی را که اینان می‌خوانند با احادیثی که اینان رد

می کنند با آن آیات اصلاً در تعارض نبوده بلکه معنایی بیش نیست؛ مثلاً همین آیه ۳۰ زمر و احادیث مذکوره. عجیب اینجاست که بی سوادترین اینها نیز همین قاعده‌ی اصول فقهی را بلد است ولی از این غافل که چه آیه ای می‌خواند و چه حدیثی را رد می‌کند.

اقوال علمای اهل سنت در کتب خود:

أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخُسْرَوْجِرْدِي الخراساني، أبو بكر البیهقی (المتوفی: ۴۵۸هـ) از علمای حدیث اهل سنت کتابی تحت عنوان «حیاء الأنبياء صلوات الله عليهم بعد وفاتهم» دارد و معنی نام کتاب وی «زنده بودن انبیاء بعد از وفات ایشان» است.

در کتب حنفی در آداب زیارت قبر رسول الله ﷺ چنین آمده است که ایشان یعنی حضرت رسول الله ﷺ را زنده تصور کند و ایشان را مورد خطاب قرار دهد و همچنین دو یار وی حضرات ابوبکر و عمر رضی الله عنہم را نیز چنین تصور کرده و خطاب قراردهد.

و دیگر اینکه در آداب ذکر شده آنچه هست اینکه خطاب انبیاء و خلفاء است و هیچ شبھه‌ای باقی نمی‌گذارد که آنان را زنده می‌دانسته‌اند و قابل مخاطبه.

برای اطلاع از این نوع دعاء به بحث پیشین یعنی در بحث «مرده را دعاء کرده می‌شود و از وی خواسته می‌شود تا به منادی توجه کند» در همین کتاب مراجعه شود و متن آن کتب ذکر شده است.

شبهه‌ی ششم: طریقه‌ی انجام توسّل:

در توسّل اعتقاد متوسّل مهم است نه طریقه‌ی ادائی توسّل:

حال که اثبات شد توسّل صحیح بوده و سلف صالح این کار را انجام می‌داده‌اند گروهی معتقدند که در توسّل باید کلماتی از قبیل بحق فلان گفته از الله ﷺ بخواهد، حاجتش برآورده شود و مستقیم از انبیاء و اولیاء نخواهد. باید به عرض ایشان برسانیم که توحید و عدم شرک موردی است که مربوط به ایمان بوده و زبان فقط ترجمان قلب می‌باشد و برای اجرای احکام دنیوی و اصل در اعتقادات، همان باور قلبی است. همچنان که در قبل گذشت، مستقیماً به رسول الله ﷺ استسقاء عرض می‌شد و همچنین آن شخص که به قبر رسول الله ﷺ مراجعه کرده بود، مستقیماً رسول الله ﷺ را خطاب قرار داده بود. همان طور که گفتیم این نیز از اعتقادات می‌باشد. مهم و اصل باور قلبی است؛ یعنی اگر کسی بگوید بحق فلانی و یا اینکه؛ ای الله ﷺ بحق فلانی حاجت مرا برآورده کن، و معتقد باشد آن فلانی می‌تواند کاری به غیر اذن الله ﷺ انجام دهد، این شرک است، گرچه کلمه‌ی بحق و امثال این کلمات را به زبان آورد و اگر کسی مستقیماً از فلانی بخواهد که کاری برایش انجام دهد، چه زنده و چه مرده و به اذن الله ﷺ را نیز نگوید و بحق فلان نیز نگوید ولی در اعتقادش این باشد که ایشان وسیله هستند و بدون اذن الله ﷺ کاری از آن‌ها بر نمی‌آید، این



شخص مؤمن است نه مشرک. برای مثال وقتی ما به دکتر می‌رویم، آیا کسی به شما می‌گوید که به او بگوئید شما وسیله‌ای بیش نیستید و شفاء دهنده الله ﷺ است یا اینکه بر همان اصل ایمان و موحد بودن بسند کرده می‌شود و کسی را متهم به شرک کرده نمی‌شود؟ گرچه او بگوید؛ ای دکتر بدادم برسید. در اینجا نیز اعتماد بر اصل باور قلبی می‌باشد؛ چون اگر کسی معتقد باشد که دکتر می‌تواند کاری بدون اذن الله ﷺ انجام دهد، قطعاً کافر است و الا در آیه‌ی شریفه‌ی: *وإذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (٨٠). (سوره الشعراه آیه ٨٠)

* و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد.

پس طبق این آیه شافی فقط الله ﷺ است، پس باید به اذن الله ﷺ را موقع دکتر رفتن گفته شود؛ پس معلوم شد که اعتقاد است که تعیین می‌کند چه کسی مؤمن و چه کسی مشرک است.

برای این ادعا به این آیات توجه فرمائید:

* وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جَئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهْيَةً الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ اللَّهُ وَأَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأَحْيِ الْمَوْتَىٰ يَأْذِنُ اللَّهُ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٤٩). (سوره آل عمران آیه ٤٩)

و او را فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل – قرار می‌دهد. با این دعوت- که: من از- جانب- پروردگار تان نشان‌های برای شما آورده‌ام. – تا آنجا که- من برای شما از گل چون شکل پرنده می‌سازم، آنگاه

در آن می‌دمم و به حکم الهی پرنده می‌شود و به حکم الله ﷺ کور مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم. و به شما از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم و اگر مؤمن باشید در این‌کار- برای شما نشان‌های است.*

* اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوْهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُوْنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (٩٣). (سوره یوسف آیه ٩٣)

- حضرت یوسف عليه السلام به برادران خود می‌گوید- : این جامه‌ی مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد. و همه کسان خود را نزد من بیاورید.*

در اینجا هر دوی این پیامبران- عیسیٰ و یوسف عليهما السلام- کاری خارق العاده و غیر طبیعی انجام می‌دهند. یکی از آن‌ها اذن الله ﷺ را ذکر می‌کند و دیگری آن را به زبان نمی‌آورد، ولی چون پیامبر می‌باشد، معلوم است که همه را از الله ﷺ می‌داند.

و مثالی دیگر: *قَالَ عَفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (٣٩) قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوْنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكُفُّرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (٤٠). سوره النمل آیات ٣٩ و ٤٠

عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از جایت برخیزی، برایت می‌آورم و من بر آن- کار- توانای امین هستم (٣٩) کسی که به نزدش علمی از کتاب- الهی- داشت، گفت: من پیش از- یک-



چشم به هم زدنت آن را نزد تو می‌آورم. و چون آن را در نزد خود مستقر یافت، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا اینکه ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها برای — سود — خود سپاس می‌گزارد. و هر کس ناسپاسی کند — بداند — که پروردگارم بی نیاز بخشنده است (٤٠).*

در اینجا ملاحظه می‌فرمایید هیچ گونه صحبتی از اینکه این کار، به اذن الله حَلَّة است یا که خیر، و یا اینکه در اصل فاعل و مالک کیست، به میان نمی‌آید. با این حال ایشان مؤمن هستند.

اقوال علمای اهل سنت در کتب خود:

در کتب حنفی چنین مذکور است که امام اعظم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در وصیت خودشان به ابویوسف رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ چنین گفته است:

وَادْكُرْ الْمَوْتَ وَاسْتَغْفِرْ لِلْأَسْتَاذِ وَمَنْ أَخَذْتَ عَنْهُمُ الْعِلْمَ وَدَارِمْ عَلَى التَّلَاوَةِ وَأَكْثَرُ مِنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ وَالْمَشَايِخِ وَالْمَوَاضِعِ الْمُبَارَكَةِ، وَاقْبَلَ مِنْ الْعَامَّةِ مَا يَعْرِضُونَ عَلَيْكَ مِنْ رُؤْيَا هُمْ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَفِي رُؤْيَا الصَّالِحِينَ فِي الْمَسَاجِدِ وَالْمَنَازِلِ وَالْمَقَابِرِ (الْأَشْبَاهُ وَالنَّظَائِرُ عَلَى مَذْهَبِ أَبِي حَنِيفَةَ النُّعْمَانِ : زین الدین بن إبراهیم بن محمد، المعروف بابن نجیم المصری (المتوفی: ٩٧٠هـ) - غمز عيون البصائر فی شرح الأشباء والنظائر: احمد بن محمد مکی، أبو العباس، شهاب الدین الحسینی الحموی الحنفی (المتوفی: ١٠٩٨هـ) - الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة: تقی الدین بن عبد القادر التمیمی الداری الغزی (المتوفی: ١٠١٠هـ))

ترجمه: مرگ را به یاد داشته باش و برای استاد خود طلب آمرزش کن و همچنین برای کسی که از وی علم آموخته‌ای و بر تلاوت قرآن مداومت کن و قبور و مشايخ و اماکن مبارکه را زیاد زیارت کن و از مردم عوام آنچه از خواب دیدن رسول الله ﷺ می‌گویند را قبول کن و همچنین روایی صالحان در مساجد و منازل و مقابر را نیز قبول کن. طحطاوی حنفی در کتاب «حاشیة الطحطاوی على مراقب الفلاح شرح نور الإيضاح» گوید:

لما روى سعيد بن منصور و سمرة ابن حبيب و حكيم بن عمير قالوا: إذا سوى على الميت قبره وانصرف الناس كانوا يستحبون أن يقال للمييت عند قبره يا فلان قل لا إله إلا الله ثلاث مرات يا فلان قل رب الله و ديني الإسلام ونبيي محمد صلى الله عليه وسلم اللهم أين أتوسل إليك بحبيبك المصطفى أن ترحم فاقتي بالموت على الإسلام والإيمان و آن تشفع فينا نبيك عليه أفضل الصلاة والسلام.

ترجمه: ... از سعيد بن منصور و سمرة بن حبيب و حكيم بن عمیر روایت شده است که گفتند: وقتی بر قبر میت خاک ریخته و این امر به اتمام برسد، مردم (صحابه ﷺ) دوست می‌داشتند که نزد قبر میت سه مرتبه به وی گفته شود «ای فلانی بگو لا اله الا الله» و یا «ای فلانی بگو ربّیم الله است و دینم اسلام است و نبیّم محمد ﷺ است و یا الله ﷺ من توسل می‌جویم به حبیبت محمد مصطفی ﷺ اینکه تنگدستیم در وقت مرگ را رحم کنی به اینکه در اسلام و ایمان باشم و نبیّت را شفیعمان گردانی».



خطيب بغدادي می گوید: «سمعت الشافعی يقول این لأتبرك بآبی حنیفة وأجيء إلى قبره في كل يوم يعني زائرًا فإذا عرضت لي حاجة صلیت رکعتين وجئت إلى قبره و سألت الله تعالى الحاجة عنده فما تبعدعني حتى تقضی». (أحمد بن على أبو بكر الخطيب البغدادي الوفاة: ٤٦٣، تاريخ بغداد ج ١ ص ١٢٣ دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت)

ترجمه: امام شافعی رضی اللہ عنہ می گفت کہ من هر مشکلی برایم پیش می آید، در کنار قبر ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ می آمدم و دو رکعت نماز می خواندم و حاجتم برآورده می شد».

و همچنین «و كان الشافعی يقول قبر موسى الكاظم التریاق المحرب». (ابن سمعون، أبو الحسن محمد بن أحمد بن إسماعيل بن عنبرس البغدادي (المتوفى : ٣٨٧هـ) الوفاة: ٣٨٧ ، أمالی ابن سمعون ج ١ ص ١٢٦ *** محمد بن أحمد بن عثمان بن قاییماز الذہبی أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨ ، سیر أعلام النبلاء ج ٩ ص ٣٤٣، دار النشر، مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣ ، الطبعه : التاسعه ، تحقیق : شعیب الأرناؤوط ، محمد نعیم العرقسوسی.....)

ترجمه: امام شافعی رضی اللہ عنہ می گفت کہ قبر موسی کاظم رضی اللہ عنہ، نوشداروی مجرب است».

از ابن حبان نیز نقل شده است که می گفت: «و ما حلت بي شدة في وقت مقامي بطور فزرت قبر على بن موسى الرضا صلوات الله على جده وعليه و دعوت الله إزالتها عنـي إلا أستجيب لي و زالت عنـي تلك الشدة وهذا شيء جربته مرارا. (محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم

التميimi البستى الوفاء: ٣٥٤، الثقات ج ٨ ص ٤٥٧، دار النشر: دار الفكر - ١٣٩٥ - ١٩٧٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : السيد شرف الدين أحمد

ترجمه: وقتى در طوس بودم، هر شدتى که برايم پيش مىآمد به زيارت قبر على بن موسى (صلوات الله عليه و على جده) مىرفتم و دعا مىکردم که برطرف شود و مستجاب مىشد و شدت و سختى از من دور مىشد و اين امر را بارها انجام دادهام.

از احوالات ابن خزيمه (رح) نقل شده است که: «سمعت أبا بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى يقول خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة و عديله أبي على الثقفي مع جماعة من مشايخنا و هم إذ ذاك متوافرون إلى زياره قبر على بن موسى الرضي بطورس. قال فرأيت من تعظيمه - يعني ابن خزيمة - لتلك البقعة، و تواضعه لها و تضرعه عندها ما تحررنا. (أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعى الوفاء: ٨٥٢ ، تهذيب التهذيب ، ج ٧ ص ٣٣٩ ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولى)

ترجمه: روزی با پیشوای اهل حدیث ابوبکر بن خزیمہ (رح) و ابو على ثقیفی (رح) و دیگر مشايخ خود به زیارت قبر على بن موسی الرضا در طوس رفتیم در حالی که آنها بسیار به زیارت قبر ایشان می رفتند. محمد بن مومن میگوید که احترام و بزرگداشت و تواضع ابن خزیمہ (رح) نزد قبر و بقعه على بن موسی الرضا همگی همگی را شگفت زده کرد».



ذهبی می گوید: «ابنُ خُزَيْمَةَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنُ خُزَيْمَةَ بْنِ صَالِحِ بْنِ بَكْرٍ السُّلْمَى، الْحَافِظُ، الْحُجَّةُ، الْفَقِيْهُ، شَيْخُ الْإِسْلَامِ، إِمَامُ الْأَئْمَةِ، أَبُو بَكْرِ السُّلْمَى النَّيْسَابُورِىُّ، الشَّافِعِيُّ، صَاحِبُ التَّصَانِيفِ». (محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبی أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨ ، سیر اعلام النبلاء ج ١٤ ص ٣٦٥٤، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣ ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعیب الأرناؤوط ، محمد نعیم العرقسوسی)

ترجمه: ابن خزیمہ حافظ، فقیه، حجت، امام امامان، شیخ الاسلام
و... بود».

ابن جوزی حنبلی (رح) می گوید: «وَكَثُرَ ضَجِيجٌ مِّنْ مَرْضِي،
وَعَجَزَتْ عَنْ طَبِّ نَفْسِي، فَلَجَأْتُ إِلَى قُبُورِ الصَّالِحِينَ، وَتَوَسَّلْتُ فِي
صَلَاحِي، فَاجْتَذَبَنِي لَطْفُ مَوْلَايِ إِلَى الْخُلُوَّ عَلَى كُرَاهَةِ مِنِي، وَرَدَ قَلْبِي
عَلَيْ بَعْدِ نَفُورِ عَيْنِي، وَأَرَانِي عِيبٌ مَا كُنْتُ أَوْثِرْهُ»[٦]

ترجمه: زمانی که از بیماری ام به فریاد آمدم و نتوانستم خودم را درمان کنم به قبر انسانهای صالح پناه بردم و برای اصلاح امورم متول شدم؛ پس در این حال لطف مولایم مرا به عزلت واداشت با آنکه آن را دوست نداشتم و قلبم بعد از نفرت به من بازگردانده شد و زشتی آن چیزی را که دوستش داشتم به من نمایاند.

در چندین کتب اهل سنت، گفتگوی معروف امام مالک رضی الله عنه را با منصور (خليفه عباسی) نقل شده است که: «ناظراً أبو جعفر أمير المؤمنين مالكا في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له مالك

يا أمير المؤمنين لا ترفع صوتك في هذا المسجد فإن الله تعالى أدب قوماً فقال (لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي...) ومدح قوماً فقال (إن الذين يغضون أصواتهم عند رسول الله...) وذم قوماً فقال (إن الذين ينادونك...) و إن حرمته ميتاً كحرمته حياً. فاستكان لها أبو جعفر وقال يا أبا عبد الله أستقبل القبلة وأدعوا أم أستقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم ؟ فقال ولم تصرف وجهك عنه وهو وسيلتك ووسيلة أبيك آدم عليه السلام إلى الله تعالى يوم القيمة ؟ بل استقبله واستشفع به فيشفعه الله قال الله تعالى (ولو أهمنا إذ ظلموا أنفسهم). (أبو الفضل عياض بن موسى اليماني الأندلسي الوفاة: ٥٤٤هـ ، ترتيب المدارك وتقريب المسالك ج ١ ص ١١٤ ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الاولى ، تحقيق : محمد سالم هاشم).

ترجمه: ابو جعفر (منصور خلیفه عباسی) در مسجد النبی با امام مالک رضی الله عنه به گفتگو برخواست. امام مالک رضی الله عنه به او تذکر داد که ای امیر المؤمنین صدایت را در این مسجد بلند مکن چرا که خداوند عده‌ای را تأدیب کرده است و فرموده است (صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید...) و عده‌ای را مدح کرده است و گفته است (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای‌ایتان را فراتر از صدای پیامبر بلند مکنید و در سخن گفتن بر او بانگ نزنید، همچون بانگ زدن برخی از شما بر برخی [دیگر]؛ مبادا اعمال شما تباہ شود در حالی که شما (با درک حسّی) متوجه نمی‌شوید [حجرات/٢] و بعضی را نیز مذمت کرده است و فرموده (کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند،



بیشترشان نمی‌فهمند [حجرات/٤] و به درستی که حرمت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پس از وفاتشان همچون حرمتش در زمان حیات است. ابو جعفر منصور، خلیفه عباسی، از امام مالک بن انس رضی اللہ عنہ پرسید: هنگام زیارت رو به قبله بایستم و دعا کنم یا رو به قبر پیامبر (صلی الله علیه وسلم)? امام مالک بن انس در پاسخ گفت: چرا چهره از او برمی‌گردانی؟ او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم در روز رستاخیز است. رو به او کن و او را شفیع خود قرار بده؛ خداوند شفاعت او را می‌پذیرد. خداوند می‌فرماید: (اگر آنان به نفس خویشتن ستم کنند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و فرستاده [ما نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، حتماً خدا را بسیار توبه‌پذیر [و] مهروز می‌یافتند. [نساء/٦٤]).

ذکر فقهای مذاهب چهار گانه اهل سنت که جزو متوسلین بوده و توسل می‌کرده‌اند:

از مذهب حنفی:

أبو إسحاق، الخجندى الكازرونى، وأبو منصور الكرمانى الحنفى، والكمال بن الهمام، وابن أبي الوفاء القرشى الحنفى، والخرشى، وابن عابدين، وأبو الإخلاص الشرنبلالى، وملا على القارى، وعبد الغنى الدهلوى، والطحطاوى، ومحمد عميم الإحسان المجددى البركتى.

از مذهب حنبلی:

ابن عقيل ، وعبد القادر الجيلاني ، وابن قدامة المقدسي الحنبلي ،
وأبو عبد الله السامری الحنبلي ، وابن مفلح الحنبلي ، والبهوتی ،
والشوكانی ، وصديق حسن خان.

از مذهب شافعی:

القاضی الماوردی ، والقاضی أبو الطیب ، وأبو حامد الغزالی ، والعز بن
عبد السلام ، وتقی الدین بن دقیق العید ، والمحب الطبری ، وابن
الرفعه والرافعی ، واللقزوینی ، وابن الزملکانی ، وتقی الدین السبکی ،
والبارزی ، وابن الملقن ، وابن قاضی شهبه ، والعز بن جماعة ، والجلال
اللقزوینی ، وتقی الدین الحصنی ، والتفتازانی ، والشریف الجرجانی ،
وزکریا الانصاری ، وابن حجر الهیتمی .

از مذهب مالکی:

القاضی عیاض ، وابن أبي جمرة ، وابن عطاء الله السکندری ، وابن
الحاج ، والعلامة خلیل و ، ابن الخطیب ، وأبو الحسن المالکی ، وابن
جزی ، وابن عاشر المالکی ، وابن میاره المالکی .

آیا این فقهای مذاهب و بزرگان آن‌ها مشرک بوده‌اند؟

(سایت <http://aboaqueel.ahlamontada.net> تاریخ

مراجعه: ۱۳۹۶/۱/۲۲) تحت عنوان النور فی بیان جواز التوسل بالأنبياء
والصالحين وأهل القبور) و در این موضوع در همین سایت اسمی علمای
از مفسر و محدث و فقیه و عالم لغوی و علمای دیگر اهل سنت نام
برده است که همگی در کتب خود توسل کرده‌اند و همگی از اهل
سنت هستند.

شبههی هفتم: هر کس مولد را انکار کند، به آن شخص، وهابیت نسبت می‌دهند:

بدعتی به نام مولد خوانی و تهمت وهابیت به کسانی که آن را مردود می‌دانند:

با توجه به بحثهای پیشین اثبات شد که توسل جائز است ولی لازم و واجب نیست فقط چیزی که هست این است که توسل اشکالی ندارد ولی یا رسول الله ﷺ گفتن ثوابی در بر ندارد و ذکر محسوب نمی‌شود.

در اینجا بحثی به میان می‌آید و آن بحث در بارهی بدعیتی به نام مولد یا مولد خوانی است و در اینجا این بحث را موشکافی می‌کنیم؛ زیرا کسانی که این عمل بدعیت را انجام می‌دهند کسانی را که مخالفشان باشد وهابی می‌نامند و حتی می‌گویند فلاں کس وهابی است؛ زیرا مولد خوانی را انکار می‌کند. و این سفسطه و غلط اندازی در بین مردم می‌باشد و از اینکه بیشتر مردم با وهابیت مخالف هستند سوء استفاده می‌کنند و با این کار می‌خواهند که مخالفان خود را سرکوب کنند ولی باید بگوئیم که هر عملی را که از دین نباشد و آن را به دین نسبت دهنده، آن عمل بدعیت و هر بدعیتی گمراهی و ضلال است؛ طبق حدیث رسول الله ﷺ:

*قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لِصَاحِبِ بَدْعَةٍ صَوْمَمَا وَلَا صَلَاةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجَّاً وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا وَلَا صَرْفًا وَلَا

عَدْلًا يَخْرُجُ مِنِ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعَرَةُ مِنْ الْعَجِينِ. (سنن ابن ماجه ج ١٩ - مصباح الزجاجة ج ١ ص ٤٩ - الترغيب و الترهيب ج ١ ص ٤٥ - جامع المسانيد و المراسيل ج ٢ ص ٥٠٢)

رسول الله ﷺ: الله جل جلاله از صاحب بدعت، نه نمازش را قبول می کند و نه روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه جهاد و نه روی گردانی - توبه و ناوله - و نه عدالت - فریضه - و خارج خواهد شد از اسلام همچنان که موی از خمیر خارج می شود.*

*قال العَرَبَاضُ صَلَّى بَنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَوَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعَيْنُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ هَذِهِ مَوْعِظَةً مُوَدِّعٍ فَمَاذَا تَعْهُدُ إِلَيْنَا فَقَالَ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبَدْتُمْ حَبْشِيًّا فِي أَنَّهُ مَنْ يَعِشُ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنْنِي وَسُنْنَةِ الْخُلُفَاءِ الْمَهْدِيَّينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدُعَةٍ وَكُلَّ بِدُعَةٍ ضَلَالٌ. (مستدرک على الصحيحين ج ١ ص ١٨٦ - سنن ابن ماجه ج ١ ص ١٥ -

مسند امام احمد ج ٥ ص ١٠٩ - سنن ابی داود ج ١٢ ص ٣٥٨)

از عرباض رض: رسول الله ﷺ با ما نماز خواند و بعد رو به ما کرد و موعظه کرد، موعظه‌ای بليغ، که چشمان را گريان کرد و قلبها ترسید و کسی به ايشان عرض کرد یا رسول الله ﷺ گویا که اين موعظه‌ی وداع کننده است، پس بر ما چه چیزی عهد می کنی؟ گفت: بر شماست که تقوی پیشه کنید و فرمانبرداری کنید از امير خود گرچه

آن امیر یک بندھی حبشی باشد، زیرا هر که بعد از من زنده باشد زود است که اختلافات زیادی ببیند، پس بر شما لازم است سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من، و پس با چنگ و دندان بر آن بچسبید و دور باشید از محدثات - نو پیدا شده‌ها - زیرا هر محدثی بدعت است و هر بدعتی گمراهی.*

گفتن یا رسول الله ﷺ فقط برای برآورده کردن حاجت استفاده کرده می‌شود و اینکه بعضی آن را از ذکر الله ﷺ و قرآن نیز برتر می‌دانند و بین مردم احادیث دروغین می‌سازند و عوام را فریب می‌دهند، اینان باید از الله ﷺ بترسند و من یکی از احادیث دروغ این عده را که به وسیله‌ی برادرم از کسی دریافت کرده ام، اشاره می‌کنم:

برادر بندھ با یکی از دوستانش که وی طرفدار مولود خوانی بودند، در باره‌ی مولد خوانی رسول الله ﷺ بحثی می‌کند و آن دوستش با اعتماد بر آخوندی که وی را به این راه کشانده بود، می‌گوید که احادیث فراوانی درباره‌ی مولد خوانی وجود دارد و برادر ما نیز به ما گفته‌ند که این دوست ما چنین ادعایی دارد و بندھ نیز گفتم: اینکه خیلی خوب است پس از ایشان بخواه که یکی از آن احادیث را برایت بفرستد و برادر بندھ از ایشان خواستند و جواب چنین آمد: {من قرآن مولد الشریف دخل الجنة بغير حساب} (کسی که مولد شریف را بخواند به بهشت می‌رود؛ بدون اینکه از وی حسابی گرفته شود) (نعمود بالله).

این دروغها برای چیست؟ و ایشان مشمول این حدیث هستند که می‌فرمایند:

***أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ تَعَمَّدَ عَلَيَّ كَذِبًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».** (صحیح البخاری ج ۱ ص ۵۱)

رسول الله ﷺ: هر آن کس که بر من به عمد دروغی نسبت دهد؛ پس مکان خود را در آتش جهنم مهیا سازد.*

اینان برای اینکه کارهای خلاف شرع و بدعت خود را شرعی جلوه دهند به هر کاری دست می‌زنند.

این را گفتم تا اینکه با اثبات توسّل و اعتقاد به آن، از آنجا که مولد خوانی عملی است که چهار یا پنج قرن بعد از هجرت رسول الله ﷺ احداث شده و هیچ مبنای شرعی ندارد و بدعت است؛ بدانید که اعتقاد اهل سنت و جماعت نیز همین است و هر مسلمانی نیز باید اعتقادش این باشد؛ زیرا چگونه می‌توان به خود اجازه داد که چیزی را که از دین نیست به دین تحمیل کرد و اگر گویند خوب، این که چیز بدی نیست فقط بزرگداشت رسول الله ﷺ است، باید به آن‌ها بگوییم که چگونگی بزرگداشت پیامبر ﷺ را الله ﷺ و رسولش ﷺ به ما آموخته‌اند و احتیاجی به این قبیل کارها نیست:

طبق این آیه، دین به این چیزهای خوب شما احتیاجی ندارد.

***قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** (۳۱). (سورة آل عمران آیه ۳۱)

بگو: اگر الله ﷺ را دوست می‌دارید، از من - از رسول الله ﷺ - پیروی کنید تا الله ﷺ شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامزد و الله ﷺ آمرزنده مهربان است.*

و تبعیت از ایشان همان تبعیت از قرآن و سنت است و عمل به آن و لا غير.

و اینکه این کلام شما - این که چیز بدی نیست؛ فقط بزرگداشت رسول الله ﷺ است -، آیا این جمله یک دلیل شرعی است؟ چون ما داریم در باره‌ی حکم شرعی عملی صحبت می‌کنیم و یا اینکه من درآورده‌ی است؟ معلوم است که دلیل شرعی نیست و اگر قرار باشد هر کس باید کار خود را با بدعت حسن بودن توجیه کند که دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و هر کسی می‌آید و کاری انجام می‌دهد و می‌گوید این که چیز بدی نیست فقط فلان است (نعوذ بالله من الجرائم على الدين). و باید بخاطر داشت که:

بدعت کاری در دین تاسیس کردن بعد از اکمال دین. و آنچه پیدا شده باشد بعد پیامبر ﷺ از قبیل اهواء و اعمال. (قاموس المحيط فصل الباء)

* قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ. (صحیح بخاری ج ۹ ص ۲۰۱ - سنن ابی داود ج ۱۲ ص ۳۵۸ - عمدۃ القاری ج ۱۳ ص ۲۷۱)

رسول الله ﷺ می‌گویند: هر کس در این امر ما - دین - چیزی انجام دهد که در آن دین نبوده پس آن کار مردود است.*



حال بدعت حسنہ را کمی بازتر می کنیم. آیا دین کامل شده است یا خیر؟ آیا اللہ جل جلالہ و رسول اکرم ﷺ نعوذ باللہ نمی دانستند که در آینده چنین چیزهایی می آید و به جای آن که می گفتند: *«شَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلُّ مُحْدَثَةٍ بِدُعَةٍ وَكُلُّ بِدُعَةٍ ضَلَالٌ» (صحیح مسلم ج ١٧ ص ٥٥٠ - سنن ابی ماجہ ج ١ ص ١٧ - مسند امام احمد ج ٤ ص ٤٤٧ - السنن الکبری للبیهقی ج ٤ ص ٤٤٧)

(بدترین کارها، نو پیدا ترین آنها است و هر امر نو پیدا بدعت است و هر بدعتی گمراهی است). *در ادامه ای آن می گفتند که «اَلَا بِدُعَةٍ الْخَسْنَةُ» جز بدعت حسنہ؟

و رسول اللہ ﷺ چنین نفرموده اند بلکه هر بدعت در دین را ضلالت گفته اند.

آیا دین ما چیزی کم دارد تا با اضافه کردن این اعمال باید کامل شود؟

البته که چیزی کم ندارد و کامل است؛ زیرا اللہ تعالیٰ می فرمایند: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمْ إِلْسَلَامَ دِيْنًا (٣). (سوره مائدہ آیه ٣)

امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.*

صحابه کرام ﷺ که بهترین انسانها بعد از پیامبران ﷺ هستند از نقطه به نقطه ای دین عزیز بهترین استفاده ها را برداشتند و فقط تکیه بر قرآن و سنت رسول اللہ ﷺ آنها را به بهترین درجه ها نایل

کرده است و هیچ وقت احساس نکردند که در اسلام کاستی و کمی وجود دارد تا با اضافه کردن بدعتی آن کاستی را جبران کنند و ما در این دوران که نشانه‌های قیامت در آن آشکار است به دنبال نیاز و شهوت‌های خود و ضعف علم و ناتوانی خود به تحقق اعمال شیطانی خود و به دنبال کسب احترام کاذب در میان مردم هر عمل خلاف شرعی را به وجود می‌آوریم و متأسفانه آن را به اسلام نسبت داده و خود را از نتایج مخرب آن مبرراً می‌دانیم.

*مالک یقول: «من ابتدع في الإسلام بداعه يراها حسنة؛
ذعْمَ أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ خَانَ الرِّسَالَةَ؛ لَأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ {إِلَيْوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ} [مائده: ٣] فِمَا لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ دِيْنًا؛ فَلَا
يَكُونُ الْيَوْمَ دِيْنًا. (اعتراض شاطبی ج ١ ص ٦٢)

امام مالک رحمه الله می‌گوید: "هر که در اسلام بدعتی بگذارد که آن را حسن بیندارد، پنداشته است که محمد - صلی الله علیه وآلہ وسلم - در رسالتش خیانت کرده است! زیرا الله متعال می‌فرماید: {امروز دینتان را کامل کردم} پس هر چیزی که در آن روز جزو دین نبوده است امروز نیز جزو دین نیست" * (ترجمه‌ی اعتراض شاطبی ج ١ ص ٦٨)

بحث در مورد بدعت را به کتاب «احسان المحسن باحسان خاتم الانبیاء» ارجاع می‌دهیم؛ زیرا در آنجا به طور مختصر و کامل در مورد بدعتات بحث شده است.



هر آن کس که اعتقاد داشته باشد که بدعتی صحیح است پس معلوم می‌شود که دین در زمان رسول‌الله ﷺ کامل نشده و اینان آن را کامل کرده‌اند؛ در حالی که الله تعالی می‌فرماید:

*الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَثْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمْ
الإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ (٣). (سورة المائدہ آیه ۳)

امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را - به عنوان - دین برای شما پسندیدم. پس هر کس بی آن که متمایل به گناه باشد در - حال - گرسنگی - به خوردن محرمات - ناچار گردد، بداند که الله ﷺ امرزنه مهربان است.*

و از گمراهی‌های اینان نیز این است که اصلاً مولد را رکنی از دین و مذهب قرار داده‌اند و معتقدند که کسی که این کار را قبول نکند وهابی است و یا حتی بیرون از دین. (اعاذنا الله من هذه البدعات والضلالت و هدانا لاستقامة صراطه القيم).

أحمد بن علي بن عبد القادر، أبو العباس الحسيني العبيدي، تقى الدين المقرىزى (المتوفى: ٨٤٥هـ) در الموعظ والاعتبار بذكر الخطط والأثار خود گوید:

وكان للخلفاء الفاطميين في طول السنة: أعياد ومواسم، وهي: موسم رأس السنة، وموسم أول العام، ويوم عاشوراء، ومولد النبي

صلی اللہ علیہ وسلم، و مولد علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ، و مولد الحسن، و مولد الحسین علیہمَا السلام، و مولد فاطمۃ الزہراء علیہا السلام، و مولد الخلیفۃ الحاضر، و لیلۃ اوّل رجب، و لیلۃ نصفہ، و لیلۃ اوّل شعبان، و لیلۃ نصفہ، و موسم لیلۃ رمضان، و غرّة رمضان، و سماط رمضان، و لیلۃ الختم، و موسم عید الفطر، و موسم عید النحر، و عید الغدیر، و کسوۃ الشتاء، و کسوۃ الصیف، و موسم فتح الخلیج، و یوم النوروز، و یوم الغطاس، و یوم المیلاد، و چمیس العدس، و ایام الرکوبات.

ترجمه: خلفای فاطمیه (شیعه) در طول سال اعیاد و روزهای بخصوصی را برگزار می کرده‌اند؛ از قبیل آخر سال و موسم اول سال و روز عاشوراء و مولد النبی ﷺ و مولد حضرت علی علیعہ السلام و مولد حضرت حسن علیعہ السلام و مولد حضرت حسین علیعہ السلام و مولد حضرت فاطمہ زهراء علیعہ السلام و مولد خلیفه وقت(المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار (۴۳۶/۲))

شیخ علی محفوظ عضو هیئت کبار علماء مصر در مورد مولد گوید:

موسم‌هایی که به دین ربط می دهند و دینی نیستند و یکی از آن‌ها عمل مولد است که در شب دوازده ربیع الاول در مساجد جمع شده و صدای غنای آنان در مساجد بلند می شود و حرمت مساجد شکسته می شود. (الابداع فی مضار الابداع ص ۲۵۱) مکتبه الرشد/چاپ اول/۱۴۲۱/ریاض.

ابن عابدین در کتاب «الرد المحتار» گوید:

وَأَقْبَحْ مِنْهُ النَّذْرُ بِقِرَاءَةِ الْمَوْلِدِ فِي الْمَنَابِرِ وَمَعَ اشْتِمَالِهِ عَلَى الْغِنَاءِ
وَاللَّعِبِ وَإِيَّهَا بِثَوَابِ ذَلِكَ إِلَى حَضْرَةِ الْمُصْطَفَى - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ.

ترجمه: از آن قبیح تر نذر قرائت مولد در منابر است در حالی که بر
غناء و لعب مشتمل است و (با تعجب) ثواب آن را به حضرت رسول الله
علیه السلام اهدا می کنند. (الدر المختار وحاشیة ابن عابدین (رد المختار) (٢/٤٤))

أبى حفص تاج الدين الفاكهانى متوفى سنة ٧٣٤ هـ در كتاب المورد
في حكم المولد گويد:

أما بعد: فقد تكرر سؤال جماعة من المباركين عن الاجتماع الذي
يعمله بعض الناس في شهر ربيع الأول، ويسمونه: المولد:

هل له أصل في الشرع؟ أو هو بدعة وحدث في الدين؟
وقدروا الجواب عن ذلك مُبِيِّناً، والإيضاح عنه معيناً.

فقلت وبالله التوفيق: لا أعلم لهذا المولد أصلاً في كتاب ولا سنة،
ولا ينقل عمله عن أحد من علماء الأمة، الذين هم القدوة في الدين،
المتمسكون بآثار المتقدمين، بل هو بدعة أحدثها البطلون، وشهوة نفسٍ
اغتنى بها الأكالون.

ترجمه: از من در مورد عمل مولد که بعضی از مردم در ماه ربيع
الاول انجام می دهند سوال شد و جواب من این است که در مورد این
عمل آنان در شرع اصلی نیافتم نه در کتاب و نه در سنت و از امامان

دین که مقتدای امت هستند نقل نشده است و بلکه این بدعتی است
که افراد بیکار اختراع کرده‌اند و شهوت نفسی است که به آن شکم
سیر کن‌ها اهمیت می‌دهند. (المورد في حكم المولد)
برای مزید اطلاع از آداب ذکر و ممنوع بودن بلند کردن صدا به
ذکر به کتاب احسان المحسن باحسان محمد خاتم الانبیاء رجوع شود.

شبههی هشتم: بیعت با پیامبر و پیر: بیعت با پیر (ولی الله) و صوفی شدن مشروع و مستحب می باشد:

از دیگر ضلالات و گمراهی‌های وهابیان این است که اگر کسی با انسانی با تقوی بیعت کند، مشرک می‌دانند و برای این ادعای خود آیاتی از قرآن ذکر می‌کنند و ما در این مبحث با ذکر تمسکات و دلایل آن‌ها و با بررسی این آیات با آیات دیگر، شبههی آنان را جواب خواهیم داد.

باز هم به آنان می‌گوییم:

***أَفَتُؤْمِنُونَ بِعَضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعُلُ
ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِ
الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** (٨٥). (سوره البقره آيه ٨٥)

آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌اورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل - تبعیض در میان احکام و قوانین الهی - را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می‌شوند. و الله حَمَدَ اللَّهُ أَكْبَرَ از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.*



انواع اولیاء و ولی در آیات قرآن:

در ۳۳ آیه از قرآن کلمه اولیاء آمده است که در آن:

الف) آیاتی وجود دارد که از گرفتن اولیاء به غیر الله ﷺ منع و آنان را نکوهش کرده است:

۱) *مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱).

(سوره العنكبوت آیه ۴۱)

مثل آنان که سوای الله ﷺ را اولیاء گرفتند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می‌دانستند، هر آینه سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است.*

۲) *أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقْرِبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَادِبٌ كَفَّارٌ (۳). (سوره الزمر آیه ۳)

آگاه باش که دین خالص از آن الله ﷺ است و آنان که سوای او دیگری را به خدایی گرفتند، گفتند: اینان را از آن رو می‌پرستیم تا وسیله نزدیکی ما به الله یکتا شوند. و الله ﷺ در آنچه اختلاف می‌کنند میانشان حکم خواهد کرد. الله ﷺ آن را که دروغگو و ناسپاس باشد هدایت نمی‌کند.*

٣) * وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِظُ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (٦). (سورة الشورى آية ٦)

الله ﷺ مراقب اعمال کسانی است که جز او را به دوستی گرفتند، و تو وکیل آنها نیستی.*

٤) * أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِ الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٩). (سورة الشورى آية ٩)

ایا غير الله ﷺ را به دوستی گرفتند؟ دوست حقيقی الله ﷺ است. و اوست که مردگان را زنده می کند، و اوست که بر هر کاری تواناست.*

٥) * وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (٤٦). (سورة الشورى آية ٤٦)

جز الله ﷺ یار و مددکاری ندارند و هر کس را که الله ﷺ گمراه کند هیچ راهی برایش نیست.*

٦) * ...مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠). (سورة الجاثیه آیه ١٠)

...پیش رویشان جهنهم است. و مالی که به دست آوردهاند و کسانی که سوای الله یکتا به خدایی گرفته‌اند به حاشان سود نکند. ایشان را عذابی بزرگ است.*

ب) آیاتی که مؤمنان را اولیاء همدیگر دانسته است:

١) *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَائِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِّي أَسْتَنْصَرُ بِكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيَثَاقُ اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٧٢). (سورة الانفال آية ٧٢)

آنان که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با مال و جان خویش در راه الله ﷺ جهاد کرده‌اند و آنان که به مهاجران جای داده و یاریشان کرده‌اند، اولیاء یکدیگرند. و آنان که ایمان آورده‌اند و مهاجرت نکرده‌اند، از اولیاء شما نیستند تا آنگاه که مهاجرت کنند. ولی اگر شما را به یاری طلبیدند باید به یاریشان برخیزید مگر آنکه بر ضد آن گروهی باشد که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده باشد. و الله ﷺ به کارهایی که می‌کنید بیناست. *

٢) *وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيِّرْ حَمْهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٧١). (سورة التوبه آية ٧١)

مردان مؤمن و زنان مؤمن اولیاء یکدیگرند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند، و نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و از الله ﷺ و پیامبرش ﷺ فرمانبرداری می‌کنند. الله ﷺ اینان را رحمت خواهد کرد، الله ﷺ پیروزمند و حکیم است.*



ج) آياتی که ولی مؤمنان را، الله ﷺ و رسول و مؤمنان نماز گزار و زکات دهنده و رکوع کننده می‌داند:

* إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (٥٥). (سورة المائدہ آیہ ٥٥)

جز این نیست که ولی شما الله ﷺ است و رسول او و مؤمنانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و ایشان پیوسته نماز گزارند.*

د) الله تعالیٰ، کسانی را به عنوان اولیاء الله معرفی می‌کند:

* أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ (٦٢). (سورة یونس آیہ ٦٢)

آگاه باشید که بر اولیاء الله بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند.*

۵) مؤمنان را اولیاء مسجدالحرام معرفی می‌کند:

* وَمَا لَهُمْ أَلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٣٤). (سورة الانفال آیه ٣٤)

به چه دلیل الله ﷺ عذابشان نکند، حال آنکه مردم را از مسجدالحرام باز می‌دارند و صاحبان - اولیاء - آن نیستند؟ صاحبان - اولیاء - آن تنها پرهیزگارانند ولی بیشترینشان نمی‌دانند.*

و) آياتی که مؤمنان را از اولیاء گرفتن کفار منع می‌کند:

١) *لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَيَحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (٢٨) (سورة آل عمران آية ٢٨)

نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی - ولی بودن - برگزینند. پس هر که چنین کند او را با الله ﷺ رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آن‌ها بیمناک باشید. و الله ﷺ شما را از دشمنی با خود می‌ترساند که بازگشت به سوی اوست. *

٢) *وَدُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَا جِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدُّهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (٨٩). (سورة النساء آية ٨٩)

- اهل کتاب - دوست دارند همچنان که خود به راه کفر می‌روند شما نیز کافر شوید تا برابر گردید. پس با هیچ یک از آنان دوستی ممکنید تا آنگاه که در راه الله ﷺ مهاجرت کنند. و اگر سرباز زدند در هر جا که آن‌ها را بیایید بگیریدشان و بکشیدشان و هیچ یک از آن‌ها را به دوستی و یاری بر مگزینید. *

ز) کسانی نیز هستند که اولیاء شیطان هستند:

*يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتَنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيهِمَا سَوْآتِهِمَا إِلَهٌ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا

ثَرَوْتُهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (٣٧). (سورة الاعراف آية ٣٧)

ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفرید، همچنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند، لباس از تنشان کند تا شرمگاهشان را به ایشان بنمایاند. او و قبیله‌اش از جایی که آن‌ها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. ما شیطان‌ها را دوستان – اولیاء‌کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌بینند. *

ت) کسانی نیز وجود دارند که شیطان اولیاء آنان است:

* فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (٣٠). (سورة الاعراف آية ٣٠)

و الله تعالى – فرقه‌ای را هدایت کرده و فرقه‌ای گمراهی را درخورند. اینان شیطان‌ها را به جای الله – به عنوان اولیاء – گرفتند و می‌پندارند که هدایت یافته‌اند. *

حال با توجه به انواع اولیاء در قرآن باید دید چه کسانی اولیاء الله هستند و چه کسانی اولیاء‌الشیطان؛ و با توجه به اینکه این کلمه‌ی اولیاء در قرآن و سنت باعث گمراهی خیلی از مسلمانان شده است، در ابتداء معنای لغوی آن را خواهیم دید.



معنى ولی در لغت:

الواو و اللام و الياء: أصلٌ صحيح كه بر قرب و نزديکی دلالت

دارد. (معجم مقاييس اللغة)

الولی: القرب. (معجم مقاييس اللغة - لسان العرب - قاموس المحيط -

المحكم و المحيط الاعظم - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير - تاج

العروس من جواهر القاموس - أساس البلاغة)

وأوليته إیاه: وی را نزدیک کردم. (أساس البلاغة - تاج العروس من

جواهر القاموس)

معنای اصل در کلمه‌ی ولی: دومی را پس از اولی گرداندن بدون

اینکه بین آن دو فاصله باشد. (الفرق اللغوية)

ولی الشیء و ولی علیه که مصدر آن هم به کسر و هم به

فتح آمده است ولایة و ولایة پس معنی مكسور و مفتوح آن یکی است.

(لسان العرب - تاج العروس من جواهر القاموس)



و گفته شده است: **الولایة** به کسر: **الخطة كالإمارة** (سرزمین مانند امارت (امیر بودن))، و به فتح (**الولایة**) مصدر ولی می باشد. (لسان العرب - المحکم و المحيط الاعظم - تاج العروس من جواهر القاموس)

و گفته شده است که **الولایة** به کسر: سلطان و قدرت و به فتح (**الولایة**) مصدر ولی می باشد. (لسان العرب - تاج العروس من جواهر القاموس)

و گفته اند: **ولاية**: مصدر **موالاة**، و **ولاية** به کسر مصدر **والی**، و

الولاء: مصدر **المولى**. (العين)

و گاهی، معانی را که برای ولی خواهیم گفت که مصدرهای آنها با هم فرق می کند: **فالولایة** ؛ بالفتح ، در نسب و نصرت و عتق (آزاد کردن بند) ؛ و **الولایة بالكسر** : در **إمارت** و **الولاء** : در **المُعْتَق** (آزاد شده) استعمال کرده می شوند. (تاج العروس من جواهر القاموس)

هم على ولاية: آنان بر من از برای یاری کردن جمع اند. (لسان العرب)



در آیه‌ی {ما لکم من ولایت‌های من شیء} (سوره انفال آیه ٧٢): نیست

شما را از ولایت آنان چیزی} بالفتح و الكسر، و آن بمعنى نصرت.

(لسان العرب - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير)

و فراء گوید: یعنی - معنی این در آیه- از مواریث آن‌ها بر شما چیزی نیست. (لسان العرب)

بینهما ولاء ، بالفتح، يعني قرابت و نزديکی. (لسان العرب)

حال معنی الولي و مولی:

بعضی معتقدند: ولی و مولی در معنی با هم تفاوت‌هایی دارند.

به همین خاطر گفته‌اند:

هر کس که امر کسی را بر عهده گیرد، پس وی ولی آن شخص

می‌باشد. (معجم مقایيس اللغه - لسان العرب)

و هر کس که امر کسی را بر عهده گیرد، پس وی ولی و مولی آن

شخص می‌باشد. (لسان العرب)

الوَلِيُّ: أسماء الله تعالى: به معنى ناصِرٌ، وَ گفته شده است: يعني

مُتَوَلٌّ أمور عالم و خلائق. (لسان العرب)

الوالِي از أسماء الله تعالى: مالک جمیع اشیاء و تصرف کننده در آنها. (لسان العرب)

ابن الأَثِيرَ گوید: گویا که ولایة، خبر از تَدْبِير و قُدرة و فِعل

می‌دهد و تا این اشیاء در چیزی جمع نشود به وی اسم والی داده

نمی‌شود. (لسان العرب)

الوَلِيُّ: همان مولی است. (لسان العرب - المغرب في ترتيب المعرف -

تاج العروس من جواهر القاموس)

الوَلِيُّ بعنوان صفت بر معنای (کمک شونده) و معین (کمک

کننده) هر دو اطلاق می‌شود. (الفرق اللغوية)

گفته می‌شود الله جل جلاله ولی المؤمنین يعني معین (کمک کننده ی)

آنها است. (الفرق اللغوية)

و مؤمن ولی الله يعني كمک شده با نصرت الله جل جلاله است. (الفرق

(اللغوية)

و همچنین مؤمن ولی الله است و مراد این است که الله جل جلاله ناصر

أولياء خود و دینش می باشد. (الفرق اللغوية - المغرب في ترتيب المعرب)

و رواست که گفته شود: الله جل جلاله ولی المؤمنین به این معنی که الله جل جلاله حفظ آنها را به عهده می گیرد مانند ولی طفل که متولی وی می باشد. الفرق اللغوية

ويكون الولي على و جوه منها ولی المسلم الذي يلزمہ القيام بحقه إذا

احتاج إليه. (الفرق اللغوية)

ولی چند نوع می باشد که یکی از انواع آن ولی فرد مسلمان است

که هر گاه احتیاج داشت بر وی (ولی) لازم است که کمک کند.

جمع بندی معانی ولی:

ولی: هم قسم و هم عهد. (الفرق اللغوية) ولی زن: قائم به امر وی

(الفرق اللغوية)، و ولی مقتول: کسی که به مطالبه خون وی اولی

می باشد. (الفرق اللغوية) ولی: دوست و یاری دهنده. (لسان العرب -



قاموس المحيط - المحكم و المحيط الاعظم - تاج العروس من جواهر
القاموس)

وَلِيٌّ: تابع و دوست دار، (لسان العرب - قاموس المحيط - تاج العروس

من جواهر القاموس - تاج العروس من جواهر القاموس) وَلِيٌّ: ضد دشمن.

(لسان العرب - تاج العروس من جواهر القاموس)

می شود گفت که: ولی کسی که خیر و نیکی را برای ولی خود
دوست دارد همچنان که عدو - دشمن - برای دشمن خود اراده شر
می کند. (الفرق اللغوية)

ثعلب گوید: هر کس غیر الله جل جلاله را عبادت کند، پس آن را برای
خود ولی گرفته است. (لسان العرب - المحكم و المحيط الاعظم)

و مولی نیز در معانی زیر استعمال می شود:

بمعنى وارث. (لسان العرب). و الرَّبُّ (لسان العرب - قاموس المحيط -
المغرب في ترتيب المغرب) المنعم (نعمت دهنده). (لسان العرب - قاموس
المحيط - تاج العروس من جواهر القاموس). و السُّمْنَعُ عَلَيْهِ (کسی که
به وی نعمت داده شده، انعام شده)، (لسان العرب - قاموس المحيط -

المصباح المنير في غريب الشرح الكبير - تاج العروس من جواهر القاموس). السيد (آقا). (الفروق اللغوية) **مالك**. (لسان العرب - قاموس المحيط - المحكم و المحيط الاعظم - المغرب في ترتيب المعرف). و **المُحِبُّ** (دوسن دار) (لسان العرب - تاج العروس من جواهر القاموس) و **التَّابِع** (لسان العرب) **وَالْعَقِيدُ** (هم پیمان) (لسان العرب - قاموس المحيط) **وَالصِّهْرُ** (داماد) (لسان العرب - قاموس المحيط - تاج العروس من جواهر القاموس) **وَالْعَبْدُ** (بنده). (لسان العرب - قاموس المحيط - المحكم و المحيط الاعظم - تاج العروس من جواهر القاموس). **الْمُعْتَقُ** (آزاد کننده بردہ) و **الْمُعْتَقُ** (آزاد شده از بندگی) (معجم مقاييس اللغة - لسان العرب - قاموس المحيط - العين - المغرب في ترتيب المعرف - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير - تاج العروس من جواهر القاموس) و **الْمَلُوكُ** (برده). (الفروق اللغوية) و **الْخَلِيفُ** (هم قسم). (الفروق اللغوية - معجم مقاييس اللغة - لسان العرب - قاموس المحيط - العين - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير - تاج العروس من جواهر القاموس) و **النَّاصِرُ** (کمک کننده)، (معجم مقاييس اللغة - أسas البلاغة - لسان العرب - قاموس المحيط - المغرب في ترتيب المعرف - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير - تاج العروس من جواهر القاموس) و **الْجَارُ** (همسايه) (معجم مقاييس اللغة - لسان العرب - قاموس المحيط - المحكم و المحيط الاعظم - تاج العروس من جواهر القاموس) و **إِبْنُ الْعَمِ** (پسر عم). (الفروق اللغوية - معجم مقاييس اللغة - أسas البلاغة - لسان العرب - العين - المحكم و المحيط الاعظم - المغرب في ترتيب المعرف -



المصباح المنير في غريب الشرح الكبير) **الشريك**. (لسان العرب - قاموس المحيط - المحكم و المحيط الاعظم) و **العصبة** (خويشاوند نزديك شخص كه آنچه را که اصحاب فرائض به جا می گذارند را به ارث می برد) (لسان العرب - المغرب في ترتيب المعرف - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير - تاج العروس من جواهر القاموس) **قريب** (خويشاوند). (قاموس المحيط - المحكم و المحيط الاعظم - تاج العروس من جواهر القاموس) و **الاولى بالشيء** (لا يقتصر به چیزی). (الفرق اللغوية) و **الصاحب**. (الفرق اللغوية - معجم مقاييس اللغة - لسان العرب - المحكم و المحيط الاعظم - تاج العروس من جواهر القاموس)

الله مولی المؤمنین: يعني معین و کمک کنندهی آنها. و **أولياء الله**: کمک کنندهان به دوستان الله جَلَّ جَلَّ. (الفرق اللغوية) پس معانی ولی را در لغت دیدیم. حال این سؤال پیش می آید که: کدام یک از معانی ولی را بگیریم و به غير الله جَلَّ جَلَّ نسبت دهیم کفر است؟ آیا می توان تمام معنی ذکر شده را بر الله جَلَّ جَلَّ صفت قرار داد- نعوذ بالله- مثلاً به معنی بندۀ گرفته می توان به الله جَلَّ جَلَّ گفت- الله جَلَّ جَلَّ ما را از این همه جهالت و جرائم بر الله جَلَّ جَلَّ محفوظ بدارد-.

و بیان اینکه چه کسانی از کدام دسته از اولیاء هستند بدین شرح است:

۱) اولیاء الله به معنی دوست الله جَلَّ جَلَّ و اینکه معان الله جَلَّ جَلَّ هستند؛ يعني کسانی که الله جَلَّ جَلَّ به آنها کمک می کند.

صفات أولياء الله طبق آيات قرآن:

***أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٢) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (٦٣).** (سورة يونس آيات ٦٢ و ٦٣)

آگاه باشید که بر دوستان الله حَمَلَهُ بیمی نیست و غمگین نمی‌شوند.
***(٦٢) آنان که ایمان آورده‌اند و تقوی پیشه کرده‌اند (٦٣).**

پس باید مؤمن باشند و شرط دوم آن با تقوی باشند و تقوی طبق آیات شریفه:

***ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ (٢) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (٣) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (٤).** (سورة البقره آیات ٤ و ٣ و ٢)

این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست: (٢) آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز می‌گزارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند، (٣) و کسانی که به آنچه به سوی تو فرو فرستاده شده- قرآن کریم- و به آنچه پیش از تو فرو فرستاده شده- دیگر کتابهای آسمانی- ایمان می‌آورند و آناند که به آخرت یقین دارند (٤).

پس متقین داری این صفات هستند: ١) به غیب ایمان دارند. ٢) نماز می‌خوانند. ٣) انفاق می‌کنند. ٤) به آنچه که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است ایمان دارند. ٥) به آنچه که به پیامبران پیش از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده نیز ایمان دارند. ٦) به آخرت نیز یقین دارند. که

این صفات هر چه بیشتر باشد، تقوای وی نیز بیشتر و به الله ﷺ نزدیکتر است. و به همین خاطر است که علماء ما می‌گویند که متّقی بر سه نوع است: یکی متّقی عام و آن کسی است که ایمان دارد و فرائضش را انجام می‌دهد و متّقی خاص؛ کسی که ایمان دارد و اعمال صالح نیز انجام می‌دهد و متّقی خاص الخاص که اعمال وی از قبلی نیز بیشتر می‌باشد.

و متّقین، طبق آیات دیگر نیز دارای صفاتی هستند که بیان می‌شود:

*فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدِيهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (٦٦).

(سوره البقره آيه ٦٦)

و آن‌ها را عبرت معاصران و آیندگان و اندرزی برای پرهیزگاران گردانیدیم.*

صفت هفتم این است که از حوادث روزگار پند گیرند و بیش از پیش به عبادت و طاعت بپردازد.

صفت دیگر آن‌ها:

*الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (١٣٤) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (١٣٥). (سوره آل عمران آیات ١٣٤ و ١٣٥)

آن کسان که در توانگری و تنگدستی انفاق می‌کنند و خشم خویش فرو می‌خورند و از خطای مردم در می‌گذرند. الله جَلَّ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳۴) و آن کسان که چون مرتكب کاری زشت شوند یا به خود ستمی کنند، الله جَلَّ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ را یاد می‌کنند و برای گناهان خویش آمرزش می‌خواهند و کیست جز الله جَلَّ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ که گناهان را بیامرزد؟ و چون به زشتی گناه آگاهند در آنچه می‌کردند پایی نفشنند (۱۳۵).*

صفت بعدی آن‌ها همان است که انفاق را به طور گستردگر انجام می‌دهند؛ طوری که در وسعت روزی و تنگی آن، به انفاق می‌پردازند. و صفت دیگر آنان این است که اگر کاری خلاف شرع از آن‌ها سر بزند زود توبه کرده و دیگر تکرار نمی‌کنند و اصرار نمی‌ورزند و به توجیه آن نمی‌پردازند.

و راه نزدیک شدن به الله جَلَّ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فقط با عبادت بیشتر و اجتناب از منهیّات می‌باشد؛ طبق حدیث:

*«مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدِ اسْتَحَلَّ مُحَارَبَتِي، وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ الْفَرَائِضِ، وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ إِنْ سَالَنِي أَعْطِيَتُهُ، وَ إِنْ دَعَانِي أَجْبَتُهُ، وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ وَ فَاتِهِ لَا نَهُ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَائِتَهُ». (مجمع الزوائد ج ۲ ص ۵۱۳- سنن الکبری للبیهقی ج ۱۵ ص ۳۱۷- صحیح ابن حبان ج ۱ ص ۲۰۲ - مسند امام احمد ج ۷ ص ۳۶۵)

هر آن کس که ولی - از اولیاء - مرا اذیت کند، همانا وی جنگ با من - الله جَلَّ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - را حلال دانسته است و نزدیک نشود بندهی من به



من، به مانند نزدیکی وی با انجام فرائض - بنده تا وقتی که فرائض را انجام ندهد نمی‌تواند به من نزدیک شود - و بنده به من لحظه به لحظه نزدیک می‌شود با انجام نوافل - بعد از انجام فرائض که شرط است - تا اینکه او را دوست می‌دارم که اگر از من چیزی بخواهد به وی عطاء می‌کنم و اگر دعاء کند اجابت می‌کنم و من بر چیزی تردید نکردم برای انجام آن بیش از تردید من بر مرگ وی، زیرا وی مرگ را دوست نمی‌دارد و من نیز ناراحتی و سختی کشیدن وی را کریه - بد - می‌دارم.*

پس اولیاء الله باید این صفت را داشته باشند.

۲) ولی مؤمنان، الله حَفَظَهُ اللَّهُ و رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کسانی که ایمان آورده و نماز بر پا می‌دارند و انفاق می‌کنند. اینها نیز صلاحیت ولایت بر مؤمنان را دارند و افضل بودن شرط نیست.
همچنان که در حدیث شریف آمده است:

* عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يكون عليكم أمراء تطمئن إليهم القلوب و تلين لهم الجلود ثم يكون عليكم أمراء تقشعر منهم الجلود و تشمئز منهم القلوب قال: فقال رجل: يا رسول الله ألا نقاتلهم قال لا ما أقاموا الصلاة.». (مسند ابی یعلی ج ۲ ص ۴۷۳ - کنز العمال ج ۱ ص ۱۱۰)

رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بر شما امیرانی خواهند بود که قلبها با آن‌ها آرام گیرد و پوست‌ها برای آن‌ها نرم شود، بعد از آن امیرانی بر شما خواهند بود که پوست‌ها از آن‌ها به خود جمع می‌شود و قلبها از آن مشمئز -

منقبض - می شود. مردی گفت: آیا با آنها قتال کنیم؟ حضرت ﷺ فرمودند: خیر؛ تا وقتی که نماز بر پا می دارند. - تا وقتی که نماز می خوانند، حق قتال با آنها را ندارید. *

۳) ولایت مسجدالحرام از آن مؤمنان است و غیر مؤمن را در آن حقی نیست:

* وَ مَا لَهُمْ أَلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٣٤).

(سوره الانفال آيه ۳۴)

چرا الله ﷺ عذابشان نکند، حال آن که مردم را از مسجدالحرام باز می دارند و صاحبان - اولیاء - آن نیستند؟ صاحبان - اولیاء - آن تنها پرهیزگارانند ولی بیشترینشان نمی دانند. *

مؤمنان حق ندارند غیر مؤمن را اولیاء خود گیرند:

* لَا يَتَحِدِّ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةً وَ يُحَذَّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (٢٨). (سوره آل عمران آيه ۲۸)

نباید مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان به دوستی - اولیاء - برگزینند. پس هر که چنین کند او را با الله ﷺ رابطه ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید. و الله ﷺ شما را از خودش می ترساند که بازگشت به سوی اوست. *

*فَرِيقًا هَدِي وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ أَنْخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (٣٠). (سورة الاعراف آية ٣٠)

فرقهای را هدایت کرده و فرقهای گمراهی را درخورند. اینان شیطان‌ها را به جای الله ﷺ به دوستی – ولی-گرفتند و می‌پندارند که هدایت یافته‌اند.*

و صفات آن‌ها از این قرار است:

*وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمْرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٢٨). (سورة الاعراف آية ٢٨)

چون کار زشتی کنند، گویند: پدران خود را نیز چنین یافته‌ایم و الله ما را بدان فرمان داده است. بگو: الله ﷺ به زشتکاری فرمان نمی‌دهد. چرا چیزهایی به الله ﷺ نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟.*

۱) برای توجیه گناهان خود دو نوع استدلال ذکر می‌کنند: الف) این کار را پدران ما انجام می‌دادند. ب) دیگری اینکه می‌گفتند: الله ﷺ به ما چنین امر کرده است. پس اگر کسی را دیدید که گناه انجام می‌دهد و بعد بگوید پدران ما چنین می‌کردند و یا اینکه بگویند الله ﷺ به ما چنین فرمان داده، پس بدانید که آنان اولیاء الشیطان هستند نه اولیاء الله.

۶) غیر مؤمنان نیز اولیاء یکدیگرند:

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَحِذُّو الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥١). (سورة المائدہ آیہ ٥١)

ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصارا را به دوستی بر مگزینید. آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره‌ی آن‌هاست. و اللہ حَفَّهُ اللَّهُ ستمکاران را هدایت نمی‌کند.* پس بحمدالله معلوم شد که ولی کیست و معلوم شد که ولی دانستن کسی کفر نیست، مگر اینکه ولی گرفتن در معنی عبادت باشد.

**آیا بیعت کردن با کسی به عنوان پیر و مرشد - راهنما -
اساس و پایه‌ی دینی دارد یا خیر؟ و آیا اگر با کسی
بیعت کرده شود کفر است؟**

از دیگر اعتقادات وهابیان این است که اگر با کسی به عنوان پیر - ولی - و مرشد - راهنما - بیعت کرده شود؛ آن شخص بیعت کننده کافر است.

در جواب آنان می‌گوییم: اولاً در بحث گذشته معلوم شد که کسانی به عنوان اولیاء‌الله در این کره خاکی زندگی می‌کنند و طبق گفته‌ی پیر و استاد ما، تعداد آن‌ها در روی کره‌ی زمین از پانصد ولی کمتر

نمی‌شود و لازم هم نیست که کسی از ولی بودن خودش آگاهی داشته باشد زیرا ولی مقامی در نزد الله جل جل می‌باشد.

بحث بیعت و دلائل آن: ۱) از قرآن ۲) بحث بیعت برای امارت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

نخست آیات:

* إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فِإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰). (سوره الفتح آيه ۱۰)

آنان که با تو - رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - بیعت می‌کنند جز این نیست که با الله جل جل بیعت می‌کنند. یدالله بالای دست‌هایشان است و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است و هر که بدان بیعت که با الله جل جل بسته است وفا کند، او را اجری عظیم دهد.

* لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸). (سوره الفتح آيه ۱۸)

الله جل جل از مؤمنان، آن هنگام که در زیر درخت - معروف به شجره‌ی رضوان - با تو - رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - بیعت کردن، راضی و خشنود گشت و دانست که در دلشان چه می‌گزرد. پس آرامش بر آن‌ها نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداششان داد.

* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَارِيْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكُنَّ بِاللَّهِ
شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَرْزِقْنَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِنَ بِهُنَّا يَفْتَرِيْنَهُ
بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبِإِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ
اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (١٢). (سورة الممتحنة آية ١٢)

ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط
که هیچ کس را با الله ﷺ شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و
فرزندان خود را نکشند و فرزندی را که از آن شوهرشان نیست به
دروع به او نسبت ندهند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند، با آن‌ها
بیعت کن و برایشان از الله ﷺ آمرزش بخواه، که الله ﷺ آمرزند و
مهربان است.*

بحشی در مورد بیعت: همان طور که همگان می‌دانند بعد از وفات
حضرت رسول الله ﷺ مردم با حضرت ابوبکر ؓ بعنوان جانشین
حضرت ﷺ بیعت کردند و بعد از وی با حضرت عمر ؓ و بعد از وی
با حضرت عثمان ؓ و بعد از ایشان نیز با حضرت علیؑ و تا اینجا
قریب به اتفاق همه‌ی مؤمنان با این خلفای راشدین بیعت کردند و بعد
از این حضرات ؓ اختلاف پیش آمد و نکته‌ای که در اینجا باید ذکر
کرد این است که این خلفای راشدین ولی امر مسلمین در امور دنیوی
و هم در امور معنوی بودند؛ یعنی هم امیر بودند، هم ولی و هم پیر و
بعد از اینان بود که تقریباً رهبری این دو شیء - رهبری امور دنیوی و
امور معنوی - از هم جدا شد و عده‌ای که به دنبال معنویت بودند، راه
خود را از بیعت کنندگان با امراء جدا ساخته برای خود مرشد و پیر



انتخاب کردند و ملاک آن‌ها در انتخاب؛ تقوی بود، همچنان که در شجره‌های موجود در نزد این عزیزان از حضرت محمد ﷺ تا به امروز مشاهده می‌شود. و ملاک آن‌ها فقط و فقط تقوی بوده و بس. البته در این بین از آنجا که این عزیزان محبوبیت زیادی بین مردم کسب کرده بودند و کسب نموده‌اند عده‌ای سودجو و مقام پرست با ادعاهای دروغین، خود را ولی و پیر معرفی می‌کردند و راه شناخت آن‌ها تقوی و اسلام و شریعت محمدی است. پس هر کس با ادعایی دیگر پا در این جرگه بگذارد رسوا خواهد شد.

و توضیح شناخت ولی از غیر ولی، در کتاب «احسان المحسن باحسان خاتم الانبیاء ﷺ» به تفصیل آمده است.

در اینجا این دلیل را مطرح می‌کنند: مگر ما مؤمن نیستیم و مؤمن شدن یعنی بیعت با رسول الله ﷺ، پس احتیاجی به بیعت جدید نیست.

جواب:

۱) به آیاتی که گذشت توجه شود؛ زیرا در آنجا آمده است که: وقتی مؤمنان با رسول الله ﷺ برای بیعت می‌آیند؛ پس مؤمن نیز بیعت می‌کند.

۲) برای رهبری پس از رسول الله ﷺ مؤمنان بیعت می‌کردند و تا به امروز آن راه ادامه دارد و خواهد داشت.

۳) انسان اگر برای انجام کاری عهد کند، گرچه انجام آن را قبلًاً قبول کرده باشد، آن کار را بهتر انجام می‌دهد.

٤) *عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيُّ. قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ تِسْعَةً وَثَمَانِيَةً وَسَبْعَةً. فَقَالَ: «أَلَا تَبَايِعُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟» وَ كُنَّا حَدِيثَ عَهْدٍ بِيَعِيَّةٍ. فَقُلْنَا: قَدْ بَأَيْعَنَاكَ يَارَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: «أَلَا تَبَايِعُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟» فَقُلْنَا: قَدْ بَأَيْعَنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: «أَلَا تَبَايِعُونَ رَسُولَ اللَّهِ؟» قَالَ: فَبَسْطَنَا أَيْدِيَنَا وَ قُلْنَا: قَدْ بَأَيْعَنَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَّامَ بِيَاعِكَ؟ قَالَ: «عَلَى أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَالصَّلَواتُ الْخَمْسُ. وَتُطِيعُوا وَأَسْرَرُ كَلِمَةً حَفِيَّةً وَلَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا» فَلَقَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ أُولِئِكَ النَّفَرِ يَسْقُطُ سَوْطًا أَحَدِهِمْ فَمَا يَسْأَلُ أَحَدًا يُنَاوِلُهُ إِيَّاهُ.

(صحیح مسلم ج ٧ ص ١١٢ - سنن ابی داود ج ٥ ص ٥٥ - سنن الکبری للبیهقی ج ٦ ص ١٧٤)

از عوف بن مالک اشجعی (انصاری): ما نزد رسول الله ﷺ بودیم و تعداد ما نه نفر یا هشت یا هفت نفر بود. پس رسول الله ﷺ فرمودند: آیا با رسول الله ﷺ بیعت نمی کنید؟ - یعنی بیایید و با من بیعت کنید - و ما جدیداً ایمان آورده بودیم. پس جواب دادیم یا رسول الله ﷺ ما که با شما بیعت کردند و گفتند: آیا با رسول الله ﷺ بیعت نمی کنید؟ - یعنی بیایید و با من بیعت کنید - . پس جواب دادیم یا رسول الله ﷺ ما که با شما بیعت کردند و گفتند: آیا با رسول الله ﷺ بیعت نمی کنید؟ - یعنی بیایید و با من بیعت کنید - . ما دستمان را باز کردیم و گفتیم با شما بیعت کردیم. یا رسول الله ﷺ بر چه چیزی بیعت کنیم؟ حضرت ﷺ فرمودند: بیعت بر



اینکه الله ﷺ را عبادت خواهید کرد و شرک نمی‌ورزید و نمازهای پنجگانه بر پا خواهید داشت و مطیع خواهید بود. در اینجا کلمه‌ای را آهسته به زبان آوردند و اینکه از مردم چیزی نخواهید. – راوی گوید – همانا من بعضی از آن بیعت کنندگان را بعداً می‌دیدم که تازیانه اش می‌افتد – خودش بر اسب سوار بود – ولی از کسی نمی‌خواست که آن را به وی دهد.*

اهل صوفیه که بیعت را سنت می‌دانند بر همین حدیث مبارک استناد می‌کنند؛ زیرا اگر خوب روی آن فکر کنیم و درک کنیم آن جمع صحابه ﷺ که با رسول الله ﷺ بیعت می‌کنند همه دارای ایمان می‌باشند و همه نمازهای پنج گانه را انجام داده‌اند و به الله ﷺ نیز شرک نورزیده‌اند.

در اینجا ذکر این مطلب ضروری است که بیعت با پیر واجب نیست و از اصول و فروع دین نیز نمی‌باشد؛ بلکه فقط از باب استحباب و تبعیت از صحابه ﷺ و تابعین ایشان می‌باشد.

مذاهب اهل سنت و بیعت با پیران:

*ابن عابدین فقیه حنفی مؤلف کتاب رد المحتار علی در المختار در همین کتاب مذکور خود از رساله‌ای به نام «سَلَّمَ الْحُسَامِ الْهِنْدِيِّ لِنُصْرَةِ سَيِّدِنَا خَالِدِ النَّقْشَبَنْدِيِّ» یاد می‌کند و در این رساله از شخصی به نام خالد نقشبندی دفاع می‌کند و کرامات اولیاء را اثبات می‌کند و در سه مسئله در کتاب رد المحتار به این رساله حواله می‌کند و همین

بس که کلمه‌ی نقشبندی، تماماً بیعت را اثبات می‌کند؛ زیرا نقشبندی بودن یعنی بیعت کردن با شیخ و پیر و پیرو طریقت نقشبندی.

* ملا علی قاری محقق بزرگ مذهب حنفی در شرح مشکاهه المصایب که کتاب حدیثی است و آن را مرقاۃ المفاتیح شرح مشکاهه المصایب نامیده است، در جای جای آن از احادیث برای تأیید طریقت نقشبندی استفاده می‌کند من جمله:

...فَالْحَدِیثَانِ حُجَّتَانِ ظَاهِرَتَانِ لِلْسَّادَةِ النَّقْشَبَنْدِیَّةِ زُبْدَةِ الْقَادَةِ
الصُّوفِیَّةِ قَدَسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمُ الْعَلِیَّةَ. (مرقاۃ المفاتیح شرح مشکاهه المصایب ۲/۴۳۶)

ترجمه: بعد از نقل حدیث که در بیان افضلیت ذکر خفی است، چنین بیان می‌دارد که در این دو حدیث روایت شده، دلیل آشکار و واضحی است بر سادات طریقت نقشبندیه که آنان مختاران رهبران صوفیان هستند؛ الله جل جلاله اسرار عالیه آنان را پاک بدارد.

* محمد بن إسماعيل بن صلاح بن محمد الحسنی، الكحالانی ثم الصنعانی، أبو إبراهیم، عز الدين، المعروف كأسلافه بالأمير (المتوفی: ۱۱۸۲هـ) در کتاب التَّنْویرُ شَرْحُ الْجَامِعِ الصَّغِيرِ، در شرح حدیث «خیار کم أطولکم اعماراً، وأحسنکم أخلاقاً»، چنین گوید:

«خیار کم أطولکم اعماراً، وأحسنکم أخلاقاً». (حم) والبزار عن أبي هريرة.

(خیار کم أطولکم اعماراً، وأحسنکم أخلاقاً) هذا تنصیص على بعض الأعمال الصالحة الداخلة تحت عموم الأعمال في الأول أفردها



بشرف حسن الخلق، قالوا: طريق تحصيل الأخلاق الحميدة كثيرة الذكر وصحبة المرشد الكامل. (التنوير شرح الجامع الصغير ٥/٥٣٩)

گفته‌اند طریق کسب اخلاق حمیده، همانا ذکر بسیار است و همنشینی با مرشد کامل است.

و همین جمله‌ی همنشینی با مرشد کامل را زین الدین محمد؛ عبد الرؤوف بن تاج العارفین بن علی بن زین العابدین الحدادی ثم المناوی القاهری (المتوفی: ١٠٣١هـ) در کتاب فیض القدیر شرح الجامع الصغير بیان داشته است. (فیض القدیر ٣/٤٦٧)

*فقیر الله ابن عبد الرحمن حنفى (رح) در مورد بیعت با پیامبر ﷺ و پیران در کتاب قطب الارشاد خود چنین گوید:

واما تكرار البيعة فما ثور من رسول الله ص و كذلك عن المشائخ الصوفية اما من شيخ واحد ظاهر و اما من الشيوخين فانكان لظهور الخلل فيمن تبعه فلا يأس و كذلك بعد موته و الغيبة المنقطعة.....

(قطب الارشاد ٥٤٣، طبع گلزار حسنی بمیئی، به سال ١٣١٦)

تكرار بیعت؛ پس آن از رسول الله ﷺ و همچنین از مشائخ و بزرگان صوفیه ثابت و مؤثر است: اما در مورد تكرار بیعت با یک پیر درست بودن آن هویداست و اما با دو شیخ بیعت کردن؛ اگر این عمل به خاطر آشکار شدن خللی در شیخ اول باشد، بیعت کردن با دیگری مشکلی ندارد و همچنین بعد از فوت شیخ اول و در غیبیتی که کلاً از هم منقطع شوند نیز مشکلی ندارد.

و مؤلف كتاب بعد از این مطلب بیان می‌دارد که بیعت سنت است و واجب نیست زیرا مردم با رسول الله ﷺ بیعت کردند و بدینوسیله به الله ﷺ تقرب جستند و دلیلی بر گناهکار دانستن تارک بیعت نیافتیم و هیچ یک از امامان هدایت یافته از صحابه و تابعین ﷺ تارک آن را گناهکار ندانسته‌اند و پس اجماع سکوتی بر واجب نبودن بیعت منعقد است.

و بعد الفاظ مؤثر در مورد بیعت گرفتن را بیان می‌دارد. (همان) آلوسی، شهاب الدین محمود بن عبدالله الحسینی الالوسي (المتوفى: ١٢٧٠هـ) در تفسیر خود روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَيِّنْنَكَ (ممتحنه ١٢)» چنین گفته است که در این آیه اشاره است به مبایعه و بیعت کردن مرشد با مرید صادق و دارای نفس مؤمنه است.

وفي قوله سبحانه: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَيِّنْكَ إِنْ إِشارة إلى مبایعه المرشد المرید الصادق ذا النفس المؤمنة وذلك أن مبایعه على ترك الاختیار وتفویض الأمور إلى الله عز وجل وأن لا يرغم فيما ليس له بآهل، وأن لا يلتج في شهوات النفس، وأن لا يئد الوارد الإلهامي تحت تراب الطبيعة، وأن لا يفتری فیزعم أن الخاطر السري خاطر الروح و خاطر الروح خاطر الحق إلى غير ذلك، وأن لا يعصي في معروف يفیده معرفة الله عز وجل، وأن يطلب من الله سبحانه في ضمن المبالغة أن یستر صفاته بصفاته وجوده بوجوده، وحاصله أن یطلب له

البقاء بعد الفناء وذلك فضل الله يؤتى به من يشاء. (تفسير الألوسي = روح المعانى ٢٧٦ / ١٤)

ای پیامبر چون زنان مؤمن به نزد تو آمدند که با تو بیعت کنند که برای خداوند شریکی نیاورند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند و فرزندی را از راه بهتان به دست نیاورند که نسبت آن را به دست و پای خویش دهند، و در کار خیری از تو نافرمانی نکنند، پس با آنان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه، چرا که خداوند آمرزگار مهربان است.

اشاره است به بیعت کردن مرشد (راهنما و پیر) با مرید (صوفی) صادق صاحب نفس مؤمنه و این بیعت کردن بر ترک اختیار خود و سپردن امور به الله تعالى است و بر این است که بر آنچه که اهل آن نیست رغبت نکند و بر اینکه در شهوت غوطه ور نشود و اینکه آنچه از الهام به وی می‌رسد را در زیر خاک سرنشت مدفون نکند و به دروغ ادعای الهام نکند تا گمان نکند که خاطر سری، همان خاطر روحی است و خاطر روح را خاطر حق نپنداشد و اموری دیگر و بیعت است بر اینکه در اموری که معرفت حق را باعث می‌شود، از مرشد (پیر) نافرمانی نکند و از الله ﷺ به مبالغه بخواهد که صفات وی را با صفت خود و وجود وی را با وجود خود بپوشاند و حاصل آن اینکه از الله ﷺ بقاء بعد از فناء بخواهد و الله تعالى به هر کس که خواهد آن را عطا کند.

قول الفصل فى شبئات الوهابيه

١٩٩

١٩٩

شبههی نهم: مذهب نداشتن:

ضرورت تبعیت از مذهب:

یکی از ادعاهای وهابیت این است که می‌گویند مذهب مشخص گرفتن لازم نیست؛ زیرا در زمان رسول الله ﷺ نبوده است.

۱) * وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلٌّ فِرْقَةٌ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنَذِّرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲). (سوره التوبه آیه ۱۲۲)

و مؤمنان را نشاید که همه یکجا بیرون آیند. – برای جهاد- پس چرا از هر جمعی از آنان گروهی بیرون نیامدند تا در دین فقیه گردند و تا قومشان را، چون به سویشان باز آیند، بیم دهند؛ باشد که آنان – از کیفر الله ﷺ- بیمناک شوند.*

۲) * وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَيِ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعِلَّهُمْ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعُتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳). (سوره النساء آیه ۸۳)

و چون خبری، چه ایمنی و چه ترس به آن‌ها رسد، آن را در همه جا فاش می‌کنند. و حال آن که اگر در آن به پیامبر ﷺ و اولو‌الامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان در می‌یافتدند و اگر فضل و رحمت الله ﷺ نبود، جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می‌کردید.*

۳) * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳). (سوره النحل آیه ۴۳)

و پیش از تو، جز مردانی که به آن‌ها وحی می‌کردیم، - موجودی دیگر - نفرستادیم! اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.*

جواب دیگر اینکه در این زمان پیروی از یکی از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت لازم و ضروری است زیرا:

در زمان پیامبر ﷺ در همه‌ی حوادث و اتفاقات، مرجع فتوی و حکم، خود رسول الله ﷺ بودند و در زمان صحابه‌ی آن حضرت ﷺ، مرجع، صحابه‌ی رسول الله ﷺ بودند و وقتی صحابه ﷺ همه وفات یافتند، اختلافات بالا گرفت و هر کس هر آنچه که هوای نفسش دستور می‌داد، فتوی می‌دادند. به همین دلیل تابعین در صدد برآمدند تا مرجعی برای استدلال پایه گذاری کنند، مرجعی که الله جل جلاله و رسولش ﷺ برآن مرجع احکام را بنا کرده بود که همان قرآن و سنت رسول ﷺ و اجماع و قیاس باشد که در حدیث حضرت معاذ رضی الله عنه به آن اشاره شده است.

* حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي عَوْنَى الثَّقَفِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ عَمْرُو، عَنْ رَجَالٍ مِّنْ أَصْحَابِ مُعَاذٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ فَقَالَ: " كَيْفَ تَقْضِي؟ " قَالَ: أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ. قَالَ: " إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ " . قَالَ: فَبِسُنْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . قَالَ: " إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي سُنْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " . قَالَ: أَجْتَهِدُ رَأِيِّي . قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَقَ رَسُولُ اللَّهِ " . (مسند امام احمد ج عص ٣١٣ - سنن

الترمذی ج ٤ ص ٤٦ - سنن الدارمی ج ١ ص ٦ - سنن ابی داود ج ٩ ص ٥٩ -

سنن الکبری للیھقی ج ١٥ ص ٩٢)

رسول الله ﷺ وقتی خواستند معاذ ﷺ را به یمن بفرستند به وی فرمودند: ای معاذ با چه چیزی می خواهی بین مردم حکم کنی؟ معاذ ﷺ جواب دادند: طبق احکام کتاب الله. حضرت ﷺ فرمودند: اگر در قرآن حکمش را نیافتنی چه می کنی؟ معاذ ﷺ جواب دادند: با سنت رسول الله ﷺ. حضرت فرمودند: اگر در سنت رسول الله ﷺ نبود؟ معاذ ﷺ جواب داد که خودم اجتهاد می کنم (و از هیچ کوششی دریغ نمی ورم). حضرت ﷺ فرمودند: سپاس الله ﷺ را که فرستاده‌ی رسولش را موافق رسول الله ﷺ گردانید.*

تا دست مغرضان به شریعت بسته شود و نتوانند هر آنچه نفس آن‌ها خواست، فتوا دهند. و شرط قیاس این که اگر حکم حادثه‌ای را در سه دلیل قبل از آن نمی‌یافتند، – قیاس در اینجا – دلیل محسوب می‌شود. بدین ترتیب مذهب تدوین شد و تدوین مذهب چیزی جز جلوگیری از تحریف دین نیست. و مذهب در این زمان خیلی ضروری است، در این زمان که هر کس و ناکسی لباس علماء را پوشیده و هوای خود را به عنوان دین مطرح می‌کند و اینان از وجود مذهب سخت خشمگینند؛ به این دلیل که مذهب اجازه‌ی اجرای نقشه‌ی آنان را نمی‌دهد.

ما تابع مذهب امام اعظم رضی اللہ عنہ ہستیم:

و ما از میان مذاہب چهار گانہی اهل تسنن مذهب امام اعظم رضی اللہ عنہ را اختیار کرده ایم، زیرا به پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم و اصحاب وی رضی اللہ عنہم ہم از نظر علم نزدیکتر است و ہم از نظر زمان؛ زیرا وی در قرن اول و دوم می زیستند که در آن زمان احادیث منقول از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم خیلی فراوان بود و از فاصلہی کمتری احادیث را می شنیدند یعنی به فاصلہی یک یا دو نفر. و در زمان خیر قرنها می زیسته اند. ولی ما که تقریباً هزار و پانصد سال از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم دور ہستیم چگونہ به خود اجازہی بی ادبی به آنان را داده و حکمی غیر از حکم آنها می دهیم، در حالی که تعداد خیلی کمی از احادیث در دست ما وجود دارد. این جرأت را چیزی جز جهل به ما نمی دهد و مثالی برای عدم جرأت عالمان، عالم مذهب احناف عبیدالله ابن مسعود رحمہ اللہ است که در مشرق و مغرب مشهور است و در موضوعات مختلف دینی تأییفات بسیار دارد و برای نمونه در اصول فقه، کتاب توضیح، که همهی طالبان علوم دینی آن کتاب را می دانند که چه گوهر گرانبھایی است، با این وجود وی به خود اجازہی خروج از مذهب امامش را نداده است.

و اینکه امروز، اگر خوب بنگریم خواهیم دید کسانی از عدم پیروی از مذهب را مطرح می کنند و می خواهند با این کار مردم را گمراہ کنند و رأی خود را به آنها تحمیل کنند و اگر بگوئیم که مذهب لازم نیست پس چرا مذهب ابن تیمیه را و یا مذهب ابن وهاب را می گیرید و حتی از کلام اللہ حکیم اللہ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم نیز رأی آنان را برتر می دانند و



کسانی نیز که بحث مذهب نداشتن را مطرح می‌کنند، خود مذهب لامذهبی را گرفته‌اند.

در زمان حیات صحابه رض نیز با اینکه تعداد آنان بسیار بود، فقط چند تن از آن‌ها مرجع فتوی بوده‌اند و مثلاً گفته می‌شد مذهب ابن مسعود رض.

و نکته‌ای در باره‌ی مذاهب چهارگانه اینکه؛ آن‌ها هیچ گاه نگفته‌اند که حتماً باید یکی از این مذاهب را انتخاب کرد و می‌بینیم که شاگردان آن‌ها به اجتهاد می‌پردازند و با استاد خود مخالفت می‌کنند و سخن دیگر اینکه آن‌ها خلاف قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نمی‌گفته‌اند و علت اینکه ما می‌گوییم باید تابع یکی از این‌ها شویم، به خاطر اطمینانی است که از حکم‌های آن‌ها بدست آورده‌یم و می‌دانیم که آن‌ها خلاف شرع مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نکرده‌اند و اینکه در این زمان کسانی هستند که از مذاهب چهارگانه ایراد می‌گیرند و منظور آن‌ها فقط این است که فتواهای خود را جایگزین فتواهای آن‌ها بکنند و به این ترتیب راه خود را پیش ببرند. برای مثال وهابی‌ها عدم تبعیت از مذاهب چهارگانه را مطرح می‌کنند و می‌گویند که واجب نیست و واجب، تبعیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. این ظاهرش خیلی خوب و زیبا و فریبند است، چه همه‌ی ما اتباع از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را قبول داریم و باید قبول داشته باشیم ولی در باطن آن‌ها هدف دیگری دارند و آن از مطالعه‌ی کتب آن‌ها معلوم می‌شود و خواهیم دید که فقط فتواهای ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و ابن قیم جوزی را ذکر می‌کنند؛

پس آن‌ها به دنبال جایگزین برای امامان ما می‌باشند. دیگر اینکه از امامان ما به تواتر نقل شده است که گفته‌اند (اذا صح الحديث فهو مذهبی).

سخنی جهت تأمل: الان ما به خود اجازه می‌دهیم که اجتهاد کنیم، خوب است ولی آیا می‌توانیم حکمی بهتر از حکم امامان گذشته بیاوریم در صورتی که صلاحیت اجتهاد نداریم و از روی تعصّب اعمالی را انجام می‌دهیم. وقتی برای ما قرآن خوانده می‌شود آن را قبول نکرده بلکه قول استاد خود را و یا پیر خود را قبول می‌کنیم. در این زمان، مذهب برای ما ضروری است، زیرا هر کس به هوای خود چیزی حکم می‌کند و از خیر قرون هم نیستند.

اقوال فقهاء در مورد لزوم مذهب و دوری از تلفیق:

أحمد بن محمد بن إسماعيل الطحاوي الحنفي - توفي ١٢٣١ هـ در كتاب حاشية الطحاوي على مراقي الفلاح شرح نور الإيضاح در فقه حنفي چنین گفته است:

تلفیق به اجماع فقهاء باطل است و تلفیق یعنی اینکه از هر مذهبی آنچه که سهل است را برای خود انتخاب کند و این به اجماع باطل می‌باشد.

ولا بأس بالتقليد كما في البحر والنهر لكن بشرط أن يلتزم جميع ما يوجبه ذلك الإمام لأن الحكم الملقن باطل بالإجماع كما في ديباجة الدر. (حاشية الطحاوي على مراقي الفلاح شرح نور الإيضاح ص



ترجمه: تقلید از یک مذهب مشکل ندارد (همچنان که در کتاب البحر الرائق و مجمع الانهر مذکور است) منتها به شرطی که جمیع شرایط آن امام را قبول کند؛ زیرا حکم ملفق (کسیکه از هر مذهبی حکمی می‌گیرد) به اجماع باطل است.

شبہهی دهم: خواندن سنن و نوافل:

سنن روائب و نوافل خواندن، بدعت نیست و مشروع

دین است:

وهابیان معتقدند که سنتهایی که کنار نماز فرائض خوانده می‌شود نباید برای همیشه خوانده شود؛ زیرا اگر برای همیشه خوانده شود و بر آن مواظبت شود، این سنت مانند فرض خواهد بود و نباید سنت همانند فرض باشد و همچنین می‌گویند که در سفر نباید سنت خوانده شود؛ چون فرض به دو رکعت کاهش می‌یابد پس سنت چرا ترک نشود!!! حتی در مدینه وقتی نماز فرض تمام می‌شده است، مأموری می‌آمده و همه را مجبور به ترک مسجد نبوی می‌کرده تا مبادا کسی مشغول نماز سنت شود – نعوذ بالله – ولی الحمد لله جدیداً علماء آن دیار فهمیده‌اند که سنت چیز خوبی است و الان از منبرها اعلام می‌کنند که خواندن آن ثواب دارد – الله جل جلاله را شاکرم که قبول کردند که سنت چیز خوبی است –.

جواب:

۱) دلائلی که آنان ذکر می‌کنند هیچ ارتباطی با دلائل شرعی ندارد و چیزی است که با اتباع هوای نفس گفته می‌شود.
یعنی چه کسی گفته است که نباید بر سنت مواظبت – مداومت – شود؛ این قول درست مخالف گفته‌ی رسول الله ﷺ درباره‌ی سنن روائب – نمازهای سنت کنار نماز فرض – می‌باشد.

*عن أم حبيبة زوج النبي صلى الله عليه و سلم اهنا سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: « ما من مسلم يصلي كل يوم ثنتي عشرة ركعة تطوعا غير الفريضة إلا بني له بيت في الجنة - أو بني الله له بيتا في الجنة، زاد أبو النصر: قالت أم حبيبة: فما برحت أصليهن بعد، و قال عمرو مثله، و قال النعمان مثله». (صحيح مسلم ج٦ ص٧ - مسند امام احمد ج٧ ص٤٦ - مستخرج ابى عوانه باب صلوات السنن التى - مسند ابى يعلى ج١٣ ص٤٠ - سنن النسائى الكبرى ج١ ص٤٦٢ - مسند البزار ج٨٩ - مصنف ابن ابى شيبة ج٢ ص١٠٨ - مجمع الزوائد ج٢ ص٤٨٥ - صحيح ابن حبان ج٣ ص٣١٦ - المستدرک على الصحيحين ج١ ص٤٥٥)

رسول الله ﷺ: مسلمانی نیست که بر دوازده رکعت غیر از فرائض در طول شبانه روز مداومت کند، مگر اینکه الله تعالی برای وی خانه‌ای در بهشت بنا کند. *

و حدیث:

* حدثنا محمد بن عبيد المخاري ، حدثنا علي بن هاشم عن ابن أبي ليلى عن عطية ونافع عن ابن عمر ، قال: «صليتُ معَ النبِيِّ في الحضَرِ و السَّفَرِ، فصَلَّيْتُ مَعَهُ في الحضَرِ الظَّهَرَ أَرْبَعًا وَ بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ في السَّفَرِ الظَّهَرَ رَكْعَتَيْنِ وَ بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ وَ لَمْ يُصْلِّ بَعْدَهَا شَيْئًا وَ الْمَغْرِبَ في الحضَرِ وَ السَّفَرِ سَوَاءً ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ لَا تَنْقُصُ فِي الْحَضَرِ وَ لَا فِي السَّفَرِ وَ هِيَ وَتْرُ النَّهَارِ وَ بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَ العَشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَ بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ ». (سنن الترمذى ج٣ ص١٠٩ - مشكاة

المصابيح ج ١ ص ٣٨٦ - معجم ابن الاعرابي و المسند الجامع الصلاة (التشهد) -

مسند عبد الله بن عمر الطرسوسى-مسند امام احمد ج ٢ ص ٢١٧

از ابن عمر رضي الله عنه همراه رسول الله صلوات الله عليه وآله وسلامه در اقامت و مسافرت نماز خواندم؛ پس با ایشان در حضر - غیر سفر یعنی در منزل - (فرض) ظهر را چهار رکعت خواندم و بعدش دو رکعت - سنت - . و در سفر همراه ایشان (فرض) ظهر را دو رکعت خواندم و دو رکعت - سنت - بعد آن. و (فرض) عصر را دو رکعت و بعد از آن چیزی نخواندند. و (فرض) مغرب را در سفر و حضر همان سه رکعت خواندند. و آن - سه رکعت فرض مغرب - و تر روز می باشد و بعد از آن دو رکعت - سنت - خواندند. و (فرض) عشاء را دو رکعت و بعد از آن دو رکعت - سنت - خواندند. *

و در حدیث صحیح ابن خزیمہ رضی الله عنه از ابن عمر رضی الله عنه طبق سنن رواتب که ما می خوانیم در سفر و حضر بیان شده است و حتی نوافل این نمازها را هم خوانده است. (صحیح ابن خزیمہ ج ٢ ص ٢٤٤)

۲) طبق حدیثی که سابقاً گذشت؛ نزدیک شدن به الله جل جلاله بعد از انجام فرائض، با انجام نوافل می باشد.

* «مَنْ آذَى لِي وَ لِيَا فَقَدِ اسْتَحَلَّ مُحَارَبَتِي، وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ الْفَرَائِضِ، وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنُّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ إِنَّ النِّيَّ أَعْطَيْتُهُ، وَ إِنْ دَعَانِي أَجْبَتُهُ، وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ وَ فَاتِهِ لَا نَهُ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاعَتَهُ». مجمع الزوائد ج ٢ ص ٥١٣ -

سنن الكبرى للبيهقي ج ١٥ ص ٣١٧ - صحيح ابن حبان ج ١ ص ٢٠٢ - مسند امام
احمد ج ٧ ص ٣٦٥

هر آن کس که ولی - از اولیاء - مرا اذیت کند، همانا وی جنگ با
من - الله جل جلاله - را حلال دانسته است و نزدیک نشود بنده‌ی من به
من، به مانند نزدیکی وی با انجام فرائض - بنده تا وقتی که فرائض را
انجام ندهد نمی‌تواند به من نزدیک شود - و بنده به من لحظه به
لحظه نزدیک می‌شود با انجام نوافل - بعد از انجام فرائض که شرط
است - تا اینکه او را دوست می‌دارم که اگر از من چیزی بخواهد به
وی عطاء می‌کنم و اگر دعاء کند اجابت می‌کنم و من بر چیزی تردید
نکردم برای انجام آن بیش از تردید من بر مرگ وی، زیرا وی مرگ
را دوست نمی‌دارد و من هم ناراحتی و سختی کشیدن وی را کریه -
بد - می‌دارم.*

(٣) نماز جزو کارهای معروف - خوب که انجام دادنی است -
می‌باشد و طبق این آیه‌ی شریفه:

*وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيِّرْ حَمْهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٧١) (سورة التوبه آیه

(٧١)

مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان - اولیاء - یکدیگرند. به نیکی
فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند، و نماز می‌گزارند و زکات

می‌دهند و از الله ﷺ و پیامبرش ﷺ فرمانبرداری می‌کنند. الله ﷺ اینان را رحمت خواهد کرد، الله ﷺ پیروزمند و حکیم است.*
مؤمنان یکدیگر را به معروف امر می‌کنند پس می‌گویند که بر سن، حتی در سفر نیز مداومت ورزید.

و منافقان از معروف نهی می‌کنند و اگر کسی از سنت خواندن نهی کند، طبق آیه‌ای که گذشت، همانا به مانند منافق می‌ماند نه مؤمن.

حکم خواندن سنت در مذهب حنفی:

محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسی (المتوفی: ٤٨٣هـ) در کتاب «المبسوط» خود گفته است:

وَالسُّنَّنُ وَالْتَّطْوِعَاتُ لَا يَدْخُلُهَا الْقَصْرُ بِسَبَبِ السَّفَرِ؛ لِأَنَّ الْقَصْرَ فِي الصَّلَاةِ بِسَبَبِ السَّفَرِ تَوْقِيفٌ لَمْ يُعْرَفْ بِالرَّأْيِ، وَمِنْ النَّاسِ مَنْ قَالَ بِتَرْكِ السُّنَّنِ فِي السَّفَرِ، وَيَرْوُونَ عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ أَنَّهُ قَالَ: لَوْ أَتَيْتُ بِالسُّنَّنِ لَأَتَمَّتُ الْفَرِيضَةَ، وَتَأْوِيلُ هَذَا عِنْدَنَا فِي حَالَةِ الْخَوْفِ عَلَى وَجْهٍ لَا يُمْكِنُهُ الْمُكْثُ فِي مَوْضِعٍ لِأَدَاءِ السُّنَّنِ. (المبسوط للسرخسی ١/٩٣)

٢٤٨ - بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع (١/٩٣)

نمازهای سنت و نمازهای نفل را در سفر قصر نیست (ناید قصر کرد): زیرا قصر نماز فرض در سفر با حکم شرع ثابت شده است و اجتهادی نیست و بعضی از مردم هستند که گفته‌اند در سفر سنت ترک شود و از بعضی از صحابه رضی الله عنه روایت می‌کنند که «اگر قرار بر خواندن سنت‌ها بود، همانا فرض خود را چهار رکعت کامل می‌کردم»



و تأویل آن نزد ما احناف این است که منظور آن صحابی رضی اللہ عنہ در وقت خوف و ترس است طوری که امکان توقف در مکانی برای خواندن سنت نباشد.

اعتبار مبسوط سرخسی در بین فقهاء مذهب حنفی تا این درجه است که طرسوسی گوید: به مخالف مبسوط عمل کرده نشود و به کتابی دیگر میل کرده نشود و به غیر این کتاب فتوی داده نشود.

قالَ الْعَلَامَةُ الطَّرَسُوْسِيُّ: مَبْسُوطُ السَّرَّخْسِيِّ لَا يُعْمَلُ بِمَا يُخَالِفُهُ، وَلَا يُرْكَنُ إِلَّا إِلَيْهِ، وَلَا يُفْتَنَى وَلَا يُعَوَّلُ إِلَّا عَلَيْهِ.

(الدر المختار وحاشية ابن عابدين (رد المحتار) ١ / ٧٠)



شبهه‌ی یازدهم: صدقه و خیرات از طرف میت: صدقه از طرف میت به میت سود می‌رساند و صدقه دارای انواع گوناگون می‌باشد:

در دیار ما رسم است که برای میت تا هفت روز صدقه داده و برای تعزیت می‌نشینند و وهابیان با آن مخالفت می‌کنند.
برای اینکه این بحث روشن شود اول باید بدانیم آیا صدقه دادن برای میت سودی دارد یا خیر؟

اهل سنت که تابع سنت رسول الله ﷺ می‌باشند بر این متفق هستند که صدقه و خیرات برای میت ثواب دارد و ثوابش به میت می‌رسد.
تعريف صدقه طبق حدیثی از رسول الله ﷺ:

*عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «كُلُّ سُلَامٍ مِّنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدْقَةٌ كُلُّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ: يَعْدِلُ بَيْنَ الْاثْنَيْنِ صَدْقَةٌ، وَيُعِينُ الرَّجُلَ عَلَى دَابْتِهِ فَيَحْمِلُ عَلَيْهَا — أَوْ يَرْفَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ — صَدْقَةٌ، وَالْكَلْمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدْقَةٌ، وَكُلُّ خطوةٍ يَخْطُوهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدْقَةٌ، وَيُمْيِطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدْقَةٌ». (صحیح البخاری ج ۱۰۸۹ ص ۸۰ - صحیح مسلم ج ۷ ص ۸۰ - مسند امام احمد ج ۲ ص ۱۱۷ - صحیح ابن حبان ج ۴ ص ۱۱۷)

رسول الله ﷺ: برای - شکرانه‌ی - هر یک از مفاصل بدن - که الله جل جلاله به آن‌ها ارزانی داشته است - بر گردن - ذمه‌ی - مردم هر روز صدقه واجب است: اصلاح بین دو نفر صدقه است و کمک به کسی



برای گذاشتن بار بار مرکب شدن صدقه است و کلمه طیّبه صدقه است و هر قدمی که برای رفتن به نماز بر می‌دارد صدقه است و از برداشتن اذی - چیزهایی که باعث اذیت شدن مردم می‌شود - نیز صدقه است.*

دلائل نفع صدقه و غیر آن به میّت:

١) *قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا الْمَيْتُ فِي قَبْرِهِ إِلَّا شِبَهُ الْغَرِيقِ الْمُتَنَعِّثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةً مِنْ أَبٍ أَوْ أُمٍّ أَوْ لَدِيْلِ أَوْ صَدِيقٍ ثِقَةٍ فَإِذَا لَحِقَتْهُ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيُدْخِلُ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْثَالَ الْجَبَالِ، وَإِنَّ هَدِيَّةَ الْأَحْيَاءِ إِلَى الْأَمْوَاتِ الْإِسْتِغْفَارُ لَهُمْ وَالصَّدَقَةُ عَنْهُمْ» الدَّيْلِمِيُّ عَنْ أَبْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللَّهُ عَنْهُمَا. (جامع المسانيد و المراسيل ج عص ٣٠٩ - لسان الميزان ج ٥ ص ١١٣ - ميزان الاعتدال ج عص ٨٦ - الفردوس بمحوار الكتاب ج ٤ ص ١٠٣)

رسول الله ﷺ: میّت در قبر خود مانند کسی که در حال غرق شدن می‌باشد که کمک می‌خواهد، و منظر دعائی از طرف پدر و مادر یا ولد و یا دوست مورد اطمینان است. پس وقتی این دعاء به وی برسد، پس - همین دعاء - از دنیا و آنچه در آن می‌باشد، دوست‌تر و بهتر است و همانا الله ﷺ بر اهل قبور، به سبب دعای اهل دنیا، - هدیه‌هایی - مانند کوههای و هدیه‌ی زندگان را به مردگان می‌رساند، و هدیه‌ی زندگان برای مردگان استغفار - طلب آمرزش - برای آن‌ها و صدقه از طرف آن‌ها می‌باشد.*

٢) *أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسِينِ بْنُ بَشْرَانَ بِبَغْدَادَ أَنَا أَبُو جَعْفَرِ الرَّازَّازِ ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ الْمَنَادِيَ ثَنَا إِسْحَاقُ الْأَزْرَقُ ثَنَا هَشَّامُ بْنُ حَسَانَ عَنِ الْحَسِينِ أَنَّ سَعْدًا أَتَى النَّبِيِّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّ سَعْدٍ كَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ، وَتُحِبُّ الْعَتَاقَةَ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقَتْ عَنْهَا أَوْ أَعْتَقْتُ، قَالَ: «نَعَمْ». (سنن الكبیر للبیهقی ج ٩ ص ٣٩٠ – المسند الشاشی ج ١ ص ٢١٩)

سعد رض نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَمَّا نَعْمَلُ سَعْد رض صدقه دادن و آزاد کردن را دوست می داشت؛ پس آیا برای وی اجری می باشد اگر من صدقه دهم یا که آزاد کنم؟ حضرت جواب دادند: بله. *

٣) *حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ أَبْنَانَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، أَنَّهُ قَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّ سَعْدٍ مَاتَتْ فَأَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْمَاءُ. قَالَ: فَحَفَرَ بِئْرًا وَقَالَ: هَذِهِ لَأُمُّ سَعْدٍ». (سنن ابی داود ج ٥ ص ٩٥ - مشکاة المصایح ج ١ ص ٥٢٦ - الترغیب و الترهیب ج ٢ ص ٤١)

از سعد بن عباده رض (صحابی): يَا رَسُولَ اللَّهِ مادر سعد فوت کرده، (به من بگوئید که): چه نوع صدقه‌ای (به مادرم) سود بیشتری می‌رساند؟ (چه صدقه‌ای بهتر است؟) حضرت صلی الله علیه و آله و سلّم جواب دادند: آب. پس سعد رض چاهی کند و گفت این برای ام سعد (مادر سعد) می باشد (یعنی ثوابش را به ام سعد بخشیدم). *



٤) * أخبرنا أبو علي الروذباري و أبو عبد الله الحافظ و أبو زكريا بن أبي إسحاق و غيرهم قالوا ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا الربيع بن سليمان ثنا عبد الله بن هبٰ أخبرني سليمان بن بلال عن العلاء بن عبد الرحمن عن أبي هريرة أنّ رسول الله قال: «إذا مات الإنسان انقطع عنه عمله إلا من ثلاثة أشياء: من صدقة جارية، أو علم ينفع به، أو ولد صالح يدعوه له». (سنن الكبرى للبيهقي ج ٩ ص ٣٨٩)

وقتی ابن آدم بمیرد عملش قطع میشود مگر از سه چیز: ۱) صدقه‌ی جاریه - مثل پل ساختن و مسجد ساختن - ۲) علمی که از آن نفع گرفته می‌شود. ۳) ولد صالحی که برایش دعاء می‌کند.*

در اینجا گفته است که عمل آن شخص و در این حدیث دلیلی بر این نیست که عمل دیگری از میت قطع شود.

٥) * أخبرنا أبو زكريا يحيى بن إبراهيم المزكي و أبو بكر أحمد بن الحسن القاضي قالا ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب أنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم أخبرني ابن هبٰ أخبرني سعيد بن عبد الرحمن الجمحي و يحيى بن عبد الله بن سالم و مالك بن أنس و الليث بن سعد عن هشام بن عروة بن الزبير عن أبيه عن عائشة زوج النبي أنّ رجلاً سأله رسول الله فقال: إنّ أمي افتلت نفسها، و أظنّها لو تكلّمت تصدق، فهل لها أجر في أن تصدق عنّها، فقال رسول الله: «نعم». إلا أنّ مالكا قال في الحديث: و أرّاها لو تكلّمت تصدق، فأفتّصدق عنّها، قال: «نعم». رواه البخاري في الصحيح عن ابن أبي أوّليس عن مالك. و

آخر جه مسلم من أوجهٍ أخرَ عن هشامٍ. (سنن الكبرى للبيهقي ج ٩ ص ٣٨٦)

مردی از رسول الله ﷺ پرسید؟ یا رسول الله ﷺ مادرم فوت شد و من گمان می‌کنم که اگر حرف می‌زد صدقه می‌داد؛ آیا اگر من صدقه دهم، اجر و ثوابی برای وی می‌باشد؟ پس حضرت ﷺ جواب دادند: بله.*

٦) *أخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ و أبو بكر أحمد بن الحسن القاضي و أبو صادق محمد بن أحمد بن أبي الفوارس الصيدلاني قالوا ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن عبيد الله ابن المنادي ثنا روح بن عبادة ثنا ابن جريج أخبرني يعلى أنه سمع عكرمة مولى ابن عباس يقول أربنا ابن عباس أن سعد بن عبادة توفيت أمُه و هو غائب عنها، فأتى رسول الله فقال يا رسول الله إن أمي توفيت و أنا غائب عنها، ينفعها إن تصدقت عنها، قال: «نعم»، قال: فإني أشهدُك أن حائطي المحراف صدقة عنها. رواه البخاري في الصحيح عن محمد بن عبد الرحيم عن روح. (سنن الكبرى للبيهقي ج ٩ ص ٣٨٧ - مصنف عبدالرزاق الصناعي ج ٩ ص ٥٨ - مسنن امام احمد ج ٥ ص ٤٥٧)

مادر سعد بن عباده رضي الله عنه - صحابی - فوت کرد در حالی که عباده رضي الله عنه غائب بود. پس پیش رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ همانا مادرم فوت شد در حالی که من غائب بودم، اگر صدقه دهم برای مادرم نفعی دارد؟ حضرت جواب دادند: بله. پس سعد بن عباده رضي الله عنه

گفت: من تو را شاهد می‌گیرم که حیاط - باغ - مخراف - نام حیاط - را از طرف مادرم صدقه می‌دهم.*

٧) * أخبرنا أبو بكر بن إسحاق الفقيه ، أئبأ بشر بن موسى ، ثنا الحميدي ، ثنا سفيان ، ثنا جعفر بن خالد بن سارة المخزومي ، أخبرني أبي و كان صديقاً لعبد الله بن جعفر أنه سمع عبد الله بن جعفر قال: لما نعي جعفر قال النبي : «اصنعوا لآل جعفر طعاماً فَقَدْ أَتَاهُمْ أَمْرٌ يَشْغُلُهُمْ». هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه، و جعفر بن خالد بن سارة من أكابر مشايخ قريش، و هو كما قال شعبة: اكتبوا عن الأشرف فإنهم لا يكذبون، و قد روی غير هذا الحديث مفسراً. (المستدرک على الصحيحین ج ١ ص ٥٢٧ - سنن ابی داود ج ٣ ص ١٩٥ - سنن ابن ماجه ج ١ ص ٥١٤)

وقتی خبر فوت جعفر رض را برای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آوردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برای آل جعفر غذا درست کنید، زیرا بر آنان امری وارد شده است که آنان را مشغول خود می‌کند.*

٨) * عن مَرِيمَ بْنَتِ فَرْوَةَ : أَنَّ عِمَرَانَ بْنَ حُصَيْنِ (الصحابي) لَمْ حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ قَالَ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَشُدُّوا عَلَى بَطْنِي عِمَامَةً وَ إِذَا رَجَعْتُمْ فَأَنْهَرُوا وَ أَطْعَمُوا. (مجمع الزوائد ج ٣ ص ٨٥ - معجم الطبراني الكبير ج ١٨ ص ١٠٦)

همانا عمران بن حصين رض - صحابی - وقتی اجلش نزدیک شد، گفت: وقتی من فوت کردم؛ پس بر شکم من دستاری بیندید و وقتی

- از دفن- برگشتید پس نحر- سر بریدن و ذبح کردن شتر- کنید و
- به مردم- اطعام کنید- غذا دهید- .*

با این احادیث معلوم شد که صدقه و دعاء زندگان برای مردگان نفع دارد و هدیه‌ی زندگان برای مردگان همان دعاء و طلب آمرزش و صدقه دادن می‌باشد. دقیقاً همان کاری که ما برای مردگان خود انجام می‌دهیم و برای این کار زمانی تعیین نشده است و هر کس به قدر و وسع خود اینکار را می‌کند.

اقوال ذکر شده در مورد خیرات کردن از طرف میت

در کتب اهل سنت:

ابن عساکر در کتاب تبیین کذب المفتری فيما نسب إلى الإمام أبي الحسن الأشعري گوید:

سَمِعْتُ الشَّيْخَ الْفَقِيهَ أَبَا الْفَتْحِ نَصْرَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ عَبْدِ الْقَوِيِّ
الْمَصِّيْصِيِّ يَقُولُ تَوْفِيَ الْفَقِيهَ أَبُو الْفَتْحِ نَصْرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ فِي يَوْمِ الْثَّلَاثَاءِ
الْتَّاسِعِ مِنَ الْمُحْرَمِ سَنَةِ تَسْعِينَ وَأَرْبَعِمَائَةِ بِدِمْشَقَ وَخَرَجَنَا بِجَنَازَتِهِ بَعْدَ
صَلَاةِ الظَّهَرِ فَلَمْ يَكُنَا دَفْنَهُ إِلَى قَرِيبِ الْمَغْرِبِ لِأَنَّ النَّاسَ حَالُوا بَيْنَنَا
وَبَيْنَهُ وَكَانَ الْخُلُقُ مُتَوْفِرًا ذَكْرُ الدَّمْشَقِيُّونَ أَنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا جَنَازَةً مُثْلَهَا
وَأَقْمَنَا عَلَى قَبْرِهِ سَبْعَ لَيَالٍ نَقْرَأُ كُلَّ لَيَلَةٍ عَشْرِينَ خَتْمَةَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَنَضْرَ
وَجْهِهِ. (تبیین کذب المفتری فيما نسب إلى الإمام أبي الحسن
الأشعري بابن عساکر (المتوفى: ٥٧١هـ) ج ١ ص ٢٨٧)

ترجمه: از شیخ فقیه ابوالفتح نصرالله بن محمد شنیدم که می‌گفت: در روز سه شنبه نهم محرم سال چهارصد و نود هجری قمری در دمشق، وقتی فقیه ابوالفتح نصر بن ابراهیم فوت کرد برای تشییع جنازه‌ی وی بعد از نماز ظهر رفتیم و تا نزدیک غروب نتوانستیم وی را دفن کنیم چون مردم بین وی و قبر وی حائل شده بودند و خلق بسیاری جمع شده بودند و اهل دمشق گفتند که تشییع جنازه‌ای به این شکوه ندیده بودیم و بر کنار قبر وی تا هفت روز نشستیم و هر شب بیست ختم قرآن می‌شد.

برهان الدین مرغینانی مؤلف کتاب هدایه گوید:
الأصل في هذا الباب أن الإنسان له أن يجعل ثواب عمله لغيره صلاة أو صوماً أو صدقة أو غيرها عند أهل السنة والجماعة. الهداية كتاب الحج باب الحج عن الغير.

ترجمه: اصل این است که انسان می‌تواند ثواب عمل خود را به دیگران ببخشد و این عمل فرقی ندارد که نماز باشد و یا روزه یا صدقه یا عملی دیگر.

هدایه از کتب معتبر حنفی بوده و جزو کتب درسی حوزه‌های علمیه می‌باشد.

عثمان بن علی بن محجن البارعی، فخر الدین الزیلیعی الحنفی (متوفی: ٧٤٣ هـ) در کتاب تبیین الحقایق چنین گوید:

الأصل في هذا الباب أن الإنسان له أن يجعل ثواب عمله لغيره عند أهل السنة والجماعة صلاة كان أو صوماً أو حجاً أو صدقة أو قراءة قرآن أو الأذكار إلى غير ذلك من جميع أنواع البر، ويصل ذلك إلى الميت وينفعه، وقالت المعتزلة: ليس له ذلك، ولا يصل إليه.

ترجمه: اصل در اين مسئله، عقیده اهل سنت و جماعت اين است که انسان می تواند ثواب عمل خود را به دیگران ببخشد چه اين عمل خير نماز باشد و يا حج يا روزه يا صدقه يا قرائت قرآن و يا ذكر و يا عبادتی دیگر از انواع خيرات و ثواب آن به ميت می رسد و برای ميت نفع دارد و معتزله معتقد است که به ميت نمی رسد.

معزله: گروهی منحرف از مسلمانان که بیشترین مخالفت را با اهل سنت داشته اند.

ابن حجر العسقلانی (المتوفی: ٨٥٢ھ) در کتاب «المطالب العالية بزوابع المسانيد الشامية» گوید:

حدثنا هاشم بن القاسم حدثنا الأشجعی عن سفیان قال قال طاوس إن الموتی یفتونون في قبورهم سبعاً فکانوا یستحبون أن یطعم عنهم تلك الأيام. المطالب العالية بزوابع المسانيد الشامية. (ابن حجر العسقلانی (المتوفی: ٨٥٢ھ) ص ٣٣٠)

طاوس تابعی رض (حتی گفته اند صحابی است) گوید: مردگان در قبور خود تا هفت روز مورد امتحان و بازجویی قرار می گیرند برای همین صحابه رض مستحب می دانستند که از طرف میت در آن ایام (هفت روز) غذا داده شود.

محمد بن ابی بکر جوفی در کتاب شرعه الاسلام چنین آورده است:

و السنه ان یتصدق ولی المیت قبل مضی اللیله الاولی بشیئ ما یتیسر
له فان لم تجد فلیصل رکعتین یقرء فی کل رکعه فاتحه الكتاب و آبه
الکرسی مره و سوره التکاثر عشر مرات فاذا فرغ قال اللهم
ترجمه: سنت این است که ولی میت قبل از تمام شدن شب اول قبر از
آنچه که در توان وی میباشد، از طرف وی (میت) صدقه دهد و اگر
چیزی برای صدقه دادن نیافت پس دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت
بعد از حمد یک «آیه الکرسی» و ده «الهاکم التکاثر» بخواند و بعد از آن
بگوید: بار الها، من این نماز را برای تو خواندم و خود میدانی که از آن
چه منظوری دارم؛ پس ثواب این نماز را به قبر فلان کس برسان و الله
تعالی اجری بسیار و نور و درجه و شفاعت تخصیص دهد.

و یستحب ان یتصدق عن المیت بعده سبعه ایام و یستحب ان یتتخذ
طعاما لاهل المیت. (شرعه الاسلام ص ۱۳۸ و ۱۳۹)

ترجمه: مستحب است تا هفت روز بعد وفات صدقه داده شود و
مستحب است برای اهل میت نیز طعام درست کرده شود.

و یتصدق المیت سبعه ایام فان لم یستطع فثلاثه ایام فان لم یستطع فیوم
واحد. (تجهیز الجنائزه ص ۱۶۱)

ترجمه: از طرف میت هفت روز صدقه داده شود و اگر وسعش نرسید
سه روز و اگر نتوانست یک روز این کار را انجام دهد.

و این متن های ذکر شده از کتب اهل سنت فقط مشتی از خروار بوده
است و هر کس صدقه از طرف میت را انکار کند و جایز نداند، قطعاً اهل
سنت نیست و فرقی ندارد در چه مقامی باشد.

شبههی دوازدهم: اولین انبیاء و آخرین آن‌ها: اولین پیامبر حضرت آدم صلی الله علیه و آله و سلم و آخرین آن‌ها حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و بین آن‌ها انبیاء بسیار گذشته‌اند که عدد آن‌ها معلوم نیست:

یکی دیگر از گمراهی‌های وهابیت انکار نبوّت حضرت آدم صلی الله علیه و آله و سلم و انبیاء دیگر تا حضرت نوح صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که با این کار مشکل می‌شود گفت که اینان در دین اسلام باقی بمانند؛ زیرا انکار یکی از انبیاء کفر می‌باشد؛ به دلیل آیه‌ی شریفه:

*إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفْرَقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَذَّلُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (١٥٠) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (١٥١). (النساء آیه ۱۵۰ و ۱۵۱)

کسانی هستند که به الله جل جلاله و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان الله جل جلاله و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند که بعضی را می‌پذیریم و بعضی را نمی‌پذیریم و می‌خواهند در این میانه راهی برگزینند. (۱۵۰) اینان در حقیقت کافرانند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته‌ایم. (۱۵۱)*

پس وای بر آن‌ها که کار آن‌ها به کجا کشیده است.
و دلیل آن‌ها برای اینکار این است که در آیه‌ای از قرآن آمده است:

* إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوْنُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاؤُودَ زَبُورًا (١٦٣). (نساء آیه ١٦٣)

ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبطها - نبیرگان - و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کرده‌ایم و به داود زبور را ارزانی داشتیم.*

و می‌گویند که چون در اینجا از نوح اللَّهُمَّ شروع کرده است، پس اول انبیاء نوح اللَّهُمَّ می‌باشد و با اینکار، انبیاء قبل ایشان را انکار می‌کنند. در جواب آنان باید گفت:

(۱) هیچ دلیلی در این آیه برای آنان نیست؛ زیرا در اینجا الله جَلَّ جَلَّ التزام نکرده است که انبیاء را از اول تا آخر بگوید بلکه می‌گوید وحی که ما بر تو می‌فرستیم مانند وحی نوح اللَّهُمَّ و انبیاء پس از وی می‌باشد. هیچ اشاره‌ای به اوّلین بودن نوح اللَّهُمَّ نشده است و تنها حکمی که در اینجا می‌توان از آیه استخراج کرد این است که طریقه‌ی وحی به حضرت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانند طریقه‌ی وحی به نوح اللَّهُمَّ و مابعد آنان می‌باشد.

(۲) هیچ دورانی از بشریت از انبیاء خالی نبوده و همیشه برای آنان نذیر - بیم دهنده - بوده است. به دلیل آیه‌ی شریفه:

* إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَّ فِيهَا نَذِيرٌ (٢٤). (سوره فاطر آیه ٢٤)

ما تو را به حق به رسالت فرستادیم تا مژده دهی و بیم دهی و هیچ ملتی نیست مگر آن که به میانشان بیم دهنده‌ای بوده است. *

قطعاً آدم العليّة با فرزندانش امّتی برای خود بوده‌اند و قطعاً الله جل جلاله آنان را به حال خود رها نکرده و قطعاً در زمان حضرت آدم العليّة نبی دیگری نبوده، پس حضرت آدم العليّة اولین پیامبر از بشر می‌باشد.

۳) *إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳). (سوره آل عمران آیه ۳۳)

هر آئینه الله جل جلاله برگزید آدم و نوح را و کسان ابراهیم و کسان عمران را بر عالم‌ها. *

که در اینجا برگزیدن یعنی برگزیدن برای نبوت می‌باشد. (تفسیر طبری - بیضاوی - ابو سعود - قرطبی - الشوکانی) و یا به تقدیر مضاف یعنی دین آن‌ها را. (تفسیر الرازی) و معلوم است که اگر دینی بخواهد وجود داشته باشد باید رسولی باشد و دین آدم العليّة گفته است، پس آدم العليّة نبی می‌باشد.

۴) حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

*قال: قلت: يا رسول الله آدم أنبي كأن؟ قال: نعم نبی. مكلم.

(مسند امام احمد ج عص ۲۲۶ - مجمع الزوائد ج ۸ ص ۳۶۴ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۸ ص ۳۴۸ - مسند الطیالسی ج ۱ ص ۲۵۰ - جامع المسانید و المراسیل ج ۹ ص ۱۱۰ - مشکاة المصایح ج ۱ ص ۲۵۱ - کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۲۶ - معجم الطبرانی الكبير ج ۸ ص ۲۱۷ - المسند الجامع الصلاة - شعب الایمان ج ۱ ص ۱۴۷ - مسند البزار ج ۹ ص ۴۲۶ - صحیح ابن حبان ج ۱ ص ۲۰۷)



راوى گويد: به رسول الله ﷺ گفتم: آيا حضرت آدم ﷺ نبى بود؟
حضرت جواب دادند: بله. نبى و مکلم بودند - مکلم در اينجا کسی که
با الله ﷺ بدون واسطه صحبت کرده است - .*

تفتازانی در شرح عقائد نسفیه از کتب درسی حوزه‌های علمیه اهل
سنت خصوصاً ترکمن صحرا آورده است:

وأول الأنبياء آدم عليه السلام وآخرهم محمد صلى الله عليه
وسلم؛ أما نبوة آدم عليه السلام فبالكتاب الدال على أنه قد أمر ونهى
مع القطع بأنه لم يكن في زمانه نبى آخر، فهو بالوحي لا غير، وكذا
بالسنة والإجماع فإنكار نبوته على ما نقل عن البعض يكون كفراً.

ترجمه: اولین انبیاء حضرت آدم ﷺ است و آخرين آن‌ها حضرت
محمد ﷺ است؛ و اما نبوت حضرت آدم ﷺ، پس دليل آن از قرآن
این است که حضرت آدم ﷺ امر و نهى داشته است و قطعاً می‌دانیم
که در زمان آن حضرت ﷺ نبى دیگری نبوده است پس این امر و
نهی به طریق وحی بوده است نه چیزی دیگر و همچنین نبوت ایشان
الله ﷺ با سنت و اجماع ثابت است پس انکار نبوت وی چنانچه از بعضی
روایت شده است، کفر خواهد بود.

شبھهی سیزدهم: کرامات اولیاء:

کرامات اولیاء اللہ حق است:

کرامت: کار خارق العاده‌ای که از سوی ولی اللہ صورت می‌گیرد. انواع کسانی که کار خارق العاده از آن‌ها سر می‌زند بدین شرح می‌باشد:

(۱) معجزه - عاجز کننده - : و این مخصوص پیامبران می‌باشد؛ مثال آن:

عصای حضرت موسی العلیہ السلام و زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی العلیہ السلام و قرآن مجید حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم و شتر صالح العلیہ السلام و *فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰). (سوره طه آیه ۲۰)

بیفکندش - موسی عصایش را - به ناگهان ماری شد که می‌دوید. *

*وَرَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جَئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرِئُ أَكْمَهُ وَ أَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْيَسُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹). (سوره آل عمران آیه ۴۹)

و او را فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل - قرار می‌دهد. با این دعوت - که: من از - جانب - پروردگار تان نشان‌های برای شما آورده‌ام. - تا آنجا که - من برای شما از گل چون شکل پرنده می‌سازم، آن گاه در آن می‌دمم، و به حکم الهی پرنده می‌شود و به

حکم الله ﷺ کور مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم. و به شما از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. و اگر مؤمن باشید در این - کار - برای شما نشان‌های است.*

*أَوَلَمْ يَكُنْهُمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱). (سورة العنكبوت آیه ۵۱)

آیا آنان را کفایت نکرده است آن که ما بر تو کتاب - آسمانی - نازل کرده‌ایم که بر آنان خوانده می‌شود. بی‌گمان در این - کار - برای گروهی که باور می‌دارند رحمت و پندی هست.*

*إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبُهُمْ وَ اصْطَبِرْ (۳۷). (سورة القمر آیه ۳۷)

ما ماده شتر را برای آزمون آنان خواهیم فرستاد. پس - ای صالح - چشم به راهشان باش و شکیبایی ورز.* آیات و معجزات دیگر که در قرآن آمده است.

۲) کرامت - احترام - : و این مخصوص اولیاء الله می‌باشد. مثال آن: مانند آوردن تخت بلقیس، ملکه‌ی سباء، به وسیله‌ی وزیر حضرت سلیمان، و کراماتی که از اصحاب رسول الله ﷺ و تابعین آنان صورت گرفته است.

*قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ

أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيْ غَنِيْ كَرِيمٌ
(٤٠). (سورة النمل آية ٤٠)

کسی که به نزدش علمی از کتاب - الهی - داشت، گفت: من پیش از - یک - چشم به هم زدنت آن را نزد تو می‌آورم. و چون آن را در نزد خود مستقر یافت، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا اینکه ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها برای - سود - خود سپاس می‌گزارد. و هر کس ناسپاسی کند - بداند - که پروردگارم بی نیاز بخشنده است (٤٠)*

٣) عون-کمک - : و این مخصوص شخصی است که عبادت

زیادی ندارد اما فرائض و واجباتش را خوب انجام می‌دهد و الله جل جلاله برای تأیید وی این کار را به دست وی صورت می‌دهد.

و جوان اصحاب الاخدود را می‌توان به عنوان مثال برای این نوع از خارق العادات ذکر کرد و داستان وی در سنن الترمذی و مسلم و نسائی و دیگر کتب حدیث مذکور می‌باشد که تفسیر اصحاب الاخدود در سوره‌ی بروج می‌باشد. (سنن الترمذی ج ٩ ص ٢١٠ - معجم الطبرانی الكبير ج ٨ ص ٤١ - صحيح مسلم ج ١٨ ص ١٠٤ - سنن النسائی الكبرى ج ٥ ص ٥١٠ - مسند امام احمد ج ٧ ص ٢٧)

٤) استدرج: از غیر مؤمن و فاسق سر می‌زند. مثال آن:
عصا و طناب جادوگران فرعون و خبردار شدن فرعون از مبعوث شدن حضرت موسی العلییل.

*قالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبْلُهُمْ وَعِصِّيْهُمْ يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (٦٤). (سورة طه آية ٦٤)

- موسى - گفت: - شما - بیفکنید، پس ناگهان ریسمان‌هایشان و عصاها‌یشان از سحر آنان در - نظر - موسی چنان نمودار شد که جنب و جوش دارد.*

و طریقه‌ی شناخت حق از باطل این چیزها نمی‌باشد بلکه کسی که کار خارق العاده از وی صادر شود به این معنی نیست که وی ولی باشد؛ بلکه حق یا باطل بودن آن به وسیله‌ی اعتقاد و عمل وی به شریعت محمدی می‌باشد نه چیز دیگر.

تفتازانی در شرح العقاید النسفیه گوید:

وَكَرَامَاتُ الْأُولَيَاءِ حَقٌّ؛ وَالْوَلِيُّ هُوَ الْعَارِفُ بِاللَّهِ تَعَالَى وَصَفَاتِهِ بحسب ما يمكن، المواجب على الطاعات المحتسب عن المعاصي المعرض عن الأهميَّاتِ فِي الْلَّذَّاتِ وَالشَّهْوَاتِ.

وَكَرَامَتِهِ ظَهُورُ أَمْرٍ خَارِقٍ لِّلْعَادَةِ مِنْ قَبْلِهِ غَيْرُ مَقَارِنٍ لِّدُعَوَى النَّبِيَّةِ، فَمَا لَا يَكُونُ مَقْرُونًا بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَكُونُ اسْتَدْرَاجًا، وَمَا يَكُونُ مَقْرُونًا بِدُعَوَى النَّبِيَّةِ يَكُونُ مَعْجَزَةً.

وَالدَّلِيلُ عَلَى حَقِّيَّةِ الْكَرَامَةِ مَا تَوَاتَرَ عَنْ كَثِيرٍ مِّنَ الصَّحَابَةِ وَمِنْ بَعْدِهِمْ بِحِيثِ لَا يَكُونُ إِنْكَارًا خَصْوَصًا لِلْأَمْرِ المُشْتَرِكِ مُطْلَقٌ خَارِقٌ لِّلْعَادَةِ، وَإِنْ كَانَ التَّفَاصِيلُ آحَادًا.

کرامات اولیاء حق است؛ و ولی، آگاه به الله ﷺ و صفات وی تا اندازه‌ای که برایش مقدور است می‌باشد و بر عبادات مواظبت و از گناهان دوری می‌کند و در لذات و شهوات غرق نیست و کرامت وی، ظاهر شدن امری خارق العاده از وی است و این ظهور کرامت بدون ادعای نبوت است، پس آنچه از امور خارق العاده صادر می‌شود اگر با ایمان و عمل صالح همراه نباشد، آن استدراج است و آنچه همراه ادعای نبوت است معجزه است.

و دلیل حقیقت کرامات اولیاء آن است که به تواتر از بسیاری از صحابه رضی الله عنہم و مابعد آنان روایت شده است طوری که امکان انکار آن نیست خصوصاً امر مشترک یعنی خارق العاده بودن آن، هرچند جزئیات آن آحاد است.

مطلوبی در باره‌ی فرشتگان موکل امور عالم:

الله تعالیٰ امور عالم را به فرشتگان سپرده و هر فرشته‌ای را مأمور انجام کاری کرده است؛ مانند میکائیل که فرشته‌ی باران و وسعت می‌باشد و جبرئیل که مأمور آوردن وحی می‌باشد و فرشتگان بادها و غیر اینها.

***قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ يَأْذِنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدِيًّا وَ بُشْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷).** (سوره البقره ۹۷)



به آنان که با جبرئیل دشمنی می‌ورزند، بگو: اوست که این آیات را به فرمان الله جل جلاله بر دل تو نازل کرده است تا کتاب‌های دیگر آسمانی را تصدیق کند و برای مؤمنان رهنمون و بشارت باشد.*

***فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا** (٤). (سورة الذاريات آیه ٤)

و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند.*

حال مشرکان این فرشتگان را الله دانسته و عبادت می‌کنند و می‌گویند الههی باد و الههی باران و امثال آن.

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا ما می‌توانیم بگوئیم که این فرشتگان را انکار می‌کنیم؟ زیرا اگر ما بگوئیم فرشته‌ی موکل باران، پس به مشرکان شبیه شدیم و برای شبیه نشدن به آنان این مأموران الهی را نیز انکار می‌کنیم و همچنین در مورد اینکه جادوگران عصای خود را به شکل مار در می‌آورند آیا ما می‌توانیم عصای موسی عليه السلام را انکار کینم و جواب همه‌ی اینها قطعاً و ایماناً منفی می‌باشد؛ پس در گفتارمان کمی تأمل کنیم که این را با آن اشتباه نگیریم و انکار نکنیم و من الله التوفيق.

و در خاتمه:

***إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** (٥) **اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** (٦) **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ** (٧)* (سورة الفاتحة آیات ٥ و ٧ و ٨)

امین يا رب العالمين الواحد الاحد الصمد و صلی الله على خاتم الانبياء والمرسلين الذي اکمل الله به دینه قبل موته و على آلہ واصحابه و من تبعهم باحسان الى يوم القيمة.

١- أيسير التفاسير لكتاب العلي الكبير: جابر بن موسى بن عبد القادر بن جابر أبو بكر الجزارى. الناشر: مكتبة العلوم والحكم، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية. الطبعة: الخامسة، ١٤٢٤هـ / ٢٠٣٥م. عدد الأجزاء: ٥

٢- أضواء البيان: محمد الأمين بن محمد المختار بن عبد القادر الجكنى الشنقيطي (المتوفى: ١٣٩٣هـ). الناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع بيروت - لبنان. عام النشر: ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م

٣- اساس البلاغة: أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى: ٥٣٨هـ). تحقيق: محمد باسل عيون السود. الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. عدد الأجزاء:

٢

٤- أنسى المطالب في أحاديث مختلفة المراتب: محمد بن محمد درويش، أبو عبد الرحمن الحوت الشافعى (المتوفى: ١٢٧٧هـ). المحقق: مصطفى عبد القادر عطا. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م. عدد الأجزاء: ١

٥- الإصابة في تمييز الصحابة: أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانى (المتوفى: ٨٥٢هـ). تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٥هـ. عدد الأجزاء: ٨

٦- اسد الغابة: أبو الحسن على بن أبي الكرم محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني الجزري، عز الدين ابن الأثير (المتوفى: ٣٦٥هـ). المحقق: على محمد معوض - عادل أحمد عبد الموجود

الناشر: دار الكتب العلمية. الطبعة: الأولى. سنة النشر: ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م. عدد الأجزاء: ٨ (ومجلد فهارس)

٧- الإستيعاب في معرفة الأصحاب: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ). المحقق: على محمد البجاوى. الناشر: دار الجيل، بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م. عدد الأجزاء: ٤

٨- احياء علوم الدين: أبو حامد محمد بن محمد الغزالى الطوسي (المتوفى: ٥٥٠هـ). الناشر: دار المعرفة - بيروت. عدد الأجزاء: ٤

٩- الاعتصام للشاطبى: إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمى الغرناطى الشهير بالشاطبى (المتوفى: ٧٩٠هـ). تحقيق: سليم بن عيد الهاലى. الناشر: دار ابن عفان، السعودية. الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م. عدد الأجزاء:

١

١٠- اعراب المحيط فاتحه الكتاب: على بن إسماعيل الأندلسى المعروف بابن سيده. عالم بالتحو و اللغة و الأشعار.

١١- الكليات: أيوب بن موسى الحسينى القرىمى الكفوى، أبو البقاء الحنفى (المتوفى: ١٠٩٤هـ). المحقق: عدنان درويش - محمد المصرى. الناشر: مؤسسة الرساله - بيروت. سنة النشر:... . عدد الأجزاء: ١

١٢- أنوار التنزيل وأسرار التأويل يا تفسير بيضاوى: ناصر الدين أبو سعيد عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازى البيضاوى (المتوفى: ٨٥٦هـ). المحقق: محمد عبد الرحمن المرعشلى. الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٨هـ

١٣- إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم (تفسير ابن سعود): أبو السعود العمادى محمد بن محمد بن مصطفى (المتوفى: ٩٦٢هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت

١٤- البداية و النهاية: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى البصري ثم الدمشقى (المتوفى: ٧٧٤هـ). الناشر: دار الفكر. عام النشر: ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م. عدد الأجزاء: ١٥



١٢- بلوغ المرام: أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ). حققه وخرج أحاديثه وعلق عليه: سمير بن أمين الزهيري. الناشر: دار أطلس للنشر والتوزيع، الرياض - المملكة العربية السعودية. الطبعة: الثالثة، ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م. عدد الأجزاء: ٢

١٣- بحر العلوم (تفسير سمرقندى): أبوالليث نصر بن محمد بن أحمد بن إبراهيم السمرقندى (المتوفى: ٣٧٣هـ).

١٤- بيان المعانى [مرتب حسب ترتيب النزول]: عبد القادر بن ملا حويش السيد محمود آل غازى العانى (المتوفى: ١٣٩٨هـ). الناشر: مطبعة الترقى - دمشق. الطبعة: الأولى، ١٣٨٢هـ - ١٩٦٥م

١٥- تفسير القرطبى: أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصارى الخزرجى شمس الدين القرطبى (المتوفى: ٦٧١هـ). تحقيق : أحمد البردونى وإبراهيم أطفيش. الناشر : دار الكتب المصرية - القاهرة. الطبعة : الثانية ، ١٣٨٤هـ - ١٩٦٤م. عدد الأجزاء: ٢٠ جزءا (فى ١٠ مجلدات)

١٦- تفسير الجلالين: جلال الدين محمد بن أحمد المحتلى (المتوفى: ٤٦٤هـ) وجلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ). الناشر: دار الحديث - القاهرة. الطبعة: الأولى. عدد الأجزاء: ١

١٧- تفسير النسفي (مدارك التنزيل و حقائق التأویل): أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود حافظ الدين النسفي (المتوفى: ٧١٠هـ). حققه وخرج أحاديثه: يوسف على بدبوى. راجعه وقدم له: محيى الدين ديب مستو. الناشر: دار الكلم الطيب، بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. عدد الأجزاء: ٣

١٨- تفسير الشوكانى: محمد بن على بن محمد بن عبد الله الشوكانى اليمنى (المتوفى: ١٢٥٠هـ). الناشر: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب - دمشق، بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٤هـ

١٩- تفسير البحر المحيط: أبو حيان محمد بن يوسف بن على بن يوسف بن حيان أثير الدين الأندلسى (المتوفى: ٧٤٥هـ). المحقق: صدقى محمد جميل. الناشر: دار الفكر - بيروت. الطبعة: ١٤٢٠هـ

٢٠- تنوير المقياس من تفسير ابن عباس ينسب: عبد الله بن عباس - رضى الله عنهما - (المتوفى: ٦٨٦هـ). جمعه: مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب الفيروزآبادى (المتوفى: ٨١٧هـ). الناشر: دار الكتب العلمية - لبنان. عدد الأجزاء: ١

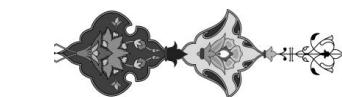
٢١- تفسير مقاتل بن سليمان: أبو الحسن مقاتل بن سليمان بن بشير الأزدي البلاخي (المتوفى: ١٥٠هـ). المحقق: عبد الله محمود شحاته. الناشر: دار إحياء التراث - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤٣٣هـ

٢٢- تفسير لباب التأویل في معالم التنزيل (تفسير الخازن): علاء الدين على بن محمد بن إبراهيم بن عمر الشيحي أبو الحسن، المعروف بالخازن (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: تصحيح محمد على شاهين. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٥هـ . عدد المجلدات: ٢٠

٢٣- تفسير ابن عربى: الدكتور محمد السيد حسين الذهبي (المتوفى: ١٣٩٨هـ). الناشر: الجامعه الإسلامية، المدينة المنوره. الطبعة: الثانية. عدد الأجزاء: ١

٢٤- تفسير البحر المديد: أبو العباس أحمد بن محمد بن المهدى بن عجيبة الحسنى الأنجرى الفاسى الصوفى (المتوفى: ١٢٢٤هـ). المحقق: أحمد عبد الله القرشى رسلان. الناشر: الدكتور حسن عباس زكى - القاهرة. الطبعة: ١٤١٩هـ

٢٥- تفسير الدر المنثور: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ). الناشر: دار الفكر - بيروت. عدد الأجزاء: ٨



٢٦- تفسير التحرير و التنوير: محمد الطاهر بن محمد الطاهر بن عاشور التونسي (المتوفى: ١٣٩٣هـ). الناشر: الدار التونسية للنشر - تونس. سنة النشر: ١٩٨٤هـ. عدد الأجزاء: ٣٠ (والجزء رقم ٨ في قسمين)

٢٧- التفسير الميسّر: نخبة من أساتذة التفسير. الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف - السعودية. الطبعة: الثانية، مزيدة ومنقحة، ١٤٣٠هـ - ٢٠٠٩م. عدد الأجزاء: ١

٢٨- تفسير المنتخب: لجنة من علماء الأزهر.

٢٩- تفسير الشعراوى - الخواطر: محمد متولى الشعراوى (المتوفى: ١٤١٨هـ). الناشر: مطبع أخبار اليوم. عدد الأجزاء: ٢٠.

٣٠- الترغيب و الترهيب: عبد العظيم بن عبد القوى بن عبد الله، أبو محمد، زكي الدين المنذري (المتوفى: ١٤٥٦هـ). الناشر: دار الكتب العلمية. تاريخ الاصدار: ٢٠٠٣. عدد المجلدات: ٤

٣١- التذكرة في أحوال الموتى قرطبي: أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الانصارى الخزرجى شمس الدين القرطبي (المتوفى: ١٤٧١هـ). تحقيق ودراسة: الدكتور الصادق بن محمد بن إبراهيم. الناشر: مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع، الرياض. الطبعة: الأولى، ١٤٢٥هـ. عدد الأجزاء: ١

٣٢- تلخيص الحبير في أحاديث الرافعى الكبير: أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانى (المتوفى: ١٤٨٥هـ). الناشر: دار الكتب العلمية. الطبعة: الطبعة الأولى ١٤١٩هـ - ١٩٨٩م. عدد الأجزاء: ٤

٣٣- تنقح القول الحثيث بشرح لباب الحديث: محمد بن عمر نووى الجاوي البنتنی إقليماً، التنارى بلدأ. الناشر: دار الفكر. عدد المجلدات: ٢

٣٤- تهذيب الكمال: يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، أبو الحجاج، جمال الدين ابن الزكى أبي محمد القضاوى الكلبى المزى (المتوفى: ١٧٤٢هـ). المحقق: د. بشار عواد معروف. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ - ١٩٨٠. عدد الأجزاء: ٣٥

٣٥- تهذيب اللغة: محمد بن أحمد بن الأزهري الھروي، أبو منصور (المتوفى: ١٣٧٠هـ). المحقق: محمد عوض مرعوب. الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت. الطبعة: الأولى، ٢٠٠١م. عدد الأجزاء: ٨

٣٦- تاج العروس: محمد بن محمد بن عبد الرزاق الحسيني، أبو الفيض، الملقب بمرتضى، الزبيدي (المتوفى: ١٢٠٥هـ). المحقق: مجموعة من المحققين. الناشر: دار الهدایة

٣٧- تهذيب اللغة: محمد بن أحمد بن الأزهري الھروي، أبو منصور (المتوفى: ١٣٧٠هـ). المحقق: محمد عوض مرعوب. الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت. الطبعة: الأولى، ٢٠٠١م. عدد الأجزاء: ٨

٣٨- التذكرة الحمدونية: محمد بن الحسن بن محمد بن على بن حمدون، أبو المعالى، بهاء الدين البغدادى (المتوفى: ١٥٥٦هـ). الناشر: دار صادر، بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ. عدد الأجزاء: ١٠

٣٩- التعريفات جرجانى: على بن محمد بن على الزين الشريف الجرجانى (المتوفى: ١٨١٦هـ). المحقق: ضبطه وصححه جماعة من العلماء بإشراف الناشر. الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م. عدد الأجزاء: ١

٤٠- ترجمة الاعتصام شاطبى



٤١- جامع المسانيد و المراسيل: عبد الرحمن بن أبي بكر بن همام الخضيرى السيوطى، جلال الدين: إمام حافظ مؤرخ أديب. الناشر: دار الكتب العلمية. عدد المجلدات: ٣

٤٢- جمهره اللغة: أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد الأزدي (المتوفى: ٣٢١هـ). المحقق: رمزي منير بعلبكي. الناشر: دار العلم للملايين - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٩٨٧م. عدد الأجزاء: ٣

٤٣- الجواهر الحسان في تفسير القرآن (تفسير الثعلابي): أبو زيد عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف الثعالبي (المتوفى: ٨٧٥هـ). المحقق: الشيخ محمد على موعض والشيخ عادل أحمد عبد الموجود. الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٨هـ

٤٤- حياة الأنبياء في قبورهم (البيهقي): أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي الخراسانى، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ). المحقق: الدكتور أحمد بن عطية الغامدي. الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة. الطبعة: الأولى، ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م. عدد الأجزاء: ١

٤٥- حلية الاولى: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهانى (المتوفى: ٤٣٠هـ). الناشر: السعادة - بجوار محافظة مصر، ١٣٩٤هـ - ١٩٧٤م. ثم صورتها عدة دور منها: ١- دار الكتاب العربي - بيروت. ٢- دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت. ٣- دار الكتب العلمية - بيروت (طبعة ١٤٠٩هـ بدون تحقيق). عدد الأجزاء: ١٠

٤٦- حاشية الطحطاوى على مراقي الفلاح: أحمد بن محمد بن إسماعيل الطحطاوى الحنفى - توفي ١٢٣١هـ. المحقق: محمد عبد العزيز الخالدى. الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م. عدد الأجزاء: ١

٤٧- الحاوى للفتاوى: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ). الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر، بيروت-لبنان. عام النشر: ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م. عدد الأجزاء: ٢

٤٨- الدعاء للطبرانى: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمى الشامى، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: مصطفى عبد القادر عطا. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ. عدد الأجزاء: ١

٤٩- الدعوات الكبير للبيهقي: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي الخراسانى، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ). المحقق: بدر بن عبد الله البدر. الناشر: غراس للنشر والتوزيع - الكويت. الطبعة: الأولى للنسخة الكاملة، ٢٠٠٩م. عدد الأجزاء: ٢

٥٠- دلائل النبوة البيهقي: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي الخراسانى، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ). الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤٠٥هـ. عدد الأجزاء: ٧

٥١- الديباج على صحيح مسلم: عبد الرحمن بن أبي بكر بن همام الخضيرى السيوطى، جلال الدين.

٥٢- روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى: شهاب الدين محمود بن عبد الله الحسينى الألوسى (المتوفى: ١٢٧٠هـ). المحقق: على عبد البارى عطية. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٥هـ. عدد الأجزاء: ١٦ (١٥ مجلد فهارس)

٥٣- سنن ابن ماجه: ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزوينى، وماجھ اسماً أبیه يزيد (المتوفى: ٢٧٣هـ). تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي. الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابى الحلبي. عدد الأجزاء: ٢

٥٤

٥٤- سنن أبي داود: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السجستانى (المتوفى: ٢٧٥هـ). المحقق: محمد محيى الدين عبد الحميد. الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت. عدد الأجزاء: ٤

٥٥- سنن الترمذى: محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك، الترمذى، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ). تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر (ج ١، ٢) و محمد فؤاد عبد الباقي (ج ٣) و إبراهيم عطوة عوض المدرس فى الأزهر الشريف (ج ٤، ٥). الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي - مصر. الطبعة: الثانية، ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م. عدد الأجزاء: ٥

٥٦- سنن الدارمى: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبد الصمد الدارمى، التميمى السمرقندى (المتوفى: ٢٥٥هـ). تحقيق: حسين سليم أسد الدارمى. الناشر: دار المغنى للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية. الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ٢٠٠٠م. عدد الأجزاء: ٤

٥٧- سنن نسائى الكبرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن على الخراسانى، النسائى (المتوفى: ٣٠٣هـ). المحقق: حسن عبدالمنعم شلبى. الناشر: مؤسسة الرساله - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٢١هـ - ٢٠٠١م. عدد الأجزاء: ١٠ و ٢ فهارس)

٥٨- سنن النسائى الصغرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن على الخراسانى، النسائى (المتوفى: ٣٠٣هـ). تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة. الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب. الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦. عدد الأجزاء: ٨

٥٩- سير أعلام النبلاء: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قائم الزهبي (تركمانى الاصل) (المتوفى: ٧٤٨هـ). الناشر: دار الحديث - القاهرة. الطبعة: ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦م. عدد الأجزاء: ١٨

٦٠- السراج المنير فى الإعانة على معرفة بعض معانى كلام ربنا الحكيم الخبير: المؤلف: شمس الدين، محمد بن أحمد الخطيب الشربينى الشافعى (المتوفى: ٩٧٧هـ). الناشر: مطبعة بولاق (الأميرية) - القاهرة. عام النشر: ١٢٨٥هـ. عدد الأجزاء: ٤

٦١- شعب الایمان للبيهقى: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردى الخراسانى، أبو بكر البيهقى (المتوفى: ٤٥٨هـ). حققه وراجع نصوصه وخرج أحاديثه: الدكتور عبد العلى عبد الحميد حامد. أشرف على تحقيقه وتحريج أحاديثه: مختار أحمد الندوى، صاحب الدار السلفية ببومبى - الهند. الناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومبى بالهند. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م. عدد الأجزاء: ١٤ (١٣، ١٣) (ومجلد للفهارس)

٦٢- صحيح البخارى: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى. المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر. الناشر: دار طوق النجاة (بصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي). الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ. عدد الأجزاء: ٩

٦٣- صحيح مسلم: مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيرى النيسابورى (المتوفى: ٢٦١هـ). المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي. الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت. عدد الأجزاء: ٥

٦٤- صحيح ابن خزيمة: أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمه بن المغيرة بن صالح بن بكر السلمي النيسابوري (المتوفى: ١٣١٦هـ). المحقق: د. محمد مصطفى الأعظمي. الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت. عدد الأجزاء: ٤

٦٥- صحيح ابن حبان: محمد بن أحمد بن حبان بن معاذ بن معاذ، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البستي (المتوفى: ١٣٥٤هـ). المحقق: شعيب الأرنؤوط. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤١٤ - ١٩٩٣.

عدد الأجزاء: ١٨ (١٧ جزءاً ومجلد فهارس)

٦٦- عمدة القاري: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ١٨٥٥هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. عدد الأجزاء: ٢٥ × ١٢

٦٧- عون المعبد شرح سنن أبي داود: عون المعبد شرح سنن أبي داود، ومعه حاشية ابن القيم: تهذيب سنن أبي داود وإيضاح عللها ومشكلاته. المؤلف: محمد أشرف بن أمير بن على بن حيدر، أبو عبد الرحمن، شرف الحق، الصديقي، العظيم آبادى (المتوفى: ١٣٢٩هـ). الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤١٥ هـ. عدد الأجزاء: ١٤

٦٨- العين: أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد بن عمرو بن تميم الفراهيدى البصري (المتوفى: ١٧٠هـ). المحقق: د. مهدى المخزومى، د إبراهيم السامرائى. الناشر: دار ومكتبة الهلال. عدد الأجزاء: ٨

٦٩- غريب القرآن عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (المتوفى: ١٣٧٦هـ). المحقق: أحمد صقر. الناشر: دار الكتب العلمية (لعلها مصورة عن الطبعة المصرية). السنة: ١٣٩٨ هـ -

١٩٧٨ م

٧٠- غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمي النيسابوري (المتوفى: ١٨٥٠هـ). المحقق: الشيخ زكريا عميرات. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٦ هـ

٧١- فيض القدير: زين الدين محمد المدعو بعد الرؤوف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الحدادي ثم المناوى القاهري (المتوفى: ١٤٣١هـ). الناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر. الطبعة: الأولى، ١٣٥٦. عدد الأجزاء: ٦

٧٢- الفتح الكبير: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ). المحقق: يوسف النبهانى. الناشر: دار الفكر - بيروت / لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م. عدد الأجزاء: ٣

٧٣- فتح البارى شرح صحيح البخارى: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل المسقلانى الشافعى. الناشر: دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩. رقم كتبه وأبوابه وأحاديثه: محمد فؤاد عبد الباقي. قام بإخراجه وصححه وأشرف على طبعه: محب الدين الخطيب. عليه تعليقات العلامة: عبد العزيز بن عبد الله بن باز. عدد الأجزاء: ١٣

٧٤- فتح البارى شرح صحيح البخارى ابن رجب: زين الدين عبد الرحمن بن أحمد بن رجب بن الحسن، السلاوى، البغدادى، ثم الدمشقى، الحنفى (المتوفى: ٧٩٥هـ). تحقيق: ١ - محمود بن شعبان بن عبد المقصود. ٢ - ماجد بن عوض المنقوش. ٣ - إبراهيم بن إسماعيل القاضى. ٤ - السيد عزت المرسى. ٥ - محمد بن صبرى بن عبد الخالق الشافعى. الناشر: مكتبة الغرباء الأثرية - المدينة النبوية. الحقوق: مكتب تحقيق دار الحرمين - القاهرة. الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م

٧٥- فتاوى ابن حجر الهيثمي: أحمد بن محمد بن على بن حجر الهيثمي السعدي الأنصارى، شهاب الدين شيخ الإسلام، أبوالعباس: فقيه باحث مصرى. الناشر: دار الفكر. تاريخ الاصدار: ١٩٨٣. عدد المجلدات: ٤

٧٦- الفروق اللغوية: أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل بن سعيد بن يحيى بن مهران العسكري (المتوفى: نحو ٣٩٥هـ). حققه وعلق عليه: محمد إبراهيم سليم. الناشر: دار العلم والثقافة للنشر والتوزيع، القاهرة – مصر. عدد الأجزاء: ١

٧٧- الفردوس بتأثير الخطاب: شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو، أبو شجاع الديلمى الهمذانى (المتوفى: ٥٥٠هـ). المحقق: السعيد بن بسيونى زغلول. الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ هـ – ١٩٨٦ م. عدد الأجزاء: ٥

٧٨- قصص الأنبياء ابن كثير: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى البصرى ثم الدمشقى (المتوفى: ٧٧٤هـ). تحقيق: مصطفى عبد الواحد. الناشر: مطبعة دار التأليف – القاهرة. الطبعة: الأولى، ١٣٨٨ هـ – ١٩٦٨ م

٧٩- قاموس المحيط: مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب الفيروزآبادى (المتوفى: ٨١٧هـ). تحقيق: مكتب تحقيق التراث فى مؤسسة الرسالء. بإشراف: محمد نعيم العرقسوسى. الناشر: مؤسسة الرسالء للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت – لبنان. الطبعة: الثامنة، ١٤٢٦ هـ – ٢٠٠٥ م. عدد الأجزاء: ١

٨٠- كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال: علاء الدين على بن حسام الدين ابن قاضى خان القادرى الشاذلى الهندى البرهانفورى ثم المدى فالمكى الشهير بالمتقى الهندى (المتوفى: ٩٧٥هـ). المحقق: بكرى حيانى – صفوه السقا. الناشر: مؤسسة الرسالء. الطبعة: الطبعة الخامسة، ١٤٠١ هـ/١٩٨١ م

٨١- الكشاف عن حقائق غواصي التنزيل (تفسير الزمخشري): أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى: ٥٣٨هـ). الناشر: دار الكتاب العربي – بيروت. الطبعة: الثالثة – ١٤٠٧ هـ. عدد الأجزاء: ٤

٨٢- لسان الميزان: أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانى (المتوفى: ٨٥٢هـ). المحقق: دائرة المعرف النظامية – الهند. الناشر: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات بيروت – لبنان. الطبعة: الثانية، ١٣٩٠ هـ – ١٩٧١ م. عدد الأجزاء: ٧

٨٣- لسان العرب: محمد بن مكرم بن على، أبو الفضل، جمال الدين ابن منظور الأنصارى الروييفى الإفريقي (المتوفى: ٧١١هـ). الناشر: دار صادر – بيروت. الطبعة: الثالثة – ١٤١٤ هـ. عدد الأجزاء: ١٥

٨٤- لصاح تاج اللغة وصاح العربية: أبو نصر إسماعيل بن حماد الجوهري الفارابي (المتوفى: ٣٩٣هـ). تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار. الناشر: دار العلم للملايين – بيروت. الطبعة: الرابعة ١٤٠٧ هـ – ١٩٨٧ م. عدد الأجزاء: ٦

٨٥- مسند امام احمد: أبو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيبانى (المتوفى: ٢٤١هـ). المحقق: شعيب الأرنؤوط – عادل مرشد، وأخرون. إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركى. الناشر: مؤسسة الرسالء. الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ – ٢٠٠١ م

٨٦- مسند الامام ابوحنيفه: أبو حنيفة النعمان بن ثابت بن زوطى بن ماه (المتوفى: ١٥٠هـ). تحقيق: عبد الرحمن حسن محمود. الناشر: الآداب – مصر



٨٧- مصنف ابن أبي شيبة: أبو بكر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي (المتوفى: ٢٣٥هـ). المحقق: كمال يوسف الحوت. الناشر: مكتبة الرشد - الرياض. الطبعة: الأولى، ١٤٠٩. عدد الأجزاء: ٧

٨٨- مجمع الزوائد: أبو الحسن نور الدين على بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧هـ). المحقق: حسام الدين القدسي. الناشر: مكتبة القدس، القاهرة. عام النشر: ١٤١٤هـ. عدد الأجزاء: ١٠

٨٩- مصباح الزجاجة: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايماز بن عثمان البوصيري الكناني الشافعى (المتوفى: ٨٤٠هـ). المحقق: محمد المنتقى الكشناوى. الناشر: دار العربية - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤٠٣هـ. عدد الأجزاء: ٤

٩٠- مسند الطيالسى: أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسى البصري (المتوفى: ٢٠٤هـ). المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركى. الناشر: دار هجر - مصر. الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م. عدد الأجزاء: ٤

٩١- مستدرک على الصحيحين: أبو عبد الله الحكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم بن الحكم الضبى الطهمانى النيسابورى المعروف بابن البیع (المتوفى: ٤٠٥هـ). تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م. عدد الأجزاء: ٤

٩٢- مشكاة المصايب: محمد بن عبد الله الخطيب العمري، أبو عبد الله، ولی الدين، التبریزی (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى. الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت. الطبعة: الثالثة، ١٩٨٥. عدد الأجزاء: ٣

٩٣- مسند الشاميين: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٤م. عدد الأجزاء: ٤

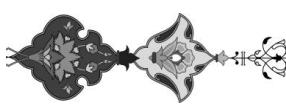
٩٤- مسند الشهاب: أبو عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر بن على بن حكمون القضاوى المصرى (المتوفى: ٤٥٤هـ). المحقق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦. عدد الأجزاء: ٢

٩٥- مسند ابى يعلى: أبو يعلى أحمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلى (المتوفى: ٣٠٧هـ). المحقق: حسين سليم أسد. الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق. الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م. عدد الأجزاء: ١٣

٩٦- مسند الحارث: عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمى الدمشقى، عزالدين الملقب بسلطان العلماء. فقيه أصولى شافعى كان يلقب بسلطان العلماء و بائع الملوك. عدد المجلدات: ١

٩٧- منتخب عبد بن حميد: أبو محمد عبد الحميد بن حميد بن نصر الكشى ويقال له: الكشى بالفتح والإعجم (المتوفى: ٢٤٩هـ). المحقق: صبحى البدرى السامرائى ، محمود محمد خليل الصعیدى. الناشر: مكتبة السنّة - القاهرة. الطبعة: الأولى، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨. عدد الأجزاء: ١

٩٨- مسند البزار: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خلاد بن عبيد الله العتكى المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢هـ). المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حق الأجزاء من ١ إلى ٩). وعادل بن سعد (حق الأجزاء من ١٠ إلى ١٣)



إلى ١٧). وصبرى عبد الخالق الشافعى (حقق الجزء ١٨). الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة. الطبعة:

الأولى، (بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م). عدد الأجزاء: ١٨

٩٩- معجم الطبرانى الكبير: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمى الشامى، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ٣٦٣هـ). المحقق: حمدى بن عبد المجيد السلفى. دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة. الطبعة: الثانية. عدد

الأجزاء: ٢٥

١٠٠- معجم الطبرانى الأوسط: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمى الشامى، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: طارق بن عوض الله بن محمد ، عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى. الناشر: دار الحرمين - القاهرة. عدد الأجزاء: ١٠

١٠١- المسند الجامع عثمان بن حنيف الانصارى: عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمى الدمشقى، عزالدين الملقب بسلطان العلماء. فقيه أصولى شافعى كان يلقب بسلطان العلماء و بائع الملوك. عدد المجلدات: ١

١٠٢- مصنف عبدالرزاق الصناعى: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميرى اليمانى الصناعى (المتوفى: ٢١١هـ). المحقق: حبيب الرحمن الأعظمى. الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت. الطبعة: الثانية، عدد الأجزاء: ١٤٠٣

١٠٣- مراقي الفلاح شرح نور الإيضاح: حسن بن عمار بن على الشرنبلالى المصرى الحنفى (المتوفى: ٦٩١هـ). اعتنى به وراجعه: نعيم زرزور. الناشر: المكتبة العصرية. الطبعة: الأولى، ١٤٢٥هـ - ٢٠٠٥م. عدد الأجزاء: ١

١٠٤- مختار الصحاح: زين الدين أبو عبد الله محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الحنفى الرازى (المتوفى: ٦٦٤هـ). المحقق: يوسف الشيخ محمد. الناشر: المكتبة العصرية - الدار النموذجية، بيروت - صيدا. الطبعة: الخامسة، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م. عدد الأجزاء: ١

١٠٥- المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير: أحمد بن محمد بن على الفيومى ثم الحموى، أبو العباس (المتوفى: نحو ٧٧٠هـ). الناشر: المكتبة العلمية - بيروت. عدد الأجزاء: ٢ (فى مجلد واحد وترقيم مسلسل واحد)

١٠٦- مفاتيح الغيب = التفسير الكبير (تفسير رازى): أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمى الرازى الملقب بفخر الدين الرازى خطيب الرى (المتوفى: ٦٠٦هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت. الطبعة: الثالثة - ١٤٢٠هـ

١٠٧- المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسى المحاربى (المتوفى: ٥٥٤هـ). المحقق: عبد السلام عبد الشافى محمد. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤٢٢هـ

١٠٨- المبسوط للسرخسى: محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسى (المتوفى: ٤٨٣هـ). الناشر: دار المعرفة - بيروت. الطبعة: بدون طبعة. تاريخ النشر: ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م. عدد الأجزاء: ٣٠

١٠٩- مراح لبید: محمد بن عمر نووى الجاوى البتتى إقليما، التتارى بلدا (المتوفى: ١٣١٦هـ). المحقق: محمد أمين الصناوى. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٧هـ



- ١١٠ معرفة الصحابة (أبي نعيم الأصبهاني) عثمان بن حنيف الانصاري: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهاني (المتوفى: ٤٣٠هـ). تحقيق: عادل بن يوسف العزاوي. الناشر: دار الوطن للنشر، الرياض. الطبعة: الأولى ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. عدد الأجزاء: ٧ (٦ أجزاء ومجلد فهارس)

- ١١١ معجم ابن الاعربى: أبوسعيد بن الأعرابى أحمد بن محمد بن زياد بن بشر بن درهم البصري (المتوفى: ٣٤٠هـ).

- ١١٢ مرقة المفاتيح: على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهاوى القارى (المتوفى: ١٤٢٢هـ). الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م. عدد الأجزاء: ٩

- ١١٣ مسند عبدالله بن عمر الطرسوسى: أبو أمية محمد بن إبراهيم بن مسلم الخزاعى البغدادى ثم الطرسوسى (المتوفى: ٢٧٣هـ). المحقق: أحمد راتب عمروش. الناشر: دار النفائس - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٣٩٣. عدد الأجزاء: ١

- ١١٤ المنامات لابن ابى الدنيا: أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان بن قيس البغدادى الأموى القرشى المعروف بابن ابى الدنيا (المتوفى: ٢٨١هـ). المحقق: عبد القادر أحمد عطا. الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م. عدد الأجزاء: ١

- ١١٥ المطالب العالية (ابن حجر العسقلانى): أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانى (المتوفى: ٨٥٢هـ). المحقق: (١٧) رسالة علمية قدمت لجامعة الإمام محمد بن سعود. تنسيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشترى. الناشر: دار العاصمة، دار الفيصل - السعودية. الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ . عدد الأجزاء: ١٩

- ١١٦ مغنى المحتاج إلى معرفة معانى ألفاظ المنهاج: شمس الدين، محمد بن أحمد الخطيب الشربينى الشافعى (المتوفى: ٩٧٧هـ). الناشر: دار الكتب العلمية. الطبعة: الأولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م. عدد الأجزاء: ٦

- ١١٧ معجم مقاييس اللغة: أحمد بن فارس بن ذكرياء القزوينى الرازى، أبو الحسين (المتوفى: ٣٩٥هـ). المحقق: عبد السلام محمد هارون. الناشر: دار الفكر. عام النشر: ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م. عدد الأجزاء: ٦

- ١١٨ المغرب فى ترتيب المعرف: ناصر بن عبد السيد أبي المكارم ابن على، أبو الفتح، برهان الدين الخوارزمى المطرزى (المتوفى: ١٠٤٦هـ). الناشر: دار الكتاب العربى. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: ١

- ١١٩ المحكم و المحيط الأعظم: أبو الحسن على بن إسماعيل بن سيد المرسى [ت: ٤٥٨هـ]. المحقق: عبد الحميد هنداوى. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م. عدد الأجزاء: ١١ (١٠ مجلد للفهارس)

- ١٢٠ مستخرج ابى عوانه: أبو عوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم النيسابورى الإسفراينى (المتوفى: ٣١٦هـ). تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقى. الناشر: دار المعرفة - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. عدد الأجزاء: ٥

-١٢١ مفردات الفاظ القرآن راغب: أبو القاسم الحسين بن محمدالمعروف بالراغب الأصفهاني (المتوفى: ٥٥٢هـ). المحقق: صفوان عدنان الداودي. الناشر: دار القلم، الدار الشامية - دمشق بيروت. الطبعة: الأولى - ١٤١٢هـ

-١٢٢ ميزان الاعتدال: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ). تحقيق: على محمد البجاوى. الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى، ١٣٨٢هـ - ١٩٦٣م. عدد الأجزاء: ٤

-١٢٣ معالم التنزيل في تفسير القرآن = تفسيرالبغوى: محيي السنّة ، أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء البغوى الشافعى (المتوفى : ٥١٠هـ). المحقق : عبد الرزاق المهدى. الناشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت. الطبعة : الأولى، ١٤٢٠هـ . عدد الأجزاء: ٥

-١٢٤ نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار: محمد بن على بن عبد الله الشوكانى اليمنى (المتوفى: ١٢٥هـ). تحقيق: عصام الدين الصبابطى. الناشر: دار الحديث، مصر. الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م، عدد الأجزاء: ٨

-١٢٥ نظم الدرر في تناسب الآيات و السور: إبراهيم بن عمر بن حسن الرباط بن على بن أبي بكر البقاعى (المتوفى: ٨٨٥هـ). الناشر: دار الكتاب الإسلامي، القاهرة. عدد الأجزاء: ٢٢